

رویدادهای جهان

بولتن شماره ۱۱

آبان ۱۳۷۶

شرکت پژوهشی پیام پیروز

نشانی: تهران، صندوق پستی ۱۱۷-۱۳۴۶۵

در این شماره

- ۳..... آشنایی با فدائیان اسلام و هیأت مؤتلفه اسلامی و اسامی ۴۱ نفر از شورای رهبری /
- ۵..... گزارش تحقیقی هیأت اجرائیه «جز چپ» سوئد: فمینیسم و مبارزه طبقاتی /
- ۶..... کنگره حزب دموکراتیک ناصریست عرب /
- ۷..... چه کسی صورتحساب را خواهد پرداخت - «اومانیته» ارگان مرکزی حزب کمونیست فرانسه /
- ۸..... تأملاتی در مقدس‌گرایی چپ کلاسیک / گل محمد پاکزاد
- ۸..... در صورت تصویب پارلمان آرژانتین، تندیس کودتاچیان جمع می‌شود /
- ۹..... ظهور مذهب و اطوار آن / ا. امینی آملی
- ۱۲..... پیروزی بزرگ «چپ» در السالوادور /
- ۱۲..... جنگ ایران و انگلستان / کار مارکس - (ترجمه سنجی)
- ۱۳..... سوسیالیسم چینی، اقتصاد بازار را هدایت می‌کند /
- ۱۴..... شیوه برخورد چپ به دین / مهیار
- ۱۵..... سوسیالیسم و مذهب / لنین
- ۱۶..... متن کامل اعلامیه جهانی حقوق سندیکایی /
- ۲۱..... در دفاع از آنارشیسم پرودن و باکونین / هانری اورن
- ۲۳..... شعر: «رستگاری» (به یاد پادپرودن و باکونین) / کریم دواتگر
- ۲۴..... فرازی جدید در جنبش سندیکایی آمریکا - (و بیانیه حزب کمونیست آمریکا برای اعلام همبستگی با کارگران اعتصابی U.P.S. /
- ۲۵..... رقم واقعی شرکت کنندگان در نماز جمعه /
- ۲۵..... اتحادیه‌های کارگری، هسته اصلی جنبش کارگران - قسمت دوم / هوشنگ قره‌چمنی
- ۲۷..... شعر: دیداری با آتش و عسل / شعری از شاعر آزاده سیاوش کسری برای اسطوره رنج و مقاومت «صفر قهرمانی»
- ۲۸..... نوع بیماری: دار آویختگی، پزشک معالج: دادسرا /
- ۲۸..... شعر: غزل زمانه / سعید سلطانپور

آشنایی با «فدائیان اسلام» و «هیات مؤتلفه اسلامی»

گروه ترور وابسته به «فدائیان اسلام» در دهه ۳۰ ماجراجویی‌های بسیار در ایران کردند، که در نوع خود نقشی تاریخی در تشنج اوضاع و فراهم آمدن کودتای ۲۸ مرداد داشت. همین نقش را بازماندگان فدائیان در سالهای پس از کودتای ۲۸ مرداد ادامه دادند. حاج عراقی از بنیانگذاران سازمان هیات مؤتلفه اسلامی در کتاب خاطرات خود تحت عنوان «ناگفته‌ها» (انتشار در ۱۳۷۰) به مطالبی اشاره می‌کند که بسیار با اهمیت می‌باشند. از جمله حاج عراقی، خاطره‌ای را از مناظره با احمد کسروی بیان می‌کند که بسیار شبیه به انتظاری است که مؤتلفه اسلامی از مناظره دارد: تسلیم بلاشرط و یا واجب‌القتل شدن! ترور احمد کسروی نشان داد که مناظره با ارتجاع و انتظار مطلق از آن داشتند یعنی چه؟ از زبان حاج عراقی بخوانید:

«مسائل اجتماعی را سید (نواب صفوی) در اطرافش صحبت کرد و گفت: که شما در برابر این که ما امروز از هروقت دیگر بیشتر احتیاج به وحدت داریم و باید جامعه را با هم متحد کنیم، چه استدلالی دارید؟»

کسروی در برابر این استدالات، مسائل فرعی و یا جنبی و یا مثال‌هایی که روی مذهب سنی که در جامعه حاکم بود، یا انحرافات که به اسم دین در داخل دین شده بود، از اینها مثال زد و گفت: که ما باید اول اینها را درست بکنیم، بعد بیائیم سر این مسائل اجتماعی... چند روزی صحبت در اطراف اینها ادامه یافت و نتیجه این شد که از این کانال به جایی نمی‌رسند. بین بچه‌هایی که آنجا نشسته بودند دو دستگی ایجاد شد. سید آخرین روزی که از جلسه می‌آید بیرون می‌گوید من به تو اعلام می‌کنم که از این ساعت من وظیفه‌ام نسبت به تو تغییر می‌کند و از طریق دیگری با تو برخورد می‌کنم و تو را به عنوان یک مانع به مذهب، حتی نسبت به مملکت می‌دانم...

در ۲۳ اردیبهشت ماه سال ۱۳۴۴ در یک روز بعد از ظهر کسروی که ساعت ۱/۵ الی ۲ بعد از ظهر به طرف خانه‌اش می‌رفته است، در میدان حشمت‌الدوله، سید هدف گلوله قراول می‌دهد. گلوله اول را که می‌زند، گلوله دوم گیر می‌کند و سید با ته هفت تیر توی سر و کله کسروی می‌زند. پلیس می‌رسد و سید را می‌برند کلانتری و کسروی را به مریضخانه... حدود دو ماه سید در زندان بود و با قید کفیل او را آزاد می‌کنند. سید وقتی بیرون می‌آید به فکر این افتد که یک محفلی، یک سازمانی، یک گروهی، یک جمعیتی را بوجود بیاورد برای مبارزه این فکر به نظرش می‌آید که از وجود افرادی باید استفاده بکند که الان این افراد مخمل آسایش محلات بودند، مثل اوباش‌ها، که توی محلات هستند، گردن کلفت‌ها، لات‌ها، به حساب آنها که عریه کش‌های محلات بودند... آنها که اول دور سید جمع شدند از این جور افراد بودند. در تاریخ ۲۳ یا ۲۴ اسفند ماه سال ۱۳۴۴ سید حسن امامی، سید علی امامی، جواد مظفری و علی فدایی وارد اتاق بازرس در دادگستری شدند... خلاصه‌اش شروع می‌کنند حمله کردن به کسروی، دو تیر به او می‌زنند، منشی کسروی می‌آید تیراندازی کند که یک تیر هم می‌زند به منشی چون محوطه کوچه‌چک بوده، اینها از این وز و از آن ور رفته، آن دو سه تا برادر دیگر هم با چاقو به او حمله می‌کنند، یک تیر هم می‌خورد به پای یکی، یک چاقو هم می‌خورد به دست یکی از خود بچه‌ها. وقتی خاطر جمع می‌شود کسروی کشته شده است از در اتاق بازپرس می‌آیند بیرون و شروع می‌کنند به تکبیر...! بیشتر خاطرات مربوط به فدائیان اسلام، در همان چارچوب

دسته‌بندی‌های سینه‌زنی، دسته‌بندی‌های اوباش تهران و... که به قول خود حاج عراقی هسته اولیه فدائیان اسلام را تشکیل می‌دهد بود، مثلاً این رویارویی با شعبان بی‌مخ از زبان حاج عراقی شنیدنی است: «... بچه‌ها رسیدند و چند تا از آن فحش‌های چارواداری نثارش کردند که: «مرتیکه برو مثلاً فلان کارت را انجام بده، کار تو به اینجا رسیده که بیایی توی مسجد و جلوی کار انتخابات را بگیری. او هم آمد یک خرده قلندورن و الدورن کند که یک فصل کتک تمیز تو مسجد خورد و از مسجد رفت بیرون...» و یا در جای دیگری در ارتباط با یورش به یک چاپخانه و جلوگیری از چاپ روزنامه حزب زحمتکشان می‌گوید: «... یکی که آمد جلوی ما را بگیرد، خلاصه‌اش اکبر زد تخت سینه‌اش و این لات‌ها (که به حمایت از فدائیان اسلام جمعشان کرده بودند) هم ریختند رویش و یک فصل کتک تر و تمیز زدند، اما نایستادیم رفتیم توی چاپخانه. این آقای احمد احرار که مقاله‌نویس روزنامه اطلاعات است این یک جوانی بود خیلی ریق ماستی (خنده حضار) اما حالا یک مقدار چیز شده، کت و کلفت شده، این هم آن وقتها توی برو بچه‌ها می‌لولید، می‌رفت این ور، می‌رفت آن ور، توی حزب آزاد می‌رفت، به حضور شما که عرض کنم توی حزب زحمتکشان می‌رفت، خلاصه ما همین جور که از پله آمدیم برویم پایین، این داشت از پله‌ها می‌آمد بالا. چشم من به او افتاد و گفتم فلان فلان شده اینجا چکار می‌کنی و از همان بالا یک چک ما زدیم توی گوش این، از آن پله‌ها معلق خورد و رفتش پائین، پشت سر این، این امیر زرین‌کیا که معروف شد به امیر موپور، نمی‌دانم اسمش را شنیده‌اید یا نه؟ این هم از چاقوکش‌های حزب زحمتکشان بود که بعد هم توی دو سه روز، ۲۵ تا ۲۸ مرداد، دو سه تا از این توده‌ای‌ها را به قول یارو گفتنی شکم‌هایشان را سرفه کرده بود، از این لات‌ها شده بود، البته آن موقع یک مقدار کوچکت‌تر بود. این امیر از پله‌ها داشت پشت سر او می‌آمد بالا، که این اکبر که پشت سر من بود، یکی زد توی سینه‌اش، او دست کرد به چاقو برای اکبر و اکبر با لگد زد زیر دست این، چاقو از دستش پرید و خلاصه‌اش ما رفتیم تو، اینها هم از در آمدند بیرون. جعبه‌هایی که تویش حروف بود از طبقه دوم همه‌اش می‌آمد توی حیاط...»

ترور سؤال‌برانگیز حسنعلی منصور، نخست‌وزیر شاه از جمله فعالیت‌های این بازماندگان است. قرائن و نشانه‌هایی وجود دارد، که انگلستان، در هدایت غیر مستقیم این ماجراجویی‌ها نقش داشته است. دکتر فاطمی از پایدارترین یاران دکتر مصدق بود، که سرانجام نیز به دستور شاه و بعد از پیروزی کودتای ۲۸ مرداد اعدام شد، یک بار در معرض اقدام تروریستین سید نواب صفوی قرار گرفت که البته ترور او ناموفق ماند. برای درک نقش مؤتلفه اسلامی، به عنوان ادامه دهنده راه و روش فدائیان اسلام، در جمهوری اسلامی باید دانست، که عامل ترور دکتر فاطمی نه تنها طی چند دوره نماینده مجلس اسلامی شد، بلکه اخیراً، سفیر ایران در واتیکان شده است! البته سفارت واتیکان پیوسته لانه‌ای برای تماس‌ها و ارتباط‌ها با محافل مافیایی و به ویژه ارتباط با انگلستان، از طریق کلیسای کاتولیک است! عبدخدایی، برای مدتی در زمان شاه زندانی نیز بوده، که شرح این دوره از حیات او برای همگان و به ویژه مذهبیون زندانی آشکار است!

دو نکته بسیار مهم درباره ترورهای فدائیان اسلام، همیشه اذهان کنجکاو را به خود مشغول داشته است. نخست ترور «رزم‌آرا» نخست‌وزیر شاه که ظاهراً آیت‌الله کاشانی نیز با آن موافق بوده است و دوم ترور حسنعلی منصور. این که منصور در روز ترور قصد واگذاری قسمتی از نفت جنوب را، که انگلستان خود را صاحب اختیار آن می‌دانسته، به آمریکایی‌ها داشته، مهمترین نکته‌ای است که در ارتباط با این ترور، که بسیاری آن را در جهت منافع انگلستان می‌دانند، باید به آن توجه داشت. نکته جالب این است که هم

در جریان ترور رزم آرا و هم ترور حسنعلی منصور، حتی بر اساس خاطرات امثال حاج عراقی - امکان ترور شاه وجود داشته، اما از سمت و سویی که بر کسی معلوم نیست با این ترور مخالفت شده است. حاج عراقی در کتاب «ناگفته‌ها» براین نکته اشاره می‌کند و می‌گوید:

«از همان روز اولی که حاج آقا گرفته شد و تبعید شد برنامه ترور منصور طرح شد. البته افراد دیگری هم بودند که ایادی بود، دکتر اقبال بود، سه چهار نفر بودند. با یکی دو تا از آقایان تماس گرفته شد تا فتوایی هم گرفته شود. آنها روی شخص خودش (شاه) نظر داشتند و می‌گفتند اگر شخص خودش زده بشود بلامانع است، اما دیگری نه. ما مدتها روی این مسئله فکر کردیم. به اینجا رسیدیم که چون هنوز سازمانی در داخل کشور ما وجود ندارد که بتواند قبضه بکند به مجرد برداشتن و رفتن شاه، دو صورت پیدا می‌کند اینجا. یا این که اینجا به طور کلی به صورت ویتنام در می‌آید، یا این که قهراً ممکن است یک سازمان بندی‌هایی داشته باشند. آنها بزنند و بیرند با کمک اجنبی به طور کلی؛ پس چه بهتر است که ما از خودش بگذریم و رده‌های پایین‌تر را بزنیم... حتی آقای بخارایی خودش روی این مسئله خیلی مصر بود که اگر بخواهد کاری انجام بشود، برویم سراغ خود طرف (شاه) باز برای او هم یک مقدار صحبت شد و دلائلی همین طور که گفتیم ارائه شد تا ایشان هم قانع شد که تقریباً روی منصور مسئله پیاده شود. زدن خود این بابا (شاه) خیلی آسانتر از زدن منصور بود. یعنی با شناسایی که شده بود جاهایی که این بابا بدون گارد محافظ می‌رفت، همه اینجاها شناسایی شده بود و خیلی خوب می‌شد از بین برد او را.» به این ترتیب حاج عراقی، صادقانه اعتراف می‌کند، که فدائیان اسلام با سلطنت و شاه مسئله نداشتند و یک خط پر قدرت آنها را از زدن شاه دور می‌کرده است. حتی فتوای روحانیون و مراجع تقلید، که اکنون مؤتلفه خود را این گونه تابع مطلق آن اعلام می‌کند، در تغییر این سیاست نقش نداشته است! بعد از کودتای ۲۸ مرداد، اعدام نواب صفوی و اختلافات و انشعاب‌هایی که در فدائیان اسلام روی داد، از مجموع چند هیأت عزاداری و سینه‌زنی، که بازار تهران خرج آنها را می‌داد، «هیأت‌های مؤتلفه اسلامی» تشکیل شد. حاج عراقی در خاطرات خود اشاره می‌کند که: «از بدو حرکتی که روحانیت راجع به انجمن ایالتی و ولایتی شروع می‌کنند، در تهران سه گروهی بودند که با همدیگر کارهای مذهبی می‌کردند، مثل مطالعه کتاب، قرائت قرآن و یا پیک‌نیک‌های جمعی. البته یک گروهش بیشتر بجه‌های اصفهانی بازار بودند. یک مقدار که کار بیشتر شد و مبارزات هم حادث شده بود، اینها افتادند بیشتر روی جنبه رقابت. بعضی وقت‌ها کار به جایی می‌رسید که حتی کار همدیگر را هم می‌خواستیم خنثی بکنیم، خلاصه یک دعوتی شد که در یک جبهه واحد کار بکنیم و این شد که به نام جمعیت‌های مؤتلفه اسلامی انجام شد و به حساب این سازمان بوجود آمد. مسلمان باید تشکیلات داشته باشد، مسلمان بدون تشکیلات ارزشی ندارد... پس مؤتلفه در بعد از فروردین سال ۱۳۴۲ بوجود آمد و شروع کرد به کار کردن. حرکات اصلیش در مرحله اول اجرای نظریات روحانیت بود. در تهران و شهرستانها ۵۰۰ جلسه داشتیم که ۵ هزار تا می‌شد، که سیصد و خرده‌ای از آن در تهران بود.»

برخی از فعالان شناخته شده و باقی‌مانده فدائیان اسلام، به این شکل مذهبی جدید پیوستند. حاج عراقی یکی از این افراد بود. از دیگر چهره‌های مؤسین این شکل، اسدالله لاجوردی، عسکراولادی، حاج اسانی و... بودند، که همگی آنها اکنون رهبران «جمعیت مؤتلفه اسلامی» در جمهوری اسلامی می‌باشند. این جمعیت در واقع حزب سراسری و پر قدرت کنونی در جمهوری اسلامی است. ارگان مرکزی این حزب به نام «شما» در تهران منتشر می‌شود و شعبه‌های آن نیز در سراسر ایران تشکیل شده است. بسیاری از رهبران اولیه حزب جمهوری اسلامی، پس از انحلال حزب به جمعیت

مؤتلفه پیوستند و برخی از آنها، مانند علی اکبر پرورش، مصطفی میرسلیم، علینقی خاموشی، مهندس با هنر، مهندس مرتضی نبوی، اسدالله بادامچیان، زواره‌ای، غفوری فرد، محسن رفیقدوست و... عضو شورای رهبری آن می‌باشند. این حزب که در انتخابات اخیر ریاست جمهوری قصد داشت از طریق به پیروزی رساندن ناطق نوری، قدرت اجراییه را قبضه کرده و حکومتی شبه طالبان یعنی حکومتی اسلامی خلافتی بالغو رسمی یا غیررسمی اصل جمهوریت مصرحه نیم‌بند ناپیگیر مصرحه در قانون اساسی. در ایران، برقرار کند، این سازمان با اتکاء به نهادهای پر قدرت اقتصادی، بازار، تجارت و دلالی، تقدینگی عظیم... را در اختیار دارد و از این طریق پیوسته به دولت‌ها، مجلس و دیگر ارگان‌های حکومتی فشار آورده و آنها را مطیع خود می‌سازد. بسیاری آن را تشکل علنی سیاسی «حجیه» در ایران می‌دانند. اگر هم این گونه نباشد، ارزیابی نزدیک به یقین آن است که بسیاری رهبران این حزب در حجیه عضو بوده و هستند و یا رابطه بسیار تنگاتنگی با حجیه دارند. این ارتباط وقتی اهمیت پیدا می‌کند، که بدانیم انجمن حجیه، که پیوسته بیشترین ارتباط را با انگلستان داشته، اکنون و در دوران تجدید سازمانش نقش «فراماسونری» را هم در ایران برعهده دارد. نفوذ سازمانی و نفوذ مالی «مؤتلفه اسلامی» در میان روحانیون حکومتی، در جریان انتخابات اخیر ریاست جمهوری کاملاً آشکار شد. این حزب و به اصطلاح «جمعیت مؤتلفه»، که شبکه تجارت و به ویژه توزیع کشور را در قبضه خود دارد، دستش در بسیاری از حوادث سرنوشت‌ساز و منفی در دوران پس از تحول ۵۷ در ایران آلوده است. بسیاری نیروهای سیاسی از گروه‌های حمله‌کننده و گروه‌های فشاری نظیر انصار حزب‌الله و نشریاتی نظیر «شلمچه» و «لثارات الحسین» را گروه‌ها و نشریات وابسته به این جمعیت می‌دانند. نقش لاجوردی در زندان اوین، نقش دو روحانی عامل اجرای قتل عام زندانیان سیاسی ۱۳۶۷ یعنی «نیری» و «رازینی» که هر دو عضو شاخه روحانیت این جمعیت می‌باشند و همچنین نقش گروه‌های فشار و حمله، خود بهترین نمونه از تفکر و نقشه‌ای است که آنها برای تبدیل سراسر ایران به زندان اوین در سر داشته و دارند. گرچه انتخابات اخیر ریاست جمهوری از سرعت حرکت آنها برای دستیابی به اهدافشان کاسته است، ولی آنها برای تحقق هدف خود در تحکیم و گسترش حکومت اسلامی شبه طالبان فعالیت خود را گسترش داده‌اند. برای آشنایی بیشتر با عملکرد، مواضع و اهداف هیأت مؤتلفه اسلامی، بهتر است به شخصیت‌های رهبری این سازمان اشاره نمایم و از اینرو در زیر اسامی ۴۱ نفر از اعضای شورای رهبری «مؤتلفه اسلامی» را که از شنیده‌ها به دست آورده‌ایم، بدون رعایت ترتیب خاصی، ارائه می‌شود:

- ۱- علی اکبر ولایتی - مشاور رهبری در امور سیاسی خارجی
- ۲- ابوالفضل حاج‌حیدری
- ۳- احمد توکلی - صاحب امتیاز مجله «فردا»
- ۴- ابوالفضل توکلی
- ۵- آیت‌الله احمدی میانجی
- ۶- آیت‌الله راستی کاشانی
- ۷- آیت‌الله مؤمن
- ۸- آیت‌الله میرمحمدی
- ۹- محمدعلی شرعی
- ۱۰- دکتر عبدالله جاسبی - رئیس دانشگاه آزاد اسلامی
- ۱۱- عبدالله معزی - معاون فرهنگی دفتر رهبری
- ۱۲- اسدالله بادامچیان
- ۱۳- حبیب‌الله عسکراولادی - دبیر کل هیأت مؤتلفه اسلامی

- ۱۴- اسداله عسکراولادی - نایب رئیس اتاق بازرگانی
- ۱۵- دکتر علی شمس اردکانی - دبیرکل اتاق بازرگانی
- ۱۶- حجت الاسلام تیری - ریاست دادگاههای انقلاب
- ۱۷- تیری - سرپرست کمیته امداد
- ۱۸- آیت الله یزدی - رئیس قوه قضائیه
- ۱۹- آیت الله واعظ طبسی - مسؤول آستان قدس
- ۲۰- آیت الله امامی کاشانی - عضو ققهای شورای نگهبان و دبیرکل جامعه روحانیت مبارز
- ۲۱- سعید امامی - رئیس اتحادیه انجمنهای اسلامی بازار و اصناف
- ۲۲- سید رضا زواری - از حقوقدانان شورای نگهبان
- ۲۳- محسن رفیق دوست - رئیس بنیاد مستضعفان
- ۲۴- عزیزالله فرجی نژاد - مدیرکل پارلمانی وزارت دادگستری (از دوستان حسن آیت)
- ۲۵- رضا سخن سنج - دبیر هیأت تحریریه «شما» ارگان هیأت مؤتلفه
- ۲۶- علی اکبر پرورش - سردبیر نشریه «شما»
- ۲۷- حسن عباسپور - معاون دانشگاه آزاد اسلامی
- ۲۸- اسدالله لاجوردی - ریاست سازمان زندانهای ایران
- ۲۹- دکتر علی لاریجانی - ریاست صدا و سیما
- ۳۰- دکتر محمدجواد لاریجانی - رئیس کمیسیون پژوهش مجلس شورای اسلامی
- ۳۱- مصطفی میرسلیم
- ۳۲- یحیی آل اسحاق
- ۳۳- مرتضی نبوی - سردبیر روزنامه «رسالت»
- ۳۴- علی عبداللهیان
- ۳۵- فقیهی
- ۳۶- آیت الله محی الدین انواری
- ۳۷- غفوری فرد
- ۳۸- علینقی خاموشی
- ۳۹- مهندس با هنر (عضو هیأت رئیسه مجلس)
- ۴۰- حجت الاسلام رازینی (ریاست دادگستری استان تهران)
- ۴۱- علی اکبر پوراستاد

گزارش تحقیقی هیأت اجرائیه «حزب چپ سوئد» پیرامون «فمینیسم» و مبارزه طبقاتی!

حزب چپ سوئد یک حزب سوسیالیست و فمینیست است. این بدین مفهوم است که ما در دو بعد سیاسی فعالیت خواهیم کرد. هم علیه سرمایه داری که سیستم اقتصاد بخش اعظم جهان براساس آن استوار شده و سرچشمه ستم طبقاتی و بی عدالتی و جنگ است، و همزمان علیه مردسالاری، پدرسالاری، که نظامی است مبتنی بر ستم بر زنان و پایمال نمودن حقوق انسانی آنها.

حزب ما برای جامعه ای کار می کند که در آن هر انسان حاکم بر سرنوشت خویش باشد. هدف ما رهایی انسانی است، از هرگونه ستم. برای آن که بتوان به این هدف دست یافت، می بایست سرمایه داری و جامعه مبتنی بر طبقات و مردسالاری ملغی شود. مردسالاری محصول جامعه سرمایه داری نیست، بلکه

در همه جوامع حضور فعال دارد. این یک سیستم کهنه از ساختمان جامعه است که براساس ارجحیت مرد بر زن بنا شده است. مردسالاری برتری قدرت مردان بر زنان را در جامعه تضمین می کند. علی رغم موقعیت های مختلف مردان به علت تعلقات طبقاتی، سن، ملیت و نژاد در این سیستم، همکاری و وفاداری مشترک برای حفظ و بقای آن بین مردان برقرار است. بین سرمایه داری و مردسالاری در زمینه زیردست شمردن زنان یک همکاری انکارناپذیر وجود دارد. مردسالاری یکی از موانع مؤثر بر سر راه همکاری مشترک بین مردان و زنان کارگر، در رزم مشترک آنها علیه سرمایه داری ایجاد می کند. این سیستم به حساب زنان به مردان مزیت و امکاناتی را می دهد که زنان از آن محرومند. بدین ترتیب چنین تلقی می شود که تقاضای زنان برای کسب حقوق انسانی شان تهدیدی است برای قدرت مردان. در یک جامعه مردسالار، مردان کار زنان در جامعه و خانواده را کنترل می کنند و بدینوسیله، از یک طرف آنها را از دسترسی به مهمترین امکانات موجود در جامعه منع می کنند و این به مفهوم آن است که اکثریت آنها قادر به تأمین معاش خویش و داشتن یک زندگی مستقل نیستند، و از طرف دیگر مردان بر جسم زنان نیز تسلط دارند. زندگی اجتماعی و اقتصادی و سیاسی زنان در این جامعه، متأثر از شرایطی که در یک جامعه مردسالار برقرار است، کنترل و اداره می شود و این مردان هستند که تصمیم می گیرند چگونه چنین جامعه ای را سازماندهی کنند. بنابراین، در شرایطی که در چنین جامعه ای، زنان به عنوان یک گروه فاقد قدرت هستند، سرمایه داری نیز به سهم خود زنان را استثمار کرده و در جهت سود خویش، از نیروی آنها بهره می گیرد. ستم بر زنان از طریق قانون، مستقیم و غیرمستقیم و همچنین با وضع قوانینی که اعمال می شود، معیارهای موجود در یک جامعه مردسالار بر تمام روابط بین جنسیت ها، در تمام حوزه ها اعم از خانواده و تشکلهای سیاسی، دستگاههای دولتی، ادارات بخش بازرگانی و صنعت و زندگی فرهنگی و مطبوعاتی و مراکز آموزشی و مراکز کاری تأثیر می گذارد.

با آگاهی از چنین شرایطی است که حزب ما معتقد است، زمان آن فرارسیده است تا با وضوح بیشتر نقش خویش را به عنوان یک حزب فمینیست نیز ایفاء نماید. سیاست دشمنی، تبعیض و تجاوز علیه زنان که در بسیاری از جوامع وجود دارد، نشان دهنده این است که تلاش ویژه ای به نفع زنان می بایست صورت گیرد. حزب چپ، فمینیست را به عنوان یک عامل ضرور در این مبارزه می بیند. فمینیست به زنان آن استدلال و ابزاری را می دهد که براساس آن زنان بتوانند مشترکاً برای حقوق اجتماعی و انسانی خویش نیز مبارزه کنند. فمینیست آن سیاستی است که علیه ستم بر زنان مبارزه می کند. دلائلی که منجر به تسلط مردان بر زنان شده را نمی توان در سرمایه داری نوین جستجو کرد. این تسلط به مرور و در طول هزاران سال حیات بشریت شکل گرفته است. با به کارگیری شیوه های زورمندانه، مردان توانسته اند بر خانواده، محیط کار و سازمان های رهبری کننده جامعه تسلط یابند و این مردان بوده اند که تصمیم گرفته اند زنان چه وظایف و مسؤولیتهایی را باید به عهده بگیرند، باید چه کار کنند و چه خصوصیتی داشته باشند. این که بیشتر احساساتی باشند، غیر مستقل باشند و کارهای سبک تر را انجام دهند. می توان گفت مردسالاری قراردادی است مبتنی بر جنسیت. انتظاری که جامعه از زنان دارد، این است که آنان هم در نقش مادر، همسر و خدمتکار ایفای نقش کنند و بدین ترتیب بیشترین فشار متوجه زنان شاغل و مادرانی است که تنها زندگی می کنند. در محیط های کاری، مکانیزمی که قدرت مردان و زیردستی زنان را باعث شده، بهتر می توان دید، که مردان و زنان در محیط های کاری و در رابطه با کارهای مختلف وظایف مختلف را انجام می دهند و وظایف و مسؤولیتهای خاصی صرفاً به زنان محول می شود.

کار زنان بدین ترتیب وابسته به مردان می‌شود. مردان در پارلمان قدرت دارند و این آنها هستند که قوانین را وضع می‌کنند و تصمیمات سیاسی را اتخاذ می‌کنند و در زندگی اقتصادی این مردان هستند که قدرت دارند. بدین ترتیب همه جا آنها حکومت می‌کنند. تمام سیستم‌های جامعه ما براساس مردان و روش‌های مردانه در سازماندهی کار بنا شده است. این یک رسم و حتی قانون شده است و صرفاً استثنائاتی را می‌توان مشاهده کرد که زنان به ستیز و مخالفت برخاسته‌اند. زنان همیشه کار کرده‌اند، کار آنها همیشه کمتر از مردان ارزیابی شده است. نظام صنعتی و سرمایه‌داری صرفاً به تکامل این وضعیت کمک کرده است. حقوق زنان، حقوق بشر است. آنان نمی‌بایست به خاطر پوشید لباس و یا رفتار و کردارشان مورد آزار و تعقیب و پیگرد قرار گیرند. این حق انسانی آنهاست که در مورد زندگیشان تصمیم بگیرند. زمانی که زنان زیر پوشش شرف خانوادگی و یا حفظ سنت‌های فرهنگی و مذهبی کتک می‌خورند و یا حتی به قتل می‌رسند، صرفاً به دلیل این که در برابر پذیرش این سنت‌های ظالمانه مقاومت می‌کنند و خود دلیل دیگری است بر اعمال روش‌های مردسالارانه، برای آن که بتوان طرز تلقی‌ها و نگرش‌ها را تغییر داد و مانع جرم و جنایت علیه زنان شد، ضرورت بحث و گفتگو در سطح جامعه در مورد کاری که علیه آنان صورت می‌گیرد ضروری است، اما این کافی نیست. آن چیزی که به نام مذهب و فرهنگ علیه زنان صورت می‌گیرد، باید افشاء شود و جرم تلقی شود.

غارت جهان و اسارت زنان

نظم غیرعادلانه‌ای که بر جهان حاکم است، زنان را بیش از مردان در بر گرفته است. در حال حاضر ۱/۵ مردم جهان در فقر به سر می‌برند، که ۷۵ درصد آنها را زنان تشکیل می‌دهند. از ۲۳ میلیون انسانی که از جنگ و فجایع گریخته‌اند ۸۰ درصد را زنان تشکیل می‌دهند، همچنین ۲/۳ بزرگسالان بی‌سواد را زنان تشکیل می‌دهند. اقتصاد جهانی در کنترل شرکت‌های فرامیلتی است که پایگاههای آنها در اروپا، امریکا شمالی و ژاپن است. کشورهای فقیر در تار و پود بدهی‌هایی که به کشورهای ثروتمند دارند، اسیر شده‌اند و بدینوسیله است که نظم غیر عادلانه حاکم بر جهان حفظ می‌شود. سود سرشار شرکت‌های فرامیلتی از طریق تجارت اسلحه، غارت منابع خام و نابودی محیط زیست حاصل می‌شود و این کشورهای فقیر جهان هستند که بزرگترین محموله‌های اسلحه به طرف آنها سرازیر است. در کشورهایی که فقر بیداد می‌کند، دولت‌ها منابع محدود کشورشان را برای خرید سلاح‌های کشنده و آلات و ابزار سرکوب جنبه‌های مردمی به کار می‌گیرند، پولهایی که می‌بایست صرف آموزش، مسکن، بهداشت و درمان شود. هزینه‌های نظامی جهان ۸۰۰ میلیارد دلار است و این در حالی است که با ۹ میلیارد دلار می‌توان مشکل آب را در روستاهای جهان سوم حل کرد و با ۲۰ میلیارد دلار می‌توان بهداشت و درمان مادران و کودکان را در این قسمت از جهان تأمین کرد. غارت کشورهای فقیر توسط کشورهای غنی موجب افزایش مهاجرت در این کشورها شده است. اکثریت مهاجرین در کشورهای فقیر به سر می‌برند و اکثریت با زنان و کودکان است. فقط تعداد معدودی می‌توانند به کشورهای اروپایی و ایالات متحده خود را برسانند.

در چنین شرایطی از بی‌عدالتی و غارت نابرابری، زنان تحت ستم مضاعف قرار می‌گیرند، در حالی که مردان و زنان به عنوان پیکر مشترک بشریت باید در کنار یکدیگر علیه این بی‌عدالتی مبارزه کنند، تبعیض موجود بین این دو بخش یک پیکر و سیستم مردسالارانه به این مبارزه مشترک لطمه می‌زند. نظام غارت و نابرابری، همچنین نظم مضاعفی برای کنترل زنان و بازداشتن آنها از تحرک برقرار کرده است. جنبش آزادیخواهانه زنان وابسته است به افشای این تدابیر در هم شکستن توانایی که آنها را محدود کرده است.

زنان باید بدانند که آزادی به آنان هدیه نمی‌شود، بلکه باید آن را با مبارزه بگیرند، مارکس می‌گوید «آزادی طبقه کارگر، کار خود اوست» و در اینجا باید گفت که امر آزادی زنان نیز کار خود آنان است.

ستم علیه گروهها و طبقات مختلف، به اشکال گوناگون امری است که همه روز، در همه نقاط جهان جریان دارد، اما یک تفاوت اساسی بین ستم رایج بر زنان با سایر اشکال ستم جاری وجود دارد و آن پایمال شدن حقوق آنها توسط همان طبقه و اقشار زحمتکش اجتماعی است، که آنها نیز بدان تعلق دارند و باید مشترکا و با هم به مبارزه برخیزند. زحمتکشان و طبقه کارگر، که اکثریت جامعه بشری را تشکیل می‌دهد، با نیروی کار خود زندگی می‌کند و در مقابل سرمایه‌داران قرار دارند، چراکه سرمایه‌داران با نیروی کار آنها زندگی می‌کنند. بنابراین می‌توان جامعه‌ای را پی‌ریزی کرد که در آن سرمایه‌داران وجود نداشته باشند و انسان‌ها مشترکاً در مورد تقسیم سود حاصل از کار خود تصمیم بگیرند. این یک پیکار مشترک و طبقاتی است که زنان و مردان در آن سهیم‌اند، اما در مورد زنان، پایمال‌کنندگان حقوق اجتماعی آنها، همزمان با مبارزه با نظام سرمایه‌داری، همان پدران، برادران، شوهران، پسران و دوستان و همکاران آنها باشند. امر آزادی زنان به این مفهوم نیست که آنها می‌توانند و یا باید در جامعه‌ای بدون مردان زندگی کنند، بلکه زنان برای رهایی‌شان از ستم، در عین حضور در جنبش عام اجتماعی، نیازمند جنبش مستقلی برای برابری حقوق اجتماعی با مردان نیز هستند، تا بتوانند بیش از پیش در جنبش عمومی علیه سرمایه‌داری حضور یابند. بدین ترتیب ایجاد جامعه بی‌طبقه و امر رهایی بشریت از اختلاف طبقاتی، بدون رهایی زنان از ستمی که بر آنها اعمال می‌شود ممکن نیست. زمانی که قدرت و امکانات موجود در یک جامعه، به یک نسبت بین زنان و مردان تقسیم شود، می‌توان گفت که جنبش آزادی زنان به هدف خویش دست یافته است.

کنگره «حزب دمکراتیک ناصریست عرب»

پیروان راه جمال عبدالناصر، رهبر فقید مصر و هواداران برنامه‌ها و سیاستهای او در مصر، در سال ۱۹۹۲ «حزب دمکراتیک ناصریست عرب» را تأسیس کردند. این حزب در ژانویه سال ۱۹۹۷ دومین کنفرانس ملی خود را برگزار کرد. کنفرانس با اکثریت آراء «ضیاءالدین داوود» را برای چهار سال دیگر به سمت دبیرکل حزب انتخاب کرد.

ضیاءالدین داوود، در این کنفرانس ضمن حمله شدید به سیاستهای دولت مصر در ایجاد موانع قانونی و غیرقانونی در برابر فعالیت احزاب مخالف دولت، خواهان دسترسی احزاب مخالف به رسانه‌های عمومی شد. شرکت‌کنندگان در کنفرانس ملی با تصویب سندی ضمن اشاره به تغییرات مهمی که در جهان و منطقه خاورمیانه، بعد از درهم پاشی اتحاد شوروی و اردوگاه به اصطلاح سوسیالیستی صورت گرفته است و ضرورت انطباق با شرایط جدید، تعهد و پایبندی خود را به «راه ناصر» اعلام کردند. کنفرانس ملی وظائف حزب را در شرایط کنونی در اصول زیر خلاصه کرد:

- ۱- مبارزه برای حفظ استقلال کشور؛
- ۲- حمایت از زحمتکشان و مبارزه پیگیر برای عدالت اجتماعی و علیه سیاست‌های تعدیل اقتصادی؛
- ۳- مبارزه برای احقاق کامل مردم فلسطین و ایجاد یک دولت مستقل فلسطینی؛

۴- پایان دادن به اشغال سرزمین‌های اعراب توسط اسرائیل؛
۵- فعالیت در جهت وحدت اعراب و ایجاد یک بازار مشترک اقتصادی - عربی.

کنفرانس ملی همه احزاب سیاسی مصر را به فعالیت پیگیر علیه عادی شدن روابط با اسرائیل فراخواند. سیاست خصوصی کردن بخش دولتی که در چارچوب سیاست‌های نئولیبرالی تحصیلی صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی اعمال می‌شود، از جانب کنفرانس به عنوان تهدیدی جدی نیست به پایه‌های اساسی دولت و جامعه در مصر ارزیابی شد. کنفرانس با شرکت فعال هیأت‌های نمایندگی احزاب ناصریست از بین، سوریه و دو حزب لبنانی «کمیتة هماهنگی‌کننده» همه احزاب ناصریست جهان عرب را به سرپرستی «ضیاءالدین داوود» تشکیل داد. این کمیتة ضمن دعوت از همه سازمانهای فعال ناصریست جهان عرب برای پیوستن به آن، مخالفت خود را با هر نوع وابستگی کشورهای عربی اعلام کرده و خواهان وحدت، توسعه مستقل، عدالت اجتماعی و دموکراسی واقعی در جهان عرب شد. «کمیتة هماهنگی‌کننده» همچنین آمادگی احزاب ناصریست را برای همکاری با همه نیروهای ملی و اسلامی که برای آزادی جهان عرب مبارزه می‌کنند اعلام کرد. آمادگی همکاری با احزاب اسلامی نقطه عطفی در تاریخ احزاب ناصریست بوده و از زمان اعلام آن گامهای مهمی در این زمینه برداشته شده است. به گزارش «الاهرام» از ماه مارس جاری، دانشجویان مسلمان و ناصریست‌ها در دانشگاه قاهره تظاهرات هفتگی مشترک را علیه سیاست امریکا در خاورمیانه، قطعنامه اخیر کنگره امریکا مبنی بر به رسمیت شناختن «بیت المقدس» به عنوان پایتخت اسرائیل و سیاست اسکان یهودیان در بخش عربی این شهر را سازمان داده‌اند. همچنین صدها نویسنده و روشنفکر مسلمان و دگراندیش مصری، طی راه‌پیمایی که بوسیله «سندیکا‌های مطبوعات مصر» و در رد بیانیه «اتحاد جهانی برای صلح اعراب و اسرائیل» که به «بیانیه کپنهاک» معروف است، شرکت کردند. این بیانیه که در پایان یک سری مذاکرات پنهانی چند جانبه که با شرکت برخی از روشنفکران مصری، فلسطینی و اسرائیلی و اردنی در پایتخت دانمارک صادر شده است، استفاده از مبادلات فرهنگی را جهت «عادی سازی» روابط بین اعراب و اسرائیل توصیه می‌کند.

شرکت‌کنندگان در راه پیمایی، هرگونه کوشش در جهت عادی‌سازی روابط با اسرائیل را مادامی که اسرائیل از پذیرش قطعنامه‌های سازمان ملل و تعهداتش در مذاکرات اسلو خودداری کرده و به اشغال سرزمین اعراب ادامه می‌دهد، قویاً محکوم کردند. قطعنامه سه صفحه‌ای که در پایان راه‌پیمایی صادر شد، همه اتحادیه‌های فرهنگی و سیاسی و نویسندگان، هنرمندان و روشنفکران کشور را دعوت کرد که با همه امکانات توطئه‌های توسعه طلبانه اسرائیل را افشاء کرده و آرمان‌های مقدس ملت خود را پاس دارند. قطعنامه، بیانیه کپنهاک، را طرحی اسرائیلی جهت تحمیل عادی‌سازی به روشنفکران دانسته و آن را بخشی از توطئه صهیونیستی اعلام کرد.

چه کسی صورتحساب را خواهد پرداخت؟

(اومانیته ۹ ژوئیه ۹۷)

مسئله‌ای که امریکایی‌ها مایل نبودند در کنفرانس مادرید مورد بحث قرار گیرد، عبارت بود از مصارف توسعه ناتو. آنها تأکید داشتند که مسئله در پایان سال جاری و در جریان مذاکرات با کشورهای که هنگام اجلاس سران برای عضویت پذیرفته شده‌اند، طرح شود.

یک بررسی اجمالی که در ماه فوریه گذشته انجام شده نشان می‌دهد که صورت حساب این گسترش بین ۲۷ تا ۳۵ میلیارد دلار است و تازه این رقمی که بسیار پایین‌تر از ارقامی که چندین مؤسسه اختصاصی در این زمان ارائه می‌دهند. شاید کاخ سفید این ارقام را کمتر از واقعیت اعلام می‌کند، تا موجب برخی بحث‌ها در کنگره نشود. کنگره امریکا که توسط جمهوریخواهان اداره می‌شود، کنترل بودجه دولت کلبیتون را وسیله اساسی فشار خود به این جناح قرار داده است. نمایندگان مجلس این بودجه را در ماه نوامبر آینده تصویب کنند. مشاورین کلبیتون ناباورانه می‌گویند که صورت حساب امریکا برای توسعه ناتو ۱/۵ تا ۲/۵ میلیارد دلار در طول ده سال خواهد بود. حتی «مندل یوم» مشاور سیاست خارجی سابق رئیس جمهور امریکا نیز می‌گوید این ارزیابی بسیار خوشبینانه و دور از واقعیت است. در همین حال «لوگر» سناتور جمهوریخواه می‌گوید: «مسئله بر سر این است که آیا اروپاییان سهم خود را خواهند پرداخت؟» این سؤالی است که در متن خود مشاجره تضادهای جدیدی را بین امریکا و اروپا در بر دارد. امریکایی‌ها مانند همه معامله‌گران سرمایه‌داری می‌کوشند تا بار اصلی را بر شانه اروپایی‌ها بگذارند. این در حالی است که همقطاران اروپایی امریکا از ابتدا نیز برای سرعت روند توسعه پیمان ناتو به سوی شرق چندان هیجانی از خود نشان نمی‌دادند و این امریکا بود که خواهان تسریع این گسترش بود. کانادایی‌ها نیز خیال خود را آسوده کرده و اعلام داشته‌اند بین ۵ تا ۷/۵ میلیون دلار در طول ده سال برای این گسترش خواهند پرداخت، درحالی که امریکایی‌ها، آن را بین ۳۲ تا ۴۲ میلیون دلار در سال و در طول ۱۲ سال برآورد کرده بودند. بودجه جمعی ناتو دو میلیارد دلار در سال است. براساس کلیه تصمیماتی که قبلاً گرفته شده بود، ایالات متحده بزرگترین پرداخت‌کننده می‌باشد (۲۳/۳۵ درصد) و این امر به امریکا امکان می‌دهد تا بگوید: «آن کس که صورت حساب را می‌پردازد، تصمیم هم می‌گیرد!» بعد از امریکا، انگلستان با رقم ۱۸/۸۲ درصد و سپس فرانسه با ۱۵/۵۴، ایتالیا با ۵/۷۵ و کانادا با ۵/۶۰ درصد قرار دارند، کشورهای کوچک‌تر بعد از این چند کشور بزرگ سرمایه‌داری قرار می‌گیرند. کل مصرف توسعه عبارت است از سهم‌بندی مجموع آنچه این پیمان جهت مصرف بیشتر برای کشورهای تازه عضو برای بالابردن سطح و متجانس ساختن تجهیزات ارتش‌های اعضای تازه پیمان مانند جمهوری چک، مجارستان و لهستان انجام می‌دهد.

«تاملاتی در مقدس‌گرایی چپ کلاسیک»

گل محمد پا کزاد - اردیبهشت ۷۶

امروز هواخواهان دیروز چپ در یک مرحله سرگشتگی و بحران هویتی به سر می‌برند. در دوره نسبتاً طولانی از آستان انقلاب مشروطیت تا اوایل دهه شصت، معیارهای فضیلت سیاسی در چپ ثابت و بلا تغییر مانده بود. و مفاهیمی چون عدالت، برابری، شجاعت، شرافت انقلابی، استقامت و... در ادبیات چپ از قداست و جایگاه روحانی و رفیعی برخوردار بودند. و غیر آن عنصر پالوده و تام و کمال قهرمان را در گستره جغرافیایی خود راه نمی‌دادند. چون اندیشه چپ بر خواسته از نهاد و ذات جامعه ایرانی نبود. فرهنگ و اخلاق چپ در فانتزی‌ترین شکل خود نمود پیدا می‌کرد. اما در همین فرهنگ اراده‌گرا که سعی در ایجاد شبه جزایر مدینه فاضله‌ای در جامعه چند ساختاری ایران را داشت، نمی‌توانست مدت مدیدی قهرمان پرورش دهد. باورها چون اندیشه‌ها عمر محدودی دارند. در این نوشتار کوتاه سعی شده

بخشی از اندام نا بهنجار چپ مورد بازبینی و انتقاد قرار گیرد. در ذیل نکاتی مهم از فرهنگ عاریتی و زیاده‌خواه چپ در تاریخ معاصر را برمی‌شمارم:

۱- الگوسازی انسان‌گرایانه که با روح اسطوره‌گرایی ایرانی منافات نداشت، ترسیم چهره‌ماورای انسانی شهیدان، جهت تقویت روح مبارزه‌جویانه، تمجید از شجاعت اجتماعی جهت روشن نگاه داشتن کوره احساس انقلابی.

۲- قاطعیت با لحن پیامبرانه از طرف رهبران چپ، (پیش‌بینی در مورد آینده که به سوسیالیزم تعلق دارد) کلی‌بافی و القای افکار دترمنیستی (Determinism) با چاشنی امیدبانی بی‌پشتوانه. می‌توان با اشاره به شاعران سیاسی چپ که بعد از هر مرحله افول جنبش، احساس طبیعی و درونی خود را اکتفا می‌کردند، افق روشن را نشانه می‌گرفتند و بی آن که خود بدانند (غافل از دیالکتیک شکست، رکود، خیزش) رمانیستی ساده‌باورانه را منتشر می‌کردند. و مصرف‌کنندگان این اشعار، خیلی عظیمی از شریف‌ترین چپ بودند. سربازان گمنامی که هنوز در هیمة گمنامی خود می‌سوزند.

۳- برای تقویت و ترسیم پستوانه عملی و عینی برای اندیشه چپ با ستایش آزاد آرمانشهرهای زمینی چون اتحاد شوروی، چین، آلبانی، کوبا و ویتنام از طرف طیفهای گوناگون چپ، نمایش بی‌عیب و ایراد از این مداین فاضله، انتشار و ترجمه آثار ادبیات دوران انقلاب کبیر و جنگ داخلی و جنگ دوم جهانی. بی‌شک عناصر ستایش‌انگیز از دلاوریهای انقلابیون و هوشیاری راهبران آن دوره و همچنین بدیع و تازه بودن یک حرکت پر انرژی سیاسی که در طول تاریخ در دفاع از محرومان بی‌سابقه بود، پستوانه کافی برای تقدس چپ محبوب می‌شد.

۴- جایگزینی افراطی ارزشهای برگزیده ذهنی که جای ضرورتها که سرسختانه راه خود را در پیش داشتند، کاملاً در سه مورد بالا مشهود است. سرکشی نظریه‌ها و قبول فرضیه‌های سیاسی و فلسفی تا در حد قوانین جبری تاریخی. این تفکر ماتریالیستی مکانیکی در رفتار برگزیدگان چپ ایران عریان بود. (آبشخور اصلی این تفکر رسمی چپ در وجود انترناسیونال سوم و بعد در مصوبه اجلاس مشاوره احزاب کمونیست منعکس بود).

۵- با ظهور جنبش چریکی در اواخر دهه چهل با الهام از مبارزان آمریکای لاتین، اندیشه‌های انقلاب باکو، تره‌های شورش‌گرایانه رژی دبره و موازی با آن عصیانگری اندیشه‌های مانو در شرق و تر معروف سه جهان‌ش. و همچنین سرکوب حرکات دانشجویی اوایل دهه چهل،... زمینه‌ساز ظهور جنبش چریکی شد. جدای عوامل بالا، جو شدید پلیس، تأسیس ساواک، محدودیت شدید سیاسی، امکان هرگونه فعالیت قانونی و نیمه قانونی را گرفته بود. در واقع جنبش چریکی تا حدودی محصول استبداد افراطی هم بود. با ظهور جنبش چریکی موج جدیدی از مقدس‌مآبی چپ شکل گرفت. عنصر چریک عنصر برگزیده و خارق‌العاده بود. که زندگی حرفه‌ای داشت. جرأت و شهامت جامعه ترس‌زده خود بود. او ترس و وحشت سیاسی را معلول استبداد ظاهری دانست او تاکتیک جنگ مسلحانه را جرقه‌ای در شب دی‌جور دی‌کانتوری می‌دانست. اما تأثیر جنبش چریکی در باور روشنفکران عوام تأثیری آسمانی و متافیزیکی بود. چریک سبیل و نجات‌دهنده بود آنانی که توانستند برخلاف جریان سرنوشت بروند قابل تقدیس و احترام بودند.

۶- در حیات سیاسی ایران بعد از انقلاب، چپ مجال دمی هواخوری پیدا کرد. دیدگاههای متفاوتی در مورد جامعه ابراز شد. هر یک خود را پرمته‌های جهان‌سوزی می‌پنداشتند که در واقع شمع اندیشه‌شان تنها محفلی را روشن می‌کرد. چپ هویت خویش را نه از جامعه خویش بلکه از ذهنیت کلاسیک‌ها می‌گرفت برای همین در عدم پیوند ارگانیک (زنده) با جامعه خود به سر می‌برد. ره‌نوس برنامه مطلقاً استراتژیک بود و یا با سیاست اتحاد و انتقاد بین‌گرایشات متعصبانه ایدئولوژیک و تمهیدات سیاسی در نوسان بود.

یکی از علت‌هایی که باعث می‌شد چپ با شمایل اسطوره‌ای نمود یابد، عدم تفکر بود. انسان بی‌تفکر مقلد می‌شود و انسان مقلد بینایی ندارد. نظرات مارکس و انگلس و لنین را چون آیین و وحی منزل می‌پرستند. همه اینها برای این است که چپ در ایران نتوانست ریسمانهای مرئی و نامرئی خود را از فرهنگ استبداد بگسلد. از ظهور اندیشه‌های سوسیال دمکراتیک در ایران همیشه صورت خشن مبارزه بر جنبه مسالمت‌آمیز آن کاملاً می‌چربید. تنفس در فضای خشن، تعقل را از آدمی می‌گیرد. باید سی‌زیف‌وار بپذیریم که هیچ سنگی به قله نخواهد رسید. دیدگاه غایت‌گرایانه چپ صدمات جبران‌ناپذیری به چپ زده است. آنها که از مارکس خاتم پیامبران و از مارکسیسم آخرین مذهب ساخته‌اند همیشه حس اندوهباری خود را به دوش می‌کشند.

به نظر من چپ بیش از هر چارچوبی سیاسی باید خود را از باتلاق قداست آئین کلاسیک بیرون کشد. هابرماس تئوری‌پرداز نسل دوم مکتب فرانکفورت معتقد بود: انسان از دو طریق تکامل و پیشرفت می‌یابد، یکی در صورت ادراکی در روابطش با طبیعت که از آن به عنوان کار تعبیر می‌شود و دیگری به صورت اخلاقی در مبادلات و روابط بین‌الافان میان انسانها که تحت عنوان تعامل می‌آید.

چپ در هر شکل با مرزبندیهای ایدئولوژیک و سیاسی قطورتر از دیوار چین حس اعتماد را در مبارزه سیاسی خدشه‌دار می‌کند. جایگزین کردن فرهنگ انتقادی در عملکرد چپ کار آسانی نیست. ما هر یک در جامعه‌ای پرورش یافته‌ایم که فرهنگ پدرسالاری در آن حاکم بود. به قول امانوئل کانت: پدرسالاری بزرگترین استبدادی است که بشر تاکنون به خود دیده و چپ هنوز نتوانسته به طور عملی و نظری خود را از سیطره این فرهنگ نجات دهد.

به نظر من ظهور چپ دمکراتیک از میان نسل قدیم خود مبتن استحالته تدریجی چپ مقدس‌گراست. ویل دورانت می‌گفت: «همیشه پیشتازان یک نسل مرتجعان نسل بعد از خود هستند». شاید به لحاظ تجربی این حرف درست باشد اما وقتی فرهنگ انتقادی جایگزین قداست ایدئولوژیک شود، پیشتازان با تجربه پی در پی در نظریه‌ها با روح زمانه خود به پیش خواهند رفت.

در صورت تصویب پارلمان آرژانتین

«تندیس کودتاچیان جمع می‌شود!»

از نگاه تاریخ، آرژانتین کشوری است نوپا. از اعلام منشور رسمی استقلال این سرزمین، تنها ۱۸ سال می‌گذرد. حتی اگر تاریخ پیدایش دولت‌ها را زمانی بیان‌گراییم، که ملتی به شیوه‌ای انقلابی حکومتی مستقل تشکیل می‌دهد، به پیشینه تاریخی آرژانتین تنها ۶ سال افزوده می‌شود. پس از استقلال رسمی، آرژانتین، به مدت ۴ دهه صحنه جنگ‌های داخلی بود. بدین جهت مجلس مقننه آرژانتین ابتدا در سال ۱۸۵۳ تشکیل شد و قانون اساسی کشور را به تصویب رساند. از این تاریخ به بعد رئیس‌جمهور که در پایتخت اقامت داشت، رسماً عهده‌دار زمام امور گشت. در طول زمان، در آرژانتین چنین رسم شد که پس از انقضای دوره زمامداری هر رئیس‌جمهور، به عنوان قدردانی و با رعایت ترتیب زمانی، تندیس از نیم تنه وی در تالار با شکوه کاخ ریاست جمهوری نصب گردد. بنابراین و با احتساب دوره قانونی ۶ ساله زمامداری هر رئیس‌جمهور، از سال ۱۸۵۳ تاکنون می‌باید تعداد رؤسای

جمهور آرژانتین و بالتبع، تعداد تندیس‌های نصب شده در کاخ ریاست جمهوری برابر با ۲۴ عدد باشد! اما تعداد واقعی رؤسای جمهور آرژانتین در این مدت و نیز تعداد تندیس‌های نصب شده در تالار کاخ ریاست جمهور آرژانتین بیش از این عدد است و علت اصلی این امر نه تنها مرگ و یا استعفای زودرس رؤسای جمهور منتخب، بلکه وقوع کودتاهای نظامی مکرر در آرژانتین بوده است. کودتاهای نظامی در این کشور، در طول سده جاری و به ویژه پس از کودتای ژنرال «خوزه فلیکس اوریبورو» به سال ۱۹۳۰ افزایش یافت. کودتای نظامی ژنرال مذکور که از ستایشگران هیتلر و موسولینی بود و منجر به سقوط رئیس جمهور قانونی «هیچولیتو ایراگولی» شد، سرشق دیکتاتورهای بعدی قرار گرفت. پس از هر کودتای نظامی، تمام و یا بخشی از قانون اساسی به حالت تعلیق در می‌آمد و حکومت کمابیش خونینی بر کشور حکمفرما می‌شد و هر ژنرال کودتاچی می‌کوشید پس از او همپالکیش به قدرت برسد. این وضع تا سقوط حکومت نظامی یکی از ژنرال‌های غاصب حکومت قانونی، در نتیجه فشار و مقاومت عمومی ادامه داشت. پس از برقراری انتخابات و تشکیل حکومت قانونی جدید، ژنرال‌های کودتاچی با برخورداری از مقرری کلانی، به دوران بازنشستگی دلپذیری گام می‌نهادند. شگفت آن که پس از خلع قدرت از ژنرال‌های کودتاچی تندیس‌های از نیم‌تنه آنها نیز در کنار پیکره رؤسای جمهور منتخب قانونی در تالار افتخار کاخ ریاست جمهوری نصب می‌گردید. علی‌رغم مغایرت آشکار این امر با قانون اساسی، اعتراض چشمگیری علیه این شی غیرقانونی صورت نمی‌گرفت. اکنون زمان برپاداشتن مجسمه‌ای از نیم‌تنه ژنرال «خوزه» فرا رسیده است! کودتای نظامی ژنرال مذکور به سال ۱۹۷۶ به بهای جان ۳۰ هزار نفر تمام شد. قربانیان این کودتا به شدیدترین و حیوانی‌ترین شکل شکنجه شدند. صدها نفر از هوایما به کام اقیانوس فرو افکنده شدند. زنان باردار ربوه شده و پس از آن که کودکان را به دنیا آوردند به قتل رسیده و فرزندان‌شان را فروختند و یا به تملک درآوردند. دستبرد و باج‌گیری بی‌شرمانه رواج یافت. تمام این جنایات با دعوی دروغین دفاع از استقلال و آزادی در برابر خرابکاران و وطن‌فروشان توجیه می‌گردید. ژنرال‌های کودتاچی در خاتمه کار نیز ابلهانه جنگ بیهوده‌ای را علیه انگلستان به پا ساختند که در آن هزاران جوان جان باختند. مسؤول این فجایع ژنرال «ویدلا» و جانشینانش: ژنرال «ویولا»، ژنرال «گالتیر» و ژنرال، «بیگنونه» بودند که غاصبان به مسند و مقام ریاست جمهوری دست یافتند. پس از برکناری ژنرال‌ها از رأس قدرت، آنها و دستیارانشان به محاکمه کشیده شدند؛ سرنوشتی که متأسفانه به ندرت گریبانگیر کودتاچیان و غاصبان قدرت قانونی می‌شود. ژنرال «ویدلا» به حبس ابد محکوم شد و سایر مجرمین نیز به مجازات‌های سنگین محکوم شدند. محکومین حتی برای چند سالی واقعاً در زندان به سر بردند! البته در زندان‌هایی بسیار مرفه و غیرقابل مقایسه با زندان نیروی‌های انقلابی و مبارزان ملی که تا به امروز نیز تحت شرایط غیرانسانی در اسارت به سر می‌برند. مسؤولین جنایت‌ها و جنایتکاران، به هر حال در آزادی زندگی نمی‌کردند تا زمانی که رئیس جمهور «آلفونسین» به تصویب قانونی با عنوان «مجرمین مطیع» بسیاری از محکومین را به مصداق مثل معروف «المأمور والمعدور» از زندان رها ساخت. پس از آن نیز با صدور بخشنامه‌ای تحت عنوان «گذاردن نقطه پایانی بر رویدادهای گذشته» و بالاخره دستور عفو عمومی رئیس جمهور «هنه من» تمام شکنجه‌گران و جانان دوران دیکتاتوری نظامی از زندان آزاد شدند. بدیهی است که عفو و آزادی جانان و شکنجه‌گران با اعتراض وسیع سازمانهای دفاع از حقوق بشر رو به روشد. این سازمانها می‌کوشند تا قانون «مجرمین مطیع» و بخشنامه «نقطه پایانی بر گذشته‌ها» و نیز عفو عمومی رئیس لغو گردد. مخالفان این عفو و آزادسازی

یادآور می‌شوند که این قوانین و اقدامات مغایر عرف معتبر بین‌المللی است که طبق آن تجاوز به حقوق بشر نه مشمول اصل مرور زمان می‌گردد و نه قابل عفو و بخشودگی است. بدین سبب اکنون در آرژانتین با حمایت بین‌المللی مبارزهای جدی علیه عفو جانان و متجاوزین به حقوق بشر در گرفته است. جو حاکم به گونه‌ای است که افسران کودتاگر به علت زد و خورد و تظاهراتی که بر ضد آنان صورت می‌گیرد از حضور در مجامع عمومی خودداری می‌کنند. در چنین شرایطی ناگهان سخن از برپایی تندیس «ویدلا» مجرمی که تنها به برکت عفو عمومی از زندان خلاص شده، به میان آمده است. به راستی نیز هیچ طنزنویس چیره‌دستی قادر به نگارش داستان و یا نمایشنامه‌ای چنین خنده‌دار نیست و حتی تماشاگری در سراسر جهان یافت نمی‌شود که این مضحکه را توهین بی‌شرمانه‌ای نسبت به خود و اخلاق عمومی تلقی نکند.

خانم «گریالا فرناندر مایخده» نماینده پارلمان آرانتین و مادر یکی از ۳۰ هزار آرژانتینی ناپدید شده در دوران دیکتاتوری «ویدلا» طرح قانونی را به مجلس ارائه داده که طبق آن نه تنها نصب مجسمه «ویدلا» و قرارداد آن در کنار تندیس دیگر رؤسای جمهورهای آرژانتین غیرمجاز اعلام می‌شود، بلکه مجسمه تمام کودتاگرانی که در طول تاریخ آرژانتین به شیوه غیرقانونی به قدرت رسیده‌اند نیز، باید از تالار کاخ ریاست جمهوری برچیده شود و به جای آنها کتیبه‌هایی شامل شرح جنایاتی که کودتاچیان در این کشور مرتکب شده‌اند، همراه با لوحه بزرگداشت قربانیان این جنایات نصب شود. بی‌شک تصویب چنین قانونی از سوی مجلس بسیار دشوار و بعید به نظر می‌رسد. نه تنها کودتاچیان و دستیارانشان، بلکه اکثریت قریب به اتفاق نیروهای دست‌راستی آرژانتین نیز مخالف هشدار چنین قاطعانه به کودتاگران احتمالی آینده‌اند. کسی نمی‌داند که آینده چه حوادثی را با خود خواهد آورد. شاید رویدادهای شبیه آنچه در شیلی و در دوران ریاست جمهوری آلنده به وقوع پیوست، در انتظار آرژانتین باشد! این امکان که روزی برای جلوگیری از تغییر نظام اجتماعی حاکم و الغای مناسبات مالکیت به طرق قانونی و شیوه مردم‌سالارانه، به کودتاچیان دیگری نیاز افتد، مانع محکومیت بی‌چون و چرای کودتاچیان سابق می‌باشد. این نکته نیز قابل تذکر است که در یک یا دو مورد از کودتاها، استثنای وجود داشته است. به عنوان مثال ژنرال «میره» به سال ۱۸۶۰ در کوران جنگ‌های داخلی دولت قانونی را سرنگون و خود قدرت را به دست گرفت. وی در انتخابات بعدی به نحو قانونی به ریاست جمهوری برگزیده شد. در سال ۱۹۲۴ «پرون» نیز به همین صورت به قدرت و سپس به ریاست جمهوری رسید و از آنجا که گزینش این دو تن به ریاست جمهوری قانونی بوده است. هیچکس خواهان برداشتن تندیس‌هایشان از تالار افتخار نیست، تحمل تندیس جنایتکاران توهینی است به مردم آرژانتین و قربانیان این جنایات، که تحمل‌پذیر نیست. به هر حال با وجود این موارد استثنایی، تمایز میان رؤسای جمهوری منتخب و ژنرال‌های کودتاچی که با قهر به قدرت رسیده‌اند، موقیتی شایان توجه خواهد بود. تحقق این هدف در صورتی که برای پشتیبانی از طرح خانم «فرناندس» نهضت مردمی قدرتمندی بسیج گردد، محتمل به نظر می‌رسد.

ظهور مذهب و اطوار آن

۱. امینی آملی - ۱۳۷۶/۷/۳۰

از تاریخ پیدایش انسان بر پهنه گیتی میلیونها سال می‌گذرد استخوانها و ابزار ابتدایی که در غاری اطراف پکن کشف شد حکایت از زندگی انسان در

پنجاه میلیون سال پیش دارد و بعضی نشانه‌های مقدمتر از حیات انسان در هفتاد میلیون سال پیش شهادت می‌دهد. از پیدایش مذهب حقّه در حدود شش هزار سال و ادیان مشابه حداکثر بیست هزار سال می‌گذرد. بنابراین حیات انسان میلیون‌ها سال بدون اعتقادات مذهبی گذرانده است برای روشن شدن نحوه تکامل ذهنیات انسان باید کتاب تاریخ بشر را از صفحه اول ورق بزنیم. نتایج علمی مسلم که با کشف فسیلهای استخوانی در قاره‌های جهان به دست آمده بیان می‌دارد که اجداد ما در جنگلهای آفریقا بر روی درخت می‌زیستند، از سفره گسترده طبیعت با خوردن میوه و حشرات به زندگی خود ادامه می‌دادند. شیوه زیست آنها مشابه زندگی همه جاندارانی بود که در هوا و زمین و دریا راه حیات را پشت سر می‌گذاشتند. شرط استعداد زندگی برای همه موجودات اعم از تک سلولی تا دایناسورها پیکار برای تازع بقا و کوشش برای تکثیر نسل بود که از غرایز طبیعی و ناخود آگاه نشأت می‌گرفت چندین میلیون سال پیش رویدادی دگرگون ساز موجب پیدایش تحولی تاریخی در شیوه حیات انسان گشت. پوسته زمین در جنگل آفریقا به وسعت دو هزار کیلومتر شکاف برداشت بخشی از جنگل که مأمن اجداد ما بود از بیخ اصلی جدا شد و از لحاظ جغرافیایی در وضعی قرار گرفت که شرایط برای حفظ سرسبزی درختان و رویش نهال نامساعد گشت. اجداد ما مجبور شدند جنگل بی ثمر را رها و رزق خود را در زمین بجویند. دستان بلندشان نمی‌گذاشت که مثل سایر حیوانات زمینی چهار دست و پا حرکت کنند. نیم خیز و گرسنه برای سیر کردن شکم به تکاپو افتادند تحت فشار شرایط جدیدی که بر آنها تحمیل گشته بود اولین جرقه شعور محفظه تاریک مغزش را روشن ساخت انگشتان دست برای بیرون کشیدن پیاز گیاهان از زیر خاک و صید حیوانات از رودخانه‌ها به کار افتاد. بدین ترتیب با تشکیل اولین نطفه شعور راهش از سایر حیوانات جدا شد و این آغازی بود در سلطه بر تمام عوامل سرکش طبیعت. در تلاشی بی‌وقفه برای سازگار گشتن با محیطی نا مأنوس رابطه‌ای تنگاتنگ بین دست و مغز برقرار شد. دست در رویارویی با موانع از مغز کمک می‌طلبید و مغز انسان را به ساختن ابزاری چاره‌ساز رهشون می‌گشت از پیوند پرثمر مغز و دست و تصاویری پایدار بر صفحه حافظه نقش می‌بست که دانش کنونی تجلی تکامل همین تصاویر ذهنی انسانهای اولیه است.

ترس از حیوانات درنده و بی‌دفاعی در برابر عوامل سرکش طبیعت موجب شد که انسانها به صورت گروهی به غارها پناهنده شوند. انسان غارنشین که با دو پا حرکت می‌کرد از لحاظ ساختار بدنی نیز متحول گشته بود. اگر در گذشته می‌توانست مثل سایر حیوانات یک آوای مشخص در دهد اکنون قادر بود با الحان مختلف منظور خویش را به همنوعان بفهماند. روزها از دست ابزار برای خوراک بهره می‌جست، شب می‌توانست به کمک جهاز تفکر به ریشه‌یابی پدیده‌های طبیعی بیندیشد. بر پایه دانش تجربی عناصر طبیعت را بر مبنای سازگاری یا ناسازگاری به دو گروه خوب و بد تقسیم کرد. عوامل کین توز مثل طوفان، برف، کولاک، سیل را در گروه شرّ و عناصر مهربان مانند آفتاب که تنش را گرم می‌نمود و ماه که با نورش ظلمت شب را می‌شکافت و باران که مایه سرسبزی درختان و رویش گیاهان می‌شد را در رده خیر قرار داد. در کادر علیّت چون خود را منشأ تغییرات بر روی زمین می‌دید قدرت عناصر طبیعت را ناشی از اراده شخصیت‌هایی یافت که شبیه انسان ولی دور از دسترس می‌باشند. مظاهر نمادین عوامل خیراندیش را از چوب یا خمیر یا موم می‌ساخت تا به هنگام ضرورت آنان را به حمایت خویش وادارد. بدین ترتیب اولین نطفه معتقادات مذهبی که محصول ترس و جهل بود در ذهن جامعه تکوین یافت و در درازمدت به ظهور جادوگرانی انجامید که خود را در ارتباط با آن نیروها و آگاه به تمیّاتشان می‌دانستند. واحد

قبیله‌ای با کشف عوامل نظام بخش عالم سبکبار شد و حفظ و حراست این معتقادات را به بهای نثار دارایی خود به جادوگران و قربانی فرزندان خویش برای رفع تشنگی خدایان پذیرا گشت.

بشر میلیون‌ها سال با همین معتقادات که فاقد هرگونه خصلت طبقاتی بود راه زندگی را به صورت اشتراکی پشت سر گذاشت. تاریخ نشان می‌دهد تمام واحدهای انسانی که دور از هم و بی‌خبر از هم در قاره‌های مختلف می‌زیستند در پایه‌گذاری پندار ارضاکنده و اقلع‌کننده از همین معبر گذشتند. تکامل دست‌افزار انسان را قادر ساخت که بیش از نیاز خود غذا تهیه کند و همین توانایی موجب شد که قبیله غالب افراد قبیله مغلوب را نکشد. از نیروی برده‌ها برای تأمین معیشت خویش بهره‌گیرد. با این تحول دوره کمون پشت سر گذاشته شد انسان به مرحله‌ای از تاریخ گام نهاد که برده‌داری از مختصات آن بود گسترش نظام برده‌داری به مهاجرتهای دشوار برای دستیابی به غذا پایان بخشید روستاها و شهرها پدید آمد. خط و زبان رایج شد. موسیقی و هنر به صحنه زندگی راه یافت و در این مرحله است که انسان به افتخار عرضه فرهنگ به طبیعت نایل می‌آید قشر روئین جامعه به پشتوانه کار برده‌ها امکان یافت برای صدها سؤالی که در برابرش قرار داشت پاسخی شایسته بیابد از کجا آمدم؟ به کجا خواهم رفت؟ زندگی چیست؟ مرگ چیست؟ فقر و ثروت چه منشأ دارد؟ ناظم کائنات کیانست؟ معتقادات پیشین از مناسبات نوین تولیدی عقب مانده بود دگرگونی در روبنای اجتماعی ضرورتی بود اجتناب ناپذیر. ما در کتاب تاریخ این جابجایی را به صورت مدوّن و کلاسیک در یونان باستان می‌یابیم. اجتماعی از خدایان در آسمان پدید آمد که قادر بود عناصر طبیعت را مهار و یا رها سازد. این خدایان مانند انسانها با هم به نبرد می‌پرداختند، زنان یکدیگر را می‌فریقتند، خدای غالب خدای مغلوب را به بند می‌کشید، خدایان نفرین شده به قسمت سفلی کائنات رها می‌شدند و یک خدای بزرگ بر کار همه خدایان نظارت داشت. کلیه وقایع روی زمین، پیروزیها شکستها، فراوانی نعمات، خشکسالیها، شادیاها، اندوهها، ثروت، فقر به حساب لطف یا خشم خدایان گذاشته می‌شد. با پیدایش جامعه طبقاتی مذهب طبقاتی پدید آمد که به عنوان نیروی بسیار مؤثر شریک جنایات طبقه حاکمه گشت. از این دوره است که تاریخ انسانها با خون نوشته می‌شود و چهره کویه بیدادگران در هاله ابهام قدرت خدایان پنهان می‌گردد. در برابر اراده مطلقه خدایان برای بردگان جز تسلیم به سرنوشت راهی باقی نماند. در ناباوری به این خرافات از قیامی تا حد جنبش اسپارتاکوس کاری ساخته نیست.

تغییر مداوم ابزار تولید حرکت تاریخ را تندتر می‌سازد. دوران بردگی به پایان خود نزدیک می‌گردد. برده‌داری برای برده‌دار سودساز نیست و برده‌دار ترجیح می‌دهد از زمین به عنوان یک حلقه ارتباطی در مناسبات استثمار بهره‌گیرد و بدین ترتیب انسان به دوره فئودالی گام می‌گذارد. حیات فئودالی با پیدایش زمینداران بزرگ که شاه نماینده آن بود آغاز گشت، با تحول در مناسبات تولیدی دارایی عقیدتی جامعه نیز بی‌اعتبار شد، اندیشمندان و متولیان مذاهب چند خدایی از توجیه برخوردها و تناقضات خدایان در ماندند، جامعه فئودالی به مذهبی با خدایان کمتر و اعتقاد به دنیایی دیگر نیاز داشت تا دهقانان محروم را به جبران محرومیت در آن دنیا امیدوار سازد. ما کاملترین شکل مذهب فئودالی با چنین مختصات را در ایران می‌یابیم. در دین پهی اهورمزدا جانشین خیراندیش و اهرمن نماینده خدایان بد نهاد شد جوهر دین جدید با گفتار نیک، رفتار نیک، پندار نیک عرضه می‌شود که شعاری است مردم‌پسند. مذهب جدید که باید بر روی خرابه مذهب قدیم بنا گردد نمی‌تواند به یک بار رابطه خود را با عناصر طبیعت بگسلد. آتش مقدس مظهر تجلی نور ایزد است، آتشکده بعد ایزد و موبدان

پاسداران معابد الهام‌گیرندگان از یزدان هستند. خاک مقدس است و دفن مردگان خاک را آلوده می‌سازد، آب مقدس است و آلاینده آب به نفرین ایزدی دچار می‌شود، زناشویی با همه آزاد است، پیوند با همخون موجب شادمانی اهورمزدا می‌شود. این دستورالعملها به گاو و گوسفند کسی لطمه نمی‌زد، بر دارایی مردم نه چیزی می‌افزود و نه چیزی می‌کاست ولی مقدمه‌ای بود برای قبول مؤخرات هستی‌سوز. مذهب جدید در مناسبات ارباب و دهقان هیچ معیاری به دست نمی‌دهد، دست فتودال برای غارت دهقان باز است حتی می‌تواند دهقان خود را با داغ‌گوش و گردن مشخص سازد. بزرگان و مهان می‌توانند زن و دختر دهقان را به شبتان ببرند پی‌جویی بستگان برای یافتن زنان شبتانی مرگ در پی خواهد داشت. شاه برگزیده اهورمزدا و دارای فرّ ایزدست شاه نماینده یزدان است «چه فرمان یزدان چه فرمان شاه» شاه حق دارد در جنگها از دهقانان به عنوان چارپا برای حمل بار و بنه جنگی استفاده کند، پایشان را دو به دو با هم زنجیر نمایند تا فرار نکنند مذهب جدید برای اولین بار حیات جاودان را بشارت می‌دهد هرکس بمیرد روحش به آسمان خواهد رفت. در روز رستاخیز ارواح سرگردان به حالت قبل از مرگ برمی‌گردند در صحرای بی‌کرانی که شبیه قیف است اجتماع می‌کنند نیکان حیات جاوید می‌یابند. بزهکاران از سوراخ قیف به دوزخ رها می‌شوند. بدین ترتیب با قیود این مذهب رسمی و دولتی و نیروی ارتش و ویرانگر شاهنشاهی نظامی دیرپا پدید آمد که جامعه را به اقلیتی زرّین‌کمر، زرّین‌کلاه، زرّین‌کفش و اکثریتی برهنه و «آدم نما» تجزیه نمود.

اکنون می‌خواهیم با یادی از مژدک آن مرد گرانباه که چند هزار سال از کاروان فرهنگ زمان خویش جلوتر بود به این مبحث پایان دهیم. از روستاهای دور و نزدیک سیل گرسنگان به جانب شهر قحطی‌زده مدائن راه افتاد و این سیل بنیان‌کن از روی نقش هزاران گرسنه که سطح خیابان را پوشانده بود گذشت و آتشکده مرکز شهر را در میان گرفت. مئی بلند قامت با چشمان نافذ و ردای سرخ از پله‌های آتشکده بالا رفت و دست توانمندش را بر پشت جسد جوانی گذاشت که در برابر جمعیت جان سپرده بود با صدایی رعدآسا که پژواک آن کاخ قباد را می‌لرزاند فریاد زد چه کسی نان تو را خورده؟ چه کسی مال تو را برده؟ چه کسی زنت را گرفته؟ همه زنده‌ها ساکت شدند، مئ سرخپوش از پله‌ها به زیر آمد راهی کاخ قباد شد زنده‌ها نیز به دنبالش راه افتادند مئ بی‌اعتنا به پیلان ست و پیلانی که نگهبان کاخ بودند به نزد قباد رفت و چنین گفت:

به نیکی سخن پرسم از تو یکی بدو گفت کان کس که مارش گزید یکی دیگری را بود پاد زهر سزای چنین مرد گویی که چیست؟ چنین داد پاسخ ورا شهریار به خون گزیده بیایدش کشت چو بشنید برخاست از پیش شاه به درگاه او شد به انبوه گفت شوید و همه بهره‌زو برگزید دوسلدن هرکس که بد گرسنه چو انبار شهری چو آن قباد گرسنگان از مرگ نجات یافتند، شبتانها ویران و زنان به روستای خویش بازگشتند. نظمی نوین بر پایه مساوات در سراسر کشور برقرار شد.

همی‌گفت هرکو توانگر بود تهیدست او برابر بود نباید که باشد کسی بر فرود توانگر بود تارو درویش بود هرآنکس که او جز براین دین بود ز یزدان بدان دیو نفرین بود

بر او انجمن شد فبزاوان سپاه بسی کس به بیراهه آمد ز راه ورا شاه بنشانند بر دست راست ندانست موبد که جایش کجاست نظام اشراکی به لحاظ ناسازگاری با مناسبات تولیدی دوام نیافت. مزد کیان دروغین با کشتار آزادگان و غارت دهقانان نهضت مزدکی را بدنام ساخته، مزدک و یارانش را به بارگاه انوشیروان بردند موبد به مزدک مجال سخن ندادند به دستور اسپهبد زرمهر مزدک و همزمانش را به باغ آوردند. به درگاه کسری یکی باغ بود که دیوار او برتر از راغ بود بکشتندشان هم بسان درخت زتر پای و سرزیر و آکنده سخت بزرگان شدند ایمن از خواسته زن و زاده و باغ آراسته با ظهور مذاهب جدید تحولی عظیم در اساس و پایه اعتقادات مردم پدید آمد.

گرچه ادیان الهی بر روی کلیه مذاهب پیشین مهر باطل زدند مع الوصف مشارکت بخشی از پندار گذشته در ساختار این مذاهب قابل رؤیت است از جمله:

قربانی دادن در راه رضای خدا

اعتقاد بر خلقت زمین و آسمان در شش روز که منبع آشوری دارد. نهی از خوردن میوه‌های ممنوعه خرد و زندگی تا بلندگانی نتوانند مانند خدایان به دانش و حیات جاوید دست یابند.

در حماسه گیل‌گمش (نوشته ژان برترو) چنین آمده است: «گیل‌گمش در جستجوی یافتن راهی برای حیات جاوید همه روی زمین را در می‌نورد در ساحل آخرین دریا با سیدوری حوری دریایی رو به رو می‌شود حوری به او می‌گوید حیاتی را که جستجو می‌کنی نخواهی یافت خدایان مرگ را به انسان اختصاص دادند زندگی لذت‌بخش همراه با مرگ از زندگی جاوید بدون امید به مردن بهتر است. در «تاریخ سری مغول» (نوشته شاکداریان بیرا) به، داستان آبتنی روحانی آلان قوا مادر خدایان مغولی که شباهت زیادی به داستان مریم مقدس دارد برمی‌خوریم. در این داستان آلان قوا می‌گوید: «هر شب در میان نوری زرد رنگ مردی از روزنه بالای چادر وارد می‌شد شکم را لمس می‌کرد نورش تا اعماق همه وجود من جریان می‌یافت. این مبحث به اعتقاد من، مذهب، اخلاق، وجدان و قانون مظاهر روئایی جامعه هستند که کلاً از عوالم زیربنایی یعنی مناسبات تولیدی نشأت می‌گیرند. مسلماً با آغاز عصر اینترنت و لایزر انقلاب ژنتیکی در باورها و معتقدات انسانها تغییر شگرف پدید خواهد آمد.

در پایان مقاله می‌خواهم به پدیده تبلیغی نوظهوری اشاره نمایم که چندان غیرقابل انتظار هم نبود، جهان‌خواران آمریکایی و اروپایی و هم‌دستان آسیایی آنها که با تحریک نیروهای کور اجتماعی برای ایجاد جنگهای موضعی و فروش اسلحه کمترین اعتقادی به اخلاق و وجدان ندارند اخیراً در تمام مجامع جهانی برای آزادی مذاهب یقه می‌درانند. از دیدگاه آنها همه مذاهب آسمانی و زمینی بر حقند، و البته مذاهب برحق‌تر مانند طلبان می‌توانند از کمکهای روحانی آنها که شامل توپ و تانک و بمب و موشک‌انداز است به رایگان بهره‌گیرند. حال باید دید کدام خصلت مذهب است که عزق مذهبی جهان‌خواران را به جنبش در می‌آورد. از آغاز پیدایش جامعه طبقاتی تاکنون نبرد حق و باطل - رنجبر و گنج‌بر ادامه داشته و تارهایی زحمتکشان ادامه خواهد یافت. آن بخش از خصائل مذهب که خواهان تعدیل مبارزه طبقاتی و تقسیم جامعه انسانی به دو گروه «مؤمن» و «ملحد» می‌باشد توجه جهان‌خواران را به خود معطوف داشته است. یک سرمایه‌گذار آمریکایی در روسیه با تعمیر کلیسای ارتدکس در صف مؤمنین و یک کارگر کوبایی به گناه عدم انجام فرائض مذهبی در ردیف ملحدین جای خواهد گرفت؟ سرمایه‌داران می‌خواهند با بزرگ و جهانی ساختن این خصلت از

نتایج سرنگون ساز نبرد طبقاتی برهند. اکنون می توان امیدوار بود در آینده ای نه چندان دور آقای بیل کلینتون با پیراهن چاکدار مشکی در دسته زنجیرزنها بازار سیداسماعیل شرکت نماید !!

انقلابیون فارابوندومارتی نه از مخفیگاه ها، بلکه از صندوق آراء بیرون آمدند! پیروزی بزرگ «چپ» در السالوادور

شاید بتوان گفت که مرحله نوینی در تاریخ السالوادور آغاز شده است. پارتیزان های سابق، اکنون با رأی مردم السالوادور، از صندوق های آراء بیرون آمده اند و بسیاری بر این عقیده اند که این پیروزی به معنای آغاز فصل دموکراسی و آزادی در تاریخ این کشور است.

از روز یکشنبه ۱۶ مارس بدین سو جبهه آزادیبخش ملی فارابوندومارتی، سان سالوادور، پایتخت کشور و همچنین بسیاری از شهرهای کشور را رهبری می کند. این جبهه در مجموع، در انتخابات اخیر شهرداری ها، در ۵۴ شهر به پیروزی دست یافت و در چهار شهر دیگر در رهبری ائتلاف های مترقی محلی شرکت دارد. در نتیجه در کمتر از نیمی از شهرداری ها که اکثریت بزرگ ۶ میلیون رأی دهنده را در بر می گیرد، رهبری در اختیار جبهه فارابوندومارتی قرار دارد. در شورای قانونگذاری نیز از ۸۴ کرسی، ۲۷ کرسی در اختیار جبهه قرار گرفته است. در حالی که انقلاب دست راستی «جمهوریخواهان ملی» یک کرسی بیشتر به دست آورده است، بقیه کرسی ها بین چهار حزب چپ و مترقی السالوادور تقسیم شده است. بدین ترتیب تنها ۵ سال بعد از پایان جنگ داخلی و دومین حضور در انتخابات، چپ السالوادور به پیروزی بزرگی دست یافت و بدین ترتیب وضع جدیدی پیش آمده است، که پیروشدگان در انتخابات براساس آن باید بکوشند روند تغییرات سیاسی، قضایی و اقتصادی و اجتماعی را در کشور تعمیق ببخشند. «شفیق هندل»، یکی از پرنفوذترین و در عین حال محبوب ترین رهبران جبهه آزادیبخش ملی فارابوندومارتی، وضع را برای ما این چنین توضیح می دهد: «ما وارد مرحله جدیدی از مبارزه برای ساختمان یک کشور جدید، دموکراتیک و مبتنی بر عدالت و صلح می شویم. این پیروزی پیام بسیار با اهمیتی بود برای ضرورت تغییرات در کشور». «هکتور سیلوا»، پزشک جوان و برنده انتخابات در پایتخت کشور، این اولویت ها را در برنامه خود قرار داده و خود را ملزم به پیگیری آنها اعلام داشته است: بهداشت، آموزش و پرورش، مسکن، حمل و نقل و همچنین مسائل مربوط به کودکان و جوانان. نتایج انتخابات مجلس و شهرداری ها بهترین نتایجی بود که جبهه فارابوندومارتی از زمانی که در سال ۱۹۹۲ آتش بس را در مذاکرات دوجانبه با حکومت پذیرفته و به عنوان یک حزب سیاسی در السالوادور فعالیت می کند، به دست آورده است. در واقع نیز این نخستین بار در تاریخ آمریکای لاتین است که یک حزب سیاسی برآمده از مبارزه مسلحانه، در انتخابات به پیروزی های بزرگ دست می یابد و رهبران و کادرهای آن، نه از مخفیگاه ها، بلکه از درون صندوق های آراء بیرون می آیند.

در حال حاضر جبهه فارابوندومارتی تمام تلاش خود را در جهت کمک به پیروزی روند بازسازی کشور و وحدت جامعه السالوادور به کار می بندد، این جبهه بلافاصله پس از اعلام نتایج انتخابات اخیر، خود را جهت شرکت در انتخابات ریاست جمهوری در ماه مارس ۱۹۹۹ آماده می سازد. پیروزی های اخیر، امیدواری ها و تحرکات بیشتری را در جبهه

فارابوندومارتی برای پیروزی در انتخابات ریاست جمهوری بوجود آورده است. مردم نیز امیدوارند، بدین ترتیب یک قرن دیکتاتوری، کودتا، جنگ و اختناق را پشت سر بگذارند. شعارها و اهداف جبهه فارابوندومارتی، برای رفتن به سوی انتخابات ریاست جمهوری، همانند دوران کارزار انتخاباتی اخیر، عبارت است از: مبارزه علیه تئولیرالیسم و خصوصی سازی، بیکاری و رشد مافیای محلی و جنایت، که نه تنها السالوادور، بلکه تمامی کشورهای آمریکای لاتین را در وحشت فرو برده است. ارقام مربوط به جنایات در السالوادور، همزمان با اجرای برنامه های اقتصادی تئولیرالی سه برابر شده است. یک آرانس اطلاعاتی به نام «ک.ال.آی.پی» این ارقام را تنها در سال ۱۹۹۶ بیش از ۸۳۵۳ قتل اعلام داشته است. چپ السالوادور معتقد است که با تلاش پیگیرانه برای گسترش فضای سیاسی کشور و رشد دموکراسی می تواند برنامه های خود را در میان مردم تبلیغ کرده و آنها را به پشتوانه برنامه ها و اهداف اعلام شده خود تبدیل کند. این راه حلی است که به تلاش بسیار و اتخاذ تاکتیک های منطبق با خواست های روز مردم نیازمند است. نخستین موفقیت ها برای اجرای این برنامه ها، با پیروزی در انتخابات اخیر و تغییر ترکیب نمایندگان در مجلس به دست آمده است، که متأثر از آن، برنامه خصوصی سازی پیش بینی شده «آرانس ارتباطات» بعد از رأی گیری در مجلس جدید با مخالفت رو به رو شد. برای جلوگیری از این برنامه، تمامی فراکسیون های پارلمانی اپوزیسیون در پارلمان گرد هم آمده و مشترکاً علیه این برنامه رأی دادند!

جنگ ایران - انگلستان

کارل مارکس - ۱۳۰ اکتبر ۱۸۵۶ (ترجمه: سندجی)

آنگهی از جنگ انگلستان (بیشتر کمپانی هند شرقی) علیه ایران رونوشتی از یکی از راههای حمله گرانه و فریکارانه دیپلماسی آسیایی انگلیس است که به واسطه آن انگلیسی ها متصرفاتشان را در این قاره توسعه می دادند. به زودی کمپانی نگاههای حریصانه ای به کشورهای آزاد و مناطق سیاسی و منابع تجاری و خزائن طلا و جواهرات انداخت. قربانی به تجاوز از این یا آن پیمان واقعی یا معنوی متهم می شد. خطا کار دچار سرنوشت بیهوده در افسانه گرگ و بره می شد. برای سالهای طولانی انگلستان در آرزوی به دست آوردن موقعیتی در خلیج فارس و جزایر خارک که در شمال آن واقع شده است بود. سرجان ملکم مشهور چند بار سفیرکبیر در ایران شد و سخنان زیادی در مورد ارزش آن جزایر برای انگلستان گفت و اعلام کرد که می توان موفقترین تأسیسات را در آسیا در همسایگی بوشهر و بصره و القطیف ساخت. و بدین ترتیب جزیره و بوشهر اکنون از متصرفات انگلستان می باشند. سرجان می دانست که این مناطق مراکز تجاری ترکیه و اعراب و ایران می باشد، آب و هوا بسیار خوب است و همه استعدادهای لازم برای تبدیل شدن به یک مکان موفق تجاری را دارا می باشد. سفیرکبیر بیش از سی و پنج سال پیش نظریاتش را به لرد منتیو و فرماندار نظامی سپرد و آنها همواره در تلاش برای اجرای این نقشه بودند. سرجان دستوری مبنی بر لشکرکشی به جزیره دریافت کرد و در حال تنظیم امور بود که فرمانی مبنی بر مراجعت به کلکته دریافت کرد و سرهارفورد به عنوان فرستاده سیاسی به ایران فرستاده شد. با محاصره هرات در سال ۳۸ - ۱۸۳۷ توسط ایران، انگلستان به بهانه حفاظت از افغانستان در مقابل کینه های دشمنی دائمی، جزیره خارک را اشغال کرد. اما با دخالت روسیه، انگلستان تحت فشار برای تخلیه جزیره قرار گرفت. کوششهای تازه و

موفق ایران بر علیه هرات فرصت مناسبی برای انگلستان بوجود آورد تا به شاه تهمت تخلف از پیمان برای مطیع ساختن وی بزند و جزیره را به عنوان اولین قدم برای عملیات جنگی تصرف کند. به مدت نیم قرن انگلستان کوششهای مداوم اما به ندرت موفق برای کسب موقعیت برتری در کابینه شاه به عمل آورده است. اما اخیراً دشمنان غفلت زده انگلستان (در ایران) از کارهای خیانت آمیزشان احساس شرم فراوانی می کنند. با وجود معاملات فراوان انگلستان و هندوستان ایرانها نصیحت فتحعلی شاه را در نظر دارند که در سال ۱۸۰۵ گفت: «به نمایندگان ملتی که بازرگانان طمعکارش با شاه تاجدارشان به هندوستان سفر می کنند اعتماد نکنید». (دزد، دزد را خوب می شناسد). انگلستان در تهران پایتخت تأثیر کمی دارد. برای جلوگیری از دسیه های دفتر روسیه، فرانسه موقعیت مهمی را به دست آورد. ایران از بین سه استعمارگر بیشتر از همه از بریتانیا می ترسد. سفیری از ایران در راه فرانسه است و یا شاید به آنجا رسیده باشد که موجب جنگهای دیپلماتیک زیادی برای ایران شده و او را در وضع پیچیده ای قرار داده است. فرانسه در واقع بی علاقه به اشغال جزایر در خلیج فارس نیست. سؤالی که پیش می آید در مورد عمل پیچیده فرانسه در جستجو کردن دست نوشته های قدیمی در مورد خاک است که دو بار پیش از این توسط شاهان ایران به فرانسه واگذار شده است. (یکبار خیلی وقت پیش در سال ۱۷۰۸ در زمان لویی چهاردهم و بار دیگر در سال ۱۸۰۸)، هر دو مورد به طور مشروط درست است. اما بیشتر در مواقع مناسبی بوده که شاهانی ضد بریتانیایی بر سر حکومت بوده اند. در جوابیه اخیری که روزنامه لندن تایمز به نام «انگلستان به فرانسه» به مجله دیس دبائس در مورد ادعاهای رهبری اروپایی داده شده، خواهان رهبری غیر قابل انکار انگلستان در آسیا و آمریکا بدون دخالت نیروهای دیگر اروپایی شده است. چیزی که تردیدآمیز است که بناپارت این نظریه را در جهان بپذیرد. به هیچ قیمتی دیپلماسی فرانسوی به خاطر سوء تفاهماتش حاضر به حمایت صمیمانه از انگلستان در تهران نیست. به خاطر مطرح کردن ادعاهای قدیمی فرانسه در مورد خارک می توان پیشگویی کرد که انگلستان به سادگی نمی تواند به بازی حمله به ایران و تجزیه آن بپردازد.

«سوسیالیسم چینی اقتصاد بازار را هدایت می کند!»

زربخش

«دنگ شیائوپینگ»، رهبر جمهوری خلق چین درگذشت و با درگذشت او صفحه ای مهم از تاریخ دوران اخیر چین ورق می خورد، ضمن این که این کشور امسال شاهد دو رویداد مهم خواهد بود: نخست بازگشت هنگ کنگ و دوم کنگره حزب کمونیست چین. با آن که «زیانگ زین»، دبیر کل حزب کمونیست و رئیس جمهور چین از حمایت «دنگ شیائوپینگ» برخوردار بوده است، با این حال درگذشت دنگ تحول نظام سیاسی چین را به مرحله ای نوین وارد خواهد ساخت.

از چند ماه قبل از درگذشت دنگ شیائوپینگ، براساس گزارش ها و برنامه هایی که از تلویزیون و وسائل ارتباط جمعی پخش می شد، روشن بود که وی دیگر نقشی در تصمیم گیری های سیاسی چین بر عهده ندارد. با این حال ترکیب سیاسی آینده چین دچار پیچیدگی هایی است. با نزدیک شدن زمان برگزاری کنگره حزب، اختلاف نظر میان رهبران چین جدی تر می شود. ضمن این که شکاف میان مضمون تغییرات سیاسی و اجتماعی از یک سو، ژرف تر می گردد، «زیانگ زین» در سخنان ۵ دقیقه خود در مراسم

درگذشت دنگ ضمن ستایش وی تأکید کرد که «گذار آرام» مورد نظر دنگ متضمن ثبات کشور بوده است و چین به مسیر اصلاحات اقتصادی برای جلوگیری از تکرار آشفتگی های دهه شصت و هفتاد ادامه خواهد داد. به گفته وی، تصمیم دنگ شیائوپینگ برای آن که اولویت به اقتصاد داده شود، دلیل بنیادین موفقیت وی در تلاش برای اتحاد نظر در شرایطی آشفته بود. اما از هم اکنون گروه های چپ در حزب کمونیست چین که نشریه «زدنگ لیو» را منتشر می کنند، زیانگ زین را مورد حمله قرار داده و از دوران دنگ به عنوان یک دوران سیاه یاد می کنند. از سوی دیگر در حالی که مثلاً «کیانوشی»، رهبر مجلس ملی از برقراری «دولت حقوقی» در چین پشتیبانی می کند، برخی دیگر با تحول در این سمت مخالف هستند.

واقعیت آن است که دنگ شیائوپینگ با در پیش گرفتن گذار از اقتصاد برنامه ریزی به اقتصاد بازار و نیز تلاش برای پایان دادن به توسعه نیافتگی، کشوری بسیار متفاوت از زمانی که رهبری آن را بر عهده گرفت، پس از خود برجای گذاشت. در طی چند دهه اخیر سطح متوسط زندگی به طور انکارناپذیری پیشرفت کرده و هرچند که ثمرات رشد اقتصادی به طور نابرابر تقسیم گردیده است، اما همه از آن در حدی برخوردار شده اند. اما فاصله درآمد میان یک گروه ممتاز تازه به دوران رسیده، طبقه متوسط در حال ظهور، با محروم ترینها، به سرعت افزایش می یابد؛ پدیده ای که برای اکثریت مردم چین به تدریج جنبه ای تحمل ناپذیر به خود می گیرد، به ویژه آن که این وضع پایه های نظام سیاسی چین را که از سال ۱۹۴۹ در چارچوب برقراری برابری از نوع مائوئیستی ایجاد شده بود، سخت می لرزاند. هر قدر که اقتصاد بازار نیرو می گیرد، مردم دستاوردهای اجتماعی گذشته را بیشتر از کف می دهند. تضمین شغل دایمی و امتیازاتی که دولت به مردم اعطاء کرده بود کم کم از بین می روند، ضمن این که از سوی دیگر اکنون زحمتکشان چین مدت زمان کمتری کار می کنند و از هفته ای ۵ روز کار برخوردار شده اند. بدین ترتیب ترازنامه اصلاحات اقتصادی چین ترازنامه ای رنگارنگ و پرتضاد است که باید همه جنبه های آن را در نظر گرفت. براساس پژوهشی که از سوی آکادمی علوم اجتماعی چین منتشر گردیده است، در سال ۱۹۹۶ این کشور یک سلسله تلاطم های اجتماعی را پشت سر گذاشته است، که در صورتی که نتوان «تضادهای قبلی و مزمن» را حل کند، ممکن است وخیم تر نیز بشود. در «کتاب آبی جامعه چین ۱۹۹۷ - ۱۹۹۶» نوشته می شود که گسترش سریع فقر در شهرها و نابرابری در مرزها و هم چنین میان مناطق، عناصر اصلی خطرات اجتماعی چین را تشکیل می دهند. براساس این پژوهش، تعویق در انجام اصلاحات بنیادین در مؤسسات عمومی و کسر بودجه آنها، بسیاری از این مؤسسات را به بن بست کشانده و میلیون ها نفر در شرایط «بیکاری فنی» قرار گرفته اند. در گزارش گفته می شود که «از هم اکنون یک سلسله ناآرامی ها و اعتراضات شکل گرفته است.» در فاصله ژانویه تا سپتامبر ۱۹۹۶ در شهر «دالیان» در شمال شرقی کشور ۵۶۰ مؤسسه فعالیت خود را به طور کل یا جزء متوقف ساخته اند، که مستقیماً زندگی یک صد هزار نفر را در خطر قرار داده است. در بسیاری موارد دستمزدها با تعویق بسیار پرداخت می شود، به نحوی که اکنون پرداخت مجموع آنها به بلغی در حدود یک میلیارد فرانک نیاز دارد.

براساس آمار رسمی، از میان جمعیت فعال در حدود ۸۰۰ میلیون نفر در جستجوی کار هستند. نرخ بیکاری شهری که در پایان سال ۱۹۹۳ در حدود ۲/۶ درصد بود، اکنون به ۱۶/۷ درصد رسیده است و در مناطق روستایی تا ۳۷ درصد گسترش می یابد. مسؤولین چین این جهش شدید را به وضعیت ناسالم مؤسسات ملی شده، گذار دشوار به اقتصاد بازار و افزایش متقاضیان شغل در روستاها نسبت می دهند. با توجه به وسعت مسئله از هر سو

راه حل‌های مختلفی پیشنهاد می‌شود. به نظر وزیر کار «لی یوپونگ» در درجه اول باید مهاجرت روستایی را متوقف کرد؛ اما «تنگ لان روی» رئیس سابق «انستیتو مارکسیسم-لنینیسم و اندیشه‌های مائو» معتقد است که افزایش بیکاری پیامد اجتناب‌ناپذیر تغییرات اقتصادی است، که تنها با ایجاد یک بازار کار ملی می‌توان آن را محدود کرد. مسئله عمومی دیگر، مسئله امنیت است، روستاییان چین نخستین گروهی بودند که از اصلاحات اقتصادی «دنگ» در اواخر دهه هفتاد بهره‌مند گردیدند. اما تمرکز بعدی توسعه اقتصادی در نواحی نسبتاً شهری، روستاییان را کمابیش از منافع توسعه اقتصادی بی‌نصيب گذاشت. در طی چند سال اخیر حدود ۱۰۰ میلیون نفر زمین‌های خود را رها کرده و به شهرها روی آورده‌اند. براساس محاسبات رسمی، جمعیت شهری، چین هر سال به میزان ۴۷ درصد افزایش می‌یابد و در سال ۲ هزار ۳۵ درصد از ۱/۳ میلیارد جمعیت چین در شهرها زندگی خواهند کرد. (۲۹ درصد امروز) این گسترش شهرنشینی به زیان زمین‌های قابل کشت صورت می‌گیرد، در نتیجه مسئله تغذیه جمعیت عظیم چین در قرن ۲۱ جنبه حاد به خود می‌گیرد. به ویژه وقتی توجه کنیم که تنها ۸ درصد از مساحت چین را زمین‌های قابل کشت تشکیل می‌دهد. فقط در فاصله ژانویه ۱۹۹۵ تا ژوئن ۱۹۹۶ از گستره زمین‌های قابل کشت در چین حدود ۴۰۰ هزار هکتار کاسته شده است.

در بهار سال ۱۹۹۲ در بسیاری از نواحی روستایی چین شورش‌هایی علیه افزایش مالیات، کمبود شغل و فساد کادرها درگرفت؛ اما آیا مجموعه خطرانی که جامعه چین را تهدید می‌کند، تا آن حد جدی است که بتوان آینده‌ای تیره را برای این کشور پیش‌بینی کرد؟ یک پژوهش پنتاگون با توجه به تردیدهایی که برای دوران پس از دنگ در چین وجود دارد، مدعی است که این کشور احتمالاً با خطر فروپاشی رو به روست. نشریه «قارین افروز» وابسته به وزارت خارجه ایالات متحده آمریکا، پس از درگذشت دنگ در یک شماره دو مقاله منتشر ساخت. در یکی از مقالات نویسنده معتقد است که چین بر جای خود باقی خواهد ماند. اما همه اینها بدان شرط است که عوامل محرکه درونی که جامعه چین را پیوند می‌دهد و توسط حکومت نیز تقویت می‌شود را نادیده بگیریم.

ارزش‌های ناسیونالیستی

«زیانگ زمین» رئیس جمهور چین فاصله خود را از دوران دنگ پنهان نمی‌کند و از «تمدن معنوی سوسیالیستی منطبق بر ویژگی‌های چین» دفاع می‌کند. زمین در اجلاس کمیته مرکزی در سپتامبر گذشته با تأکید بر «اهمیت کار ایدئولوژیک» اظهار داشت: «در برخی مناطق آموزش ایدئولوژیک و ساختمان تمدن معنوی سوسیالیستی به فراموشی سپرده شده است. این‌ها مناطقی از نظر اقتصادی پیشرفته هستند، ولی در آنها پاره‌ای مشکلات اجتماعی بروز کرده است، که برخی از آنها نسبتاً جدی هستند.» به گفته وی «باید میان مارکسیسم و ضد مارکسیسم، اقتصاد چند بخشی مبتنی بر مالکیت جمعی و گسترش خصوصی‌سازی، میان دموکراسی سوسیالیستی و دموکراسی پارلمانی غربی، میان ترویج جنبه‌های مدرن غرب و خودباختگی در برابر هر آنچه که از خارج می‌آید، مرز کاملاً مشخصی ترسیم کرد.» در بیانیه پایانی اجلاس کمیته مرکزی گفته می‌شود «اخلاقیات در برخی حوزه‌ها تضعیف می‌یابد.» زمین نیز چند بار تکرار کرد که «فساد» ویروسی است که می‌تواند حزب کمونیست را از پای درآورد. در کنار اینها رجوع به ارزشهای باستانی و استفاده از ناسیونالیسم برای تحکیم جامعه در حول اندیشه‌های نوین، به ویژه در میان بخش‌هایی از جامعه که پیشرفت‌های اقتصادی را جزئی از افتخارات کشور خود تلقی می‌کند، بازتابی مساعد می‌یابد. در ماه ژوئن گذشته کتابی منتشر شد با عنوان «چین می‌گوید نه!» که در ظرف چند هفته به

پرفروش‌ترین کتاب چین تبدیل شد. این کتاب هر چند که جنبه رسمی نداشت، اما در واقع محتوای آن با سیاست‌های نوین رهبری چین درگسترش ناسیونالیسم مغایر نیست. ضمن این که ویژگی‌های گذار در چین همچنان می‌تواند چون برگ‌های برنده تضمین‌کننده روند تحولات تلقی شود. برخلاف اتحاد شوروی و کشورهای شرق اروپا، تحولات در این کشور به سقوط حزب کمونیست نیانجامید. برعکس حزب کمونیست خود مبتکر «نوسازی و تحقق آن در روندی طولانی و چندین دهه‌ساله گردید، نه «شوگ درمانی» به شکلی که در روسیه انجام گرفت. پیشرفت‌های اقتصادی اکنون چین را در ردیف قدرتمندترین کشورها در سطح بین‌المللی قرار داده است. ضمن این که بهبود سطح زندگی مردم، امروز نیز بهترین منبع مشروعیت حکومت می‌باشد. اما آیا گسترش اقتصاد بازار با حفظ نظام سوسیالیستی در چین ممکن خواهد بود؟ دهه آینده این پرسش را پاسخ خواهد داد.

شیوه برخورد چپ‌با دین

مهیار

از نظر من، دین عامل و اساس نابسامانی‌های اجتماعی و سیاسی جامعه نیست اما دین توجیه‌گر عوامل اصلی بحران فراگیر در مین ماست. اگر نیروهای واپس‌گرای مذهبی تمام تلاش خود را به کار می‌نندند تا مسائل مهم و مطرح اجتماعی و سیاسی و اقتصادی و فرهنگی را به حوزه بحث مذهبی بکشانند، ما باید اساس کار خود را بر نقد غیرمذهبی مسئله قرار دهیم. مذهب سالیان دراز به طور مصنوعی بین انسانها جدایی بوجود آورده و مرزهایی تخیلی بین آنها رسم نموده. است انسان نیازمند در پی مأوایی مطمئن برای خود به دام مذهب افتاد. او مذهب را ساخت تا به واسطه آن بر ترس تنهایی خود فائق آید امامذهب انسانها را به صورت توده‌های جدا از هم و در برابر یکدیگر قرار داده است تا در مذهب خود ساخته‌اش در پی معنای وجودی خویش باشد. و بدینگونه از خود انسانی‌اش جدا می‌افتد. و در بین زمین و آسمان معلق می‌ماند. این موجود بررخی، انسانی از خود بیگانه و مسخ شده است که به راحتی در خدمت اربابان «ایمان» و قدرت قرار می‌گیرد. از آنجا که انسان موجودی مجرد و متزعزع از جامعه نیست، تنها در پرتو حیات اجتماعیش قابل تعریف است، لذا مذهب نیز ساخته انسانی انتزاعی و مجرد نیست. بدین ترتیب مذهب تئوری، منطق و تأیید اخلاقی جهان وارونه‌ای است که انسان برای خود ساخته است. بارهایی سیاسی، مذهب به جایگاه واقعی خود یعنی خلوت درونی افراد دیندار انتقال می‌یابد. بشر از مذهب رها نمی‌شود بلکه حق آزادی مذهب را تحصیل می‌کند. رهایی سیاسی، همانگونه که مارکس می‌گوید به معنای رهایی انسان نیست. رسالت چپ، رهایی انسان است. گرچه مبارزه با هدف از نظر تاریخی وظیفه بورژوازی انقلابی است، اما از آنجا که در ایران عملاً بورژوازی توانایی انجام این کار را ندارد، این مهم بر دوش نیروهای چپ قرار می‌گیرد. نیروی چپ در اولین گام برای رهایی انسان باید به رهایی سیاسی دست یازد. نقد سیاسی دولت در جامعه‌ای که حکومت دینی مسلط است، به نقد مذهبی نیز کشانده می‌شود. از این رو در اولین گام باید بنیادهای اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی و محدودیت‌ها و موانع رهایی سیاسی شناخته شود و تجلی مذهبی آنها را افشا نمود. در این راستا، رهایی حیات اجتماعی از سلطه مذهب، اولین گام در راه رهایی سیاسی است. لازمه رهایی سیاسی، رهایی دولت از مذهب است. به نظر من چپ برای زدودن توهّمات دینی و مذهبی توده‌های مردم بخصوص کارگران

تلاش بی‌امانی را آغاز می‌کند و در مبارزه ایدئولوژیک علیه باورهای دینی و مذهبی تمام توان خود را به کار می‌بندد. مبارزه چپ با مذهب تابع مبارزه او برای رهایی انسان می‌باشد. بستر مبارزه چپ علیه دین واقعیت‌های زندگی اجتماعی است. این مبارزه نباید به چاپ و نشر اوراق و کتب ضد دین محدود بشود. بلکه باید در تمام عرصه‌های زندگی مردم به این مبارزه بی‌امان، بدون سازش و کرنش دامن زده شود. این امر به معنای صف‌آرایی چپ در برابر توده‌های مردم دیندار نیست. بلکه کادر چپ در زندگی عملی با همین مردم دیندار در جهت زدودن توهمات دینی آنان تلاش می‌کند. به همین منظور سازمان چپ مانع حضور افراد دیندار در صفوف خود نمی‌شود. برای عضویت در یک سازمان یا حزب چپ صرف پذیرش برنامه و اساسنامه و عمل به رهنمودهای سازمانی کفایت می‌کند. ما جامعه را به افراد دیندار و بی‌دین تقسیم نمی‌کنیم. چپ افراد جامعه را بر مبنای ارتباط آنها با ابزار و وسایل تولید و سهمی که از توزیع می‌برند به طبقات مختلف تقسیم می‌کند. یک کارگر می‌تواند امیدوار باشد یا نباشد. برای چپ سازماندهی و شکل کارگری اعم از کارگران دیندار و بی‌دین مهم است. ولی اعتقاد داریم که در درازمدت یک کارگر دیندار تنها در عرصه مبارزه واقعی است که نمی‌تواند از قید و بند توهمان دینی و مذهبی خود رهایی یابد. اگر چپ کارگران را به دینداران و بی‌دینان تقسیم کند، در صفوف آنان تفرقه ایجاد نموده و بدین ترتیب به سرمایه‌داری خدمت می‌کند. بنابراین مبارزه ما علیه هر توهمی است که در صفوف مبارزه متحد مردمی خدشه و خلل وارد می‌کند. در این راستا چپ باید سوء استفاده سیاسی از دین و مذهب و هم علیه آنان که با ژست مذهبی مدعی دفاع از منافع مردم هستند و هم علیه آنان که با اتکا به تعصب کور مذهبی بر ضد جنبش مردمی جبهه می‌گیرند مبارزه کند و چهره واقعی آنان را افشا نماید. به نظر من چپ باید هرگونه تقسیم‌بندی مذهبی و غیرمذهبی را نفی و با مدافعان این تقسیم‌بندی در هر جبهه‌ای مبارزه کند برای چپ گروه‌های سیاسی به مذهبی و غیرمذهبی تقسیم نمی‌شوند، اما باید با صفت مذهبی آن گروه سیاسی که خود را مذهبی اعلام می‌کند، اعم از این که در کدام جبهه قرار گرفته باشد، به شدت مبارزه کند و در عین حال سیاست طبقاتی آن را خارج از پوسته مذهبی آن به نقد کشیده و مردم را از به دام افتادن در دام ژستهای دمکراتیک مذهبی این گروه‌ها بر حذر دارد.

سوسیالیسم و مذهب

نوامبر ۱۹۰۵ - لنین

جامعه امروزی کلاً بر مبنای استثمار توده‌های وسیع طبقه کارگر توسط یک اقلیت ناچیز جمعیت طبقه زمینداران و سرمایه‌داران بنا شده است «جامعه» بردگی است زیرا کارگران «آزاد»، که در تمام زندگی خود برای سرمایه‌داران کار می‌کنند، «مستحق» فقط آن مقدار وسائل معیشت‌اند که برای بقاء بردگانی که سود تولید می‌کنند و برای حفاظت و پیشبرد بردگی سرمایه‌داری ضروری می‌باشد.

ستم اقتصادی کارگران به طور اجتناب‌ناپذیری همه نوع ستم سیاسی و تحقیر اجتماعی، ظلمات زندگی روانی و اخلاقی توده‌ها را تولید نموده و ایجاب می‌کند. کارگران ممکن است بتوانند به منظور مبارزه برای رهایی اقتصادی خود مقدار کمتر و یا بیشتری آزادی سیاسی به کف آورند، لیکن هیچ مقدار آزادی آنان را از فقر، بیکاری و ستم رها نخواهد کرد تا زمانی که قدرت سرمایه سرنگون شود. مذهب یکی از اشکال ستم روانی است که همه

جابر توده‌های مردم که به خاطر کار مدام برای دیگران و احتیاج و انفراد بیش از اندازه زیر فشار قرار گرفته‌اند، سنگینی می‌نماید. ناتوانی طبقات استثمار شونده در مبارزه علیه استثمارگران همانقدر به طور اجتناب‌ناپذیری باعث پیدایش اعتقاد به زندگی بهتر پس از مرگ می‌شود که ناتوانی انسان اولیه در مبارزه‌اش با طبیعت باعث پیدایش اعتقاد به خدایان، شیاطین، معجزات و نظیر آنها می‌گردد. آنهايي که در تمام زندگی خود زحمت کشیده و در فقر به سر می‌برند توسط مذهب تعلیم می‌یابند که تا هنگامی که بر روی زمین هستند بردبار و مطیع باقی بمانند و به امید پادشاهای بهشتی راحت باشند، ولی آنهايي که از طریق کار دیگران زندگی می‌کنند توسط مذهب تعلیم می‌یابند که تا هنگامی که بر روی زمین هستند به سخاوتمندی عمل نمایند. بدین ترتیب راه بسیار ارزانی برای توجیه موجودیت خود به مثابه استثمارگران به آنها نشان داده و برای راحتی در بهشت بلیطی به قیمت معتدل به آنان می‌فروشند. مذهب تریاک برای مردم است. مذهب نوعی مشروب روانی است که در آن بردگان سرمایه، تصویر انسانی و درخواست خود برای زندگی‌ای کمابیش شایسته یک انسان را غرق می‌کنند.

لاکن برده‌ای که به بردگی خود آگاه شده و برای رهایی خود به مبارزه برخاسته است تا بدین جا نمی‌آید از بردگی خود را از دست داده است. کارگر آگاه معاصر که بوسیله کارخانه صنایع بزرگ پرورش یافته و توسط زندگی شهری روشن شده است، ایمان به مذهب را به گونه‌ای توهین آمیز به کنار انداخته، بهشت را برای کشیشان و بورژواهای متعصب گذارده و سعی می‌نماید زندگی بهتری را بر روی زمین، برای خود به دست آورد. پرولتاریای امروزی جانب سوسیالیسم که در مبارزه علیه غبار مذهب به علم متوسل می‌گردد، را گرفته و توسط متحدنمودن کارگران با یکدیگر برای مبارزه در حال حاضر به خاطر زندگی بهتر بر روی زمین آنان را از اعتقاد به زندگی پس از مرگ رها می‌سازد.

مذهب باید یک امر خصوصی اعلام گردد. یا این کلمات معمولاً سوسیالیستها روش خود را نسبت به مذهب بیان می‌نمایند. لیکن مفهوم این کلمات باید به طور دقیقی تعریف شود تا از هرگونه سوء تفاهمی جلوگیری به عمل آید. ما تا آنجایی که به دولت مربوط است خواستار آنیم که مذهب یک امر خصوصی تلقی گردد. لکن تا آنجایی که به حزب ما مربوط است ما نمی‌توانیم مذهب را یک امر خصوصی بدانیم. مذهب نباید به دولت مربوط باشد و جامعه‌های مذهبی نباید هیچگونه ارتباطی با مراجع حکومتی داشته باشند. همه کس باید مطلقاً آزاد باشد تا به هر مذهبی که مایل است، یا هیچگونه مذهب، یعنی خدانشناسی، که هر سوسیالیستی به عنوان یک قاعده چنین است، متعلق باشد. تبعیض بین اتباع بر مبنای اعتقادات مذهبی آنان کلاً غیرقابل تحمل است. حتی ذکر ساده مذهب یک تبعه در اسناد رسمی باید بی‌شک حذف گردد. هیچگونه کمک نباید به کلیسای رسمی پرداخته شده و یا امتیازات دولتی به جامعه‌های مذهبی و روحانی داده شود. اینان باید اجتماعات مطلقاً آزاد اتباع همفکر، اجتماعات مستقل از دولت گردند. تنها اجرای کامل این خواستها می‌تواند به گذشته شرم‌آور و لعنتی پایان بخشد، زمانی که کلیسا در وابستگی فئودالی به دولت می‌زیست و اتباع روسیه در وابستگی فئودالی به کلیسای رسمی، هنگامی که قوانین قرون وسطی و انگیزاسیون (که تا به امروز در قوانین جنایی و کتب قانونی باقی مانده‌اند) موجود بوده و پیاده می‌شدند. افراد به خاطر داشتن یا نداشتن اعتقاداتشان مورد ستم قرار می‌گرفتند، به وجدان مردم تجاوز می‌شد، و مشاغل راحت دولتی و درآمدها از محل دولت مربوط می‌شد به توزیع این یا آن نوع مخدر توسط کلیسای رسمی. خواست پرولتاریای سوسیالیستی از دولت معاصر و کلیسای معاصر جدایی کامل کلیسا از دولت است. انقلاب روسیه باید این

خواسته را به مثابه یکی از اجزاء ضروری آزادی سیاسی به عمل گذارد. در این مورد انقلاب روسیه در موقعیت بخصوص خوبی قرار گرفته است زیرا مرجعیت تهوع آور استبداد فئودالی ملو از پلیس باعث ناراضی، جنبش و خشم حتی در میان روحانیون گردیده است. حتی روحانیون اورتدکس روسیه هر قدر فرومایه و نادان باشند، اکنون از رد برافتادن نظام کهنه قرون وسطایی روسیه بیدار شده‌اند. حتی آنان نیز به خواست برای آزادی می‌پیوندند، علیه رویه‌ها و مرجعیت بوروکراتیک، علیه جاسوسی برای پلیس که به «خدمتگزاران خدا» تحمیل شده است اعتراض می‌نمایند. ماسوسیالیستها باید این جنبش را مورد پشتیبانی خود قرار دهیم، خواسته‌های افراد روحانی صادق و پاک را تا به پایان پیش ببریم و مجبورشان کنیم به حرفهایشان در مورد آزادی بایند باقی مانده و از آنان بخواهیم تا قاطعانه هرگونه روابط مابین پلیس و مذهب را قطع نمایند. یا شما صادق هستید، که در آن صورت شما باید مدافع جدایی کامل دولت و مذهب، مدرسه و مذهب، مدافع اعلام مذهب به عنوان امری کاملاً و مطلقاً خصوصی باشید، یا شما این خواسته‌های پیگیر برای آزادی را قبول نمی‌کنید، که در آن صورت از قرار معلوم شما هنوز در بند رسوم انگیزاسیون بوده، در آن صورت از قرار معلوم شما هنوز به مشاغل راحت دولتی و درآمدها از محل دولت چسبیده‌اید، در آن صورت از قرار معلوم شما به قدرت روانی اسلحه خود اعتقاد نداشته و به رشوه گرفتن از دولت ادامه می‌دهید. و در آن صورت کارگران دارای آگاهی طبقاتی تمام روسیه جنگ بی‌رحمانه‌ای علیه شما اعلام می‌نمایند.

تا آنجایی که به حزب سوسیالیستی پرولتاریا مربوط است، مذهب یک امر خصوصی نیست. حزب ما اجتماع پیشرو دارای آگاهی طبقاتی برای رهایی طبقه کارگر است. چنین اجتماعی نه می‌تواند و نه باید نسبت به فقدان آگاهی طبقاتی جهل و یا شریعت مخالف تکامل بشر در شکل اعتقادات مذهبی بی‌اعتناء باشد. ما خواستار انحلال رسمیت کلیسایم تا بتوانیم با غبار مذهبی با اسلحه خالص ایدئولوژیک و فقط ایدئولوژیک از طریق مطبوعاتمان و به وسیله سخنانمان مبارزه کنیم. ولی ما اجتماع خود، حزب کار سوسیال دمکراتیک روسیه، را دقیقاً به خاطر چنین مبارزهای علیه هرگونه حقه زندهای مذهبی به کارگران بنا نمودیم. و برای ما مبارزه ایدئولوژیک یک امر خصوصی نیست، بلکه امر تمام حزب، تمام پرولتاریاست. اگر این چنین است پس چرا ما در برنامه خود اعلام نمی‌کنیم که خداشناس هستیم؟ چرا ما پیوستن مسیحیان و دیگر معتقدین به خدا را به حزبمان غدغن نمی‌کنیم؟ جواب به این سؤال در خدمت تشریح تفاوت مهمی که در نحوه طرح سؤال مذهب بین بورژوا و دمکراتها و سوسیال دمکراتها وجود دارد، قرار می‌گیرد. تمام برنامه ما بر مبنای جهان‌بینی علمی، و بیش از آن، ماتریالیستی قرار گرفته است. بنابراین تشریح برنامه ما ضرورتاً شامل تشریح ریشه‌های حقیقی تاریخی و اقتصادی غبار مذهب می‌گردد. ترویج ما ضرورتاً شامل ترویج خدا شناسی است، انتشار نشریات علمی مناسب که حکومت استبدادی فئودال تا به حال جدا منع و مجازات می‌نموده است، باید اکنون یکی از زمینه‌های فعالیت حزب ما را تشکیل دهد. ما هم اکنون احتمالاً باید اندرز انگلس که وی زمانی به سوسیالیستهای آلمان داد را عملی کنیم، نشریات روشنگران و خداشناسان فرانسه قرن هیجدهم را ترجمه و وسیعاً توزیع کنید. لیکن در هیچ شرایطی ما نباید به این اشتباه در بغلطیم که سؤال مذهب را تجریدی، به صورت ایده‌آلیستی، به عنوان یک سؤال «روشنفکرانه» که به مبارزه طبقاتی نامربوط است، طرح نماییم، آن طور که دمکراتهای رادیکال از میان بورژوازی اغلب چنین می‌کنند. این احمقانه خواهد بود که فکر کنیم که در جامعه‌ای که بر پایه ستم و خرفت و احمق نمودن بی پایان توده‌های کارگر بنا شده است، تعصبات مذهبی را می‌توان با شیوه‌های ترویجی خالص از میان

برداشت. فراموش کردن این که یوغ مذهب که بر بشریت سنگینی می‌کند صرفاً نتیجه و انعکاس یوغ اقتصادی در جامعه است کوته‌نظری بورژوایی خواهد بود. هیچ تعداد جزوات و هیچ مقدار موعظه پرولتاریا را روشن نخواهد کرد، اگر وی از طریق مبارزه خود علیه نیروهای سیاه سرمایه‌داری روشن نشود. اتحاد در این مبارزه واقعاً انقلابی طبقه تحت ستم برای ایجاد بهشت بر روی زمین برای ما مهم‌تر از اتحاد عقیده پرولتاریا در مورد بهشت برین در آسمانها است. این است دلیل این که چرا ما در برنامه خود خداشناسی خود را طرح نمی‌کنیم و نباید بکنیم، این است دلیل این که چرا ما نباید پرولترهایی را که هنوز بقایای تعصبات قدیمی خود را حفظ کرده‌اند از پیوستن به حزب مان منع کنیم. ما همواره جهان‌بینی علمی را تبلیغ خواهیم کرد و برای ما مبارزه علیه ناپیگیری «مسیحیان» گوناگون اساسی است. ولی این به هیچ وجه به این مفهوم نیست که سؤال مذهب باید به مقام اول ارتقاء داده شود، جایی که اصلاً بدان متعلق نیست، و نیز بدین مفهوم نیست که ما باید اجازه دهیم تا این نیروهای واقعاً انقلابی مبارزه اقتصادی و سیاسی به خاطر افکار درجه سوم و یا ایده‌های بی‌معنی که به شدت اهمیت سیاسی خود را از دست داده، به سرعت به مثابه زباله به وسیله خود تکامل اقتصادی به دور ریخته می‌شود، تفرقه افتد. در همه جا بورژوازی ارتجاعی می‌کوشد، و در حال حاضر در روسیه نیز شروع کرده است، به تفرقه مذهبی دست زند تا بدین ترتیب توجه توده‌ها را از مسائل واقعاً مهم و اساسی اقتصادی و سیاسی که در حال حاضر توسط پرولتاریای روسیه که در مبارزه انقلابی متحد شده، در عمل حل می‌شود، منحرف نماید. این سیاست ارتجاعی تفرقه‌افکنی در میان نیروهای پرولتری، که امروزه عمدتاً در کشتارهای باندهای سیاه متجلی می‌شود، ممکن است فردا رفرمهای ظریف‌تری را طرح‌ریزی نماید. ما در هر حال بوسیله تبلیغ جسورانه، پیگیرانه و آرام اتحاد پرولتری و جهان‌بینی علمی با آن مقابله می‌نماییم. تبلیغی که با هرگونه تحریکات تفاوت‌های ثانویه بیگانه است.

پرولتاریای انقلابی در تبدیل مذهب به یک امر کلاً خصوصی تا آنجایی که به دولت مربوط است موفق خواهد شد. و در این سیستم است، که برای انهدام بردگی اقتصادی، این منشأ واقعی فریب مذهبی بشریت، پرولتاریا به مبارزهای وسیع و علنی دست خواهد یازید.

اعلامیه جهانی حقوق سندیکایی

اعلامیه جهانی حقوق سندیکایی در ۷۶ ماده در نهمین کنگره سندیکایی در سال ۱۹۷۸ در پراگ به تصویب رسید. از آن تاریخ به بعد، این سند جهانی به عنوان معتبرترین سند سازمانی و شکل جنبش سندیکایی جهانی در برنامه کار سندیکاهای قرار گرفته است.

اصول

اعمال کامل حقوق سندیکایی مستلزم به رسمیت شناختن و تضمین موارد زیر در قوانین اساسی، در قوانین عادی و در عمل می‌باشد:

- حق اشتغال به کار مولد و اجتماعاً مفید برای همه و امنیت شغلی.
- حق رهایی یافتن از گرسنگی، کم‌غذایی مزمن، و حق برخورداری از تغذیه مناسب.
- حق سوادآموزی، حق برخورداری از آموزش و پرورش، آموزش حرفه‌ای و فرهنگ.

ماده ۷

زحمتکشان حق دارند مطبوعاتی را که مایلند به دست آورند، مطبوعات و نشریات سندیکایی و کارگری را پخش کنند. به تبلیغات سندیکایی بپردازند و بدون دخالت مقامات دولتی و کارفرمایان آموزش سندیکایی مورد پسند خود را کسب نمایند.

ماده ۸

زحمتکشان حق دارند به سازمان سندیکایی مراجعه نمایند و در کلیه مسایل مربوط به دفاع از منافع و حقوق فردی و جمعی خود از آن کمک گیرند.

ماده ۹

بیکاری موقت یا کامل یک زحمتکش به هیچ وجه نمی تواند مانع برخورداری وی از تمام حقوق سندیکایی گردد.

ب- حقوق سندیکاهای

ماده ۱۰

سازمانهای سندیکایی حق دارند به نمایندگی زحمتکشان، بر طبق اساسنامه ای که خود آنان آزادانه تنظیم و تصویب کرده اند، بدون دخالت یا کنترل مقامات دولتی و کارفرمایان، فعالیت نمایند. سندیکاهای شخصیت حقوقی دارند.

ماده ۱۱

سازمانهای سندیکایی حق دارند طرز انتخاب رهبران و ارگانهای اجرایی خود را آزادانه تعیین کنند، اداره امور داخلی خود را سازمان دهند و برنامه عمل خود را تدوین نمایند.

ماده ۱۲

اداره امور مالی سندیکا فقط حق سندیکاست و مقامات دولتی و کارفرمایان حق دخالت و کنترل آن را ندارند. اموال و دارایی سندیکا را به هیچ عنوان نمی توان مصادره کرد.

ماده ۱۳

سازمانهای سندیکایی حق دارند، در خارج یا در محل کار، طبق شرایط مقرر در اساسنامه، حق عضویت سندیکایی را جمع آوری کنند و در سطح کشور به دریافت یا بذل آن کمک همبستگی اقدام نمایند.

ماده ۱۴

سازمانهای سندیکایی حق دارند بدون کسب اجازه از مقامات دولتی، کنفرانس، کنگره، گردهم آیی، تظاهرات از آن جمله تظاهرات خیابانی تشکیل دهند.

ماده ۱۵

سازمانهای سندیکایی حق دارند برای سازمان دادن و پشتیبانی از هرگونه عمل سندیکایی از جمله اعتصاب اقدامات لازم را به عمل آورند، این امر چه پیش از عمل، چه در حین آن یا پس از آن نمی تواند دست آویزی برای تنبیه، جریمه، مجازات یا تضییقات گردد.

ماده ۱۶

سازمانهای سندیکایی حق دارند اماکن ثابتی را که درخور فعالیت آنهاست از مقامات دولتی به دست آورند و خودشان منحصرأ آنها را اداره کرده و مورد استفاده قرار دهند.

ماده ۱۷

سازمانهای سندیکایی حق دارند آموزش سندیکایی و فعالیت های دیگر آموزشی و فرهنگی زحمتکشان را سازمان دهند و برای استفاده زحمتکشان مدرسه، کتابخانه، باشگاه و مؤسسات دیگر آموزشی، فرهنگی، تفریحی و ورزشی تأسیس و اداره نمایند.

- حق برخورداری از خدمات بهداشتی و درمانی و مراقبت های پزشکی.

- حق داشتن درآمد تضمین شده و تأمین اجتماعی،

- اجرای مؤثر حقوق مدنی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی بدون هیچگونه تبعیض.

- حذف بلادرنگ و قطعی همه اشکال بهره کشی از خلقها و انسانها،

ریشه کن ساختن استعمار و استعمار نو، فاشیسم، نژادپرستی از جمله نازیسم و آپارتاید و هر سیاست و ایدئولوژی مغایر با اهداف و اصول سازمان ملل متحد.

- استقلال سیاسی و اقتصادی و حق هر دولت در انتخاب نظام اقتصادی،

سیاسی، اجتماعی و فرهنگی براساس اراده خلق خود.

- ریشه کن کردن همه اشکال استثمار اقتصادی خارجی و استقرار نظام

نوبین اقتصادی بین المللی.

- دموکراتیزه کردن دولت و طرز کار آن از طریق مشارکت زحمتکشان و

سازمانهایشان در اداره امور دولتی اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی بدون

هیچگونه تبعیض.

- حق سازمانهای سندیکایی ملی، منطقه ای و بین المللی برای

تصمیم گیری مستقلانه و بدون دخالت خارجی، درباره برنامه ها و اقدامات و مناسبات احتمالی خود با سازمان های خارج از جنبش سندیکایی.

- همه زحمتکشان بدون هیچگونه تبعیض از نظر سن، جنس، نژاد، رنگ

پوست، ملیت، خانوادگی یا اجتماعی، زبان، عقاید سیاسی و مذهبی، عضویت

صنف اجتماعی، شرایط سندیکایی، شغل یا تخصص باید از حقوق پیش بینی

شده در اعلامیه حاضر بهره مند گردند.

- برای دفاع از حقوق خود، زحمتکشان در برابر قانون برابرند و در این

زمینه دستیابی یکسان و آزاد آنها به مراجع قانونی باید تضمین گردد.

در جامعه

الف- حقوق زحمتکشان

ماده ۱

زحمتکشان حق دارند بدون کسب اجازه گرد هم آیند و درباره کلیه مسائل مورد علاقه خود آزادانه بحث و اظهار نظر کنند.

ماده ۲

زحمتکشان از جمله کارمندان دولت حق دارند سندیکا تشکیل دهند، به سازمانهای سندیکایی موجود بپیوندند، بدون اجازه و کنترل مقامات دولتی و کارفرمایان در هرگونه فعالیت سندیکایی شرکت نمایند.

ماده ۳

اعضای سندیکاهای آزادانه اساسنامه سندیکای خود را تنظیم می کنند و طرز کار و فعالیتهای سندیکا را بدون اجازه و کنترل مقامات دولتی و کارفرمایان سازمان می دهند.

ماده ۴

اعضای سندیکاهای حق دارند طبق اساسنامه رهبران سندیکا را انتخاب کنند و به عضویت ارگانهای رهبری سندیکایی انتخاب شوند.

ماده ۵

زحمتکشان حق دارند برای دفاع از منافع خود در هرگونه عمل سندیکایی اعم از اعتصاب، تحریم، تشکیل گروه انتظامات، تحصن، تظاهرات خیابانی و اشکال دیگر مبارزات سندیکایی شرکت جویند.

ماده ۶

زحمتکشان قطع نظر از نوع شغلشان، حق دارند دست به اعتصاب بزنند و در اعتصاب یا تظاهر همبستگی شرکت کنند بدون این که در هیچ حال این امر چه قبل از اعتصاب و چه در حین اعتصاب و یا پس از آن، دست آویزی برای اخراج، تنبیه، جریمه یا مجازات و یا فشار و تضییقات گردد.

سریع و واقع‌بینانه برقرار سازند و در مورد آن کارفرما یا کارمند دولت که مرتکب تبعیض علیه زحمتکشان می‌شود کیفرهای سخت پیش‌بینی کنند.

ماده ۲۸

دولتها باید نسبت به سازمانهای سندیکایی که با دارا بودن شرایط نمایندگی، حق شرکت در مذاکرات مربوط به مسائل مناسبات کار دارند، هرگونه تبعیض را ممنوع سازند.

ماده ۲۹

دولتها باید علیه هرگونه عمل مداخله‌جویانه کارفرمایان که با ایجاد، پشتیبانی یا تأمین مالی سازمانهای زحمتکشان علیه وحدت زحمتکشان انجام می‌گیرد قوانین جزایی وضع کنند. دولتها باید برخورداری کامل سازمانهای سندیکایی از شخصیت حقوقی و حمایت از آن را تضمین کنند.

ماده ۳۰

دولتها نباید از طریق قانونگذاری یا عملاً در برابر روند وحدت سندیکایی - در هر سطحی که خواست زحمتکشان باشد - مانع‌تراشی کنند.

ماده ۳۱

دولتها، حق گردهمایی سندیکایی را از طریق ممنوع ساختن مداخله مقامات دولتی (اعم از اداری، پلیسی یا نظامی) و کارفرمایان در هر امری که با فعالیت سازمانهای سندیکایی مربوط باشد (مجامع انتخابات، گردهمایی‌ها) تضمین خواهند کرد.

ماده ۳۲

دولتها مصونیت محل کار سندیکاها و همچنین مکاتبات و مکالمات تلفنی آنها را تضمین کرده و کلیه کسانی را که مقررات حامی این حق را نقض کنند تحت تعقیب جزایی و مدنی قرار خواهند داد. سندیکاها نباید از طریق قانونی یا اداری مورد تعلیق یا انحلال قرار گیرند.

در اقتصاد

ماده ۳۳

همه زحمتکشان حق دارند که کار مولد، اجتماعاً مفید با دستمزد مکفی داشته باشند.

ماده ۳۴

زحمتکشان و سازمانهای سندیکایی آنها حق دارند در تدوین اجرا و کنترل برنامه‌های رشد اقتصادی و اجتماعی دموکراتیک مشارکت داشته باشند.

ماده ۳۵

سازمانهای سندیکایی حق دارند به هنگام تدوین سیاست‌های صنفی، اصلاحات ارضی تنسيق سرزمین و حفظ محیط زیست طرف مشورت قرار گیرند تا بتوانند از منافع زحمتکشان دفاع کنند.

ماده ۳۶

دولتها باید اشتغال کامل به کار مولد و افزایش قدرت خرید دستمزدها، حقوق‌های بازنشستگی و کمک‌های اجتماعی را برای همه زحمتکشان تأمین کنند.

ماده ۳۷

دولتها باید برای شرکت سازمانهای سندیکایی در تدوین برنامه‌های اقتصادی و اجتماعی ترتیباتی فراهم سازند بی آن که به آزادی عمل سندیکاها در جامعه، در اقتصاد و کارگاه لطمه‌ای وارد گردد.

ماده ۳۸

سندیکاها به هر مسئله‌ای که به نظر آنها منافع عام، خاص یا فردی زحمتکشان را به خطر می‌اندازد؛ صلاحیت رسیدگی دارند.

سازمانهای سندیکایی کلیه حرفه‌ها و مشاغل حق دارند بر مبنای حرفه‌ای، صنعتی، محلی، استانی، کشوری، فدراسیون تشکیل دهند و یا به فدراسیون‌های موجود بپیوندند.

ماده ۱۹

سازمانهای سندیکایی حق دارند با شرکت فدراسیونها و سندیکاها، صنایع، حرفه‌ها و مشاغل گوناگون کنفدراسیون‌های کشوری تشکیل دهند.

ماده ۲۰

سازمانهای سندیکایی حق دارند به منظور دفاع از منافع و حقوق زحمتکشان در تدوین سیاستهای اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، دخالت کنند و در کلیه مسایلی که با منافع زحمتکشان ارتباط دارد یا آنها را به خطر می‌اندازند اظهار نظر و اقدام کنند.

ماده ۲۱

سازمانهای سندیکایی حق دارند درباره دستمزدها و شرایط کار و زندگی با کارفرمایان و از آنجمله با مقامات دولتی مذاکره نمایند و با آنها در مورد یک حرفه یا جمعی از حرفه‌ها و همچنین به مقیاس کشوری قرارداد دسته‌جمعی منعقد سازند.

ماده ۲۲

سازمانهای سندیکایی حق دارند در کلیه مراجعی که به مسایل مربوط به زحمتکشان می‌پردازند، بیانگر منافع فردی یا جمعی زحمتکشان باشند و در مراجع قضایی از منافع و حقوق آنان دفاع کنند.

ماده ۲۳

سازمانهای سندیکایی حق دارند در مدیریت، اداره مؤثر امور بیمه‌های اجتماعی و سازمانهای آموزش حرفه‌ای و دیگر مؤسسات مربوط به مسائل اجتماعی شرکت کنند.

ماده ۲۴

سازمانهای سندیکایی باید در کلیه مسایلی که به طور مستقیم و یا غیرمستقیم به زحمتکشان مربوط است، به ویژه هنگام تضمین قوانین و آئین‌نامه‌ها طرف مشورت قرار گیرند. آنها حق دارند طرحهای قانونی تنظیم نمایند.

ماده ۲۵

سازمانهای سندیکایی حق دارند به رسانه‌های گروهی از جمله به رسانه‌های گروهی متعلق به دولت دسترسی داشته و رسانه‌های گروهی متعلق به خود داشته باشند.

تضمین‌ها و حمایت‌ها

ماده ۲۶

همه دولتها باید در قوانین اساسی، قوانین عادی و اجرای آنها، رعایت کامل آزادیهای دموکراتیک و حقوق بشر را تضمین نمایند، به رسمیت شناختن و به کاربرتن حقوق بنیادی فردی و اجتماعی، از جمله آزادی فردی و مصونیت شخصی، حق داشتن عقیده و بیان آن، آزادی اجتماعات، حق دریافت اطلاعات و برخورداری از کلیه حقوق سندیکایی را برای همگان تأمین سازند.

ماده ۲۷

دولتها باید از طریق تصویب قوانین حمایتی و اجرای دقیق آنها مراقب باشند که کارفرمایان و مقامات دولتی به هیچ‌وجه به مناسبت عضویت زحمتکشان در سندیکاها، به سبب فعالیت سندیکایی، عقاید و معتقدات آنان، هیچگونه تبعیضی در زمینه اشتغال و مناسبات کار اعمال نمایند. به منظور تضمین اجرای این قوانین، دولت‌ها باید آئین‌نامه‌های دادرسی مؤثر،

در محل کار

ماده ۳۹

زحمتکشان حق دارند در محل کار گردهم آیند، حق عضویت‌ها را جمع‌آوری کنند، مطبوعات مورد علاقه خود را مطالعه کنند. مطبوعات و نشریات سندیکایی و کارگری را پخش کنند و هرگونه تبلیغ سندیکایی را انجام داده و حقوق مدنی و سیاسی خود را به طور کامل اعمال نمایند.

ماده ۴۰

زحمتکشان حق دارند در مؤسسات دولتی یا خصوصی و در هر کارگاهی نمایندگان سندیکایی، اعضای شورای مؤسسه یا رهبران سازمان سندیکایی مؤسسه را که عهده‌دار دفاع از منافع آنها هستند انتخاب کنند و همچنین حق دارند به این منصب‌ها انتخاب شوند.

ماده ۴۱

زحمتکشان حق دارند راجع به هر مسئله‌ای که منافع عام، خاص یا فردی آنان را به خطر اندازد به نماینده سندیکایی که آزادانه انتخاب شده است، مراجعه کنند.

ماده ۴۲

سازمانها سندیکایی حق دارند بدون نظارت مقامات دولتی و کارفرمایان، دعوت به گردهمایی سندیکایی کنند و فعالیت‌های خود را در داخل مؤسسات و سایر کارگاه‌ها انجام دهند.

ماده ۴۳

نمایندگان منتخب زحمتکشان و نمایندگان سندیکاها در مؤسسه حق دارند آزادانه به کارگاه‌ها، تأسیسات و دفاتر مؤسسه وارد شده و آزادانه در این مکانها رفت و آمد کنند. حق رفت و آمد آزادانه به محوطه واحدهای مسکونی سازمانی نیز برای نمایندگان سندیکایی باید تأمین گردد.

ماده ۴۴

نمایندگان منتخب زحمتکشان و نمایندگان سندیکاها در مؤسسه حق دارند از بخشی از ساعات کار برای انجام سریع و مؤثر وظایف خود استفاده کنند.

ماده ۴۵

سازمانهای سندیکایی باید همه وسایل لازم جهت وظایف خود را در محل کار و در زمان کار در اختیار داشته باشند به ویژه از حق استفاده از اتاقهای گردهمایی و تابلوهای اعلانات که کارفرما باید در اختیارشان قرار دهد برخوردار گردند.

ماده ۴۶

سازمانهای سندیکایی از حق مذاکره دسته‌جمعی در سطح کارگاه برخوردارند تا از این طریق بتوانند قراردادهای دسته‌جمعی منعقد به مقیاس کشوری را تکمیل کرده با شرایط کارگاه تضمین ساخته و بهبود بخشند.

ماده ۴۷

سازمانهای سندیکایی حق دارند تصمیم‌های یکجانبه کارفرما را که بدون مشورت قبلی با سندیکاها شرایط کار را تغییر دهد، مردود اعلام دارند.

ماده ۴۸

در چارچوب شرکتهای ماوراء ملی، حق سازماندهی و فعالیت سندیکایی سازمان‌های سندیکایی محل کار نباید محدود گردد.

ماده ۴۹

در شرکتهای ماوراء ملی، نمایندگان سندیکاها و دیگر نمایندگان منتخب زحمتکشان حق دارند در کارگاههای متعلق به شرکت در سطح ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی آزادانه رفت و آمد کنند.

ماده ۵۰

زحمتکشان و سازمانهای سندیکایی آنان حق دارند درباره عملکرد، سود، طرح‌های سرمایه‌گذاری، تولید، گسترش و نوسازی مؤسسه، اطلاعات واقعی و قابل رسیدگی کسب کنند، این اطلاعات را بطلند و برای دستیابی به آن تلاش کنند تا بتوانند وظایف نمایندگی منافع زحمتکشان را انجام دهند.

ماده ۵۱

سازمان‌های سندیکایی حق دارند در زمینه‌گزینش سیاستهای اقتصادی، مالی و فنی کارگاه نظارت دموکراتیک داشته باشند.

ماده ۵۲

سازمان‌های زحمتکشان حق دارند در مواردی که خطری متوجه زندگی یا تندرستی زحمتکشان گردد توقف فوری کار را بطلند.

تضمین‌ها و حمایت‌ها

ماده ۵۳

دولتها باید قوانینی تصویب کنند تا با تحکیم و گسترش حقوق سندیکایی، قدرت کارفرما را در مسایل مربوط به مناسبات کار محدود سازد.

ماده ۵۴

دولتها باید با وضع قوانین و دیگر مقررات حقوقی، وظایف و حقوق مؤسسات را طوری مشخص سازند که از طریق تضمین و گسترش حقوق سندیکا و نمایندگان منتخب زحمتکشان، تجدید ساختار و دموکراتیزه کردن اداره مؤسسه را به ویژه در موارد زیر تأمین کنند:

- به رسمیت شناختن و تضمین حق کار و حق اشتغال به یک شغل معین.
- ممنوعیت اخراج جمعی و تعطیل یا انتقال کارخانه‌ها به سبب بروز اختلاف سندیکایی، به مثابه نقض حق کار و ایجاد مانع در برابر فعالیت سندیکایی.

- حق نظارت سندیکاها بر استخدام و ممنوعیت هرگونه اخراج بدون مشورت قبلی با سازمان سندیکایی.

- به رسمیت شناختن سازمان سندیکایی و پیامدهای قانونی آن در همه مؤسسات، با هر تعدادی از کارکنان.

- وضع مجازات و جریمه برای آن کارفرما یا کارمند دولت که علیه زحمتکشان، نمایندگان سندیکایی و نمایندگان منتخب زحمتکشان مرتکب اعمال تبعیض‌آمیز، مجازات یا تدابیر انضباطی شده است و در صورتی که این تدابیر منجر به اخراج زحمتکشان گردد باید بازگشت اخراج شدگان به کار تأمین شود.

تضمین عدم اخراج نمایندگان منتخب زحمتکشان و نمایندگان سندیکایی طی دوره کاندیداتوری آنها و تا مدت معینی پس از پایان سمت نمایندگی.
- ممنوعیت استفاده از نیروی انتظامی علیه زحمتکشان.

ماده ۵۵

کلیه اشکال سازماندهی اداره کارکنان که به منظور تشکیل نیروی امنیت داخلی یا گروه مداخله جو و برای جاسوسی و خبرچینی علیه زحمتکشان یا تشکیل لیست سیاه انجام گیرد باید ممنوع گردد.

پرونده‌های کارکنان به هر شکلی که تنظیم شود نباید حاوی هیچگونه اطلاعاتی باشد که بتواند برای منظورهایی غیر از منظورهایی استخدامی مورد استفاده قرار گیرد.

ماده ۵۶

دولتها باید مقررات الزام‌آوری برای کارفرمایان و مقامات دولتی وضع کنند تا برخورداری واقعی سازمان‌های سندیکایی از حق نظارت دموکراتیک بر اداره امور مؤسسات، به ویژه موارد زیرین تضمین گردد:

- مشارکت در نظارت بر سیاست استخدامی و کارآموزی که از جانب کارفرما مقرر می‌گردد،

۶۷ ماده

سازمان‌های سندیکایی بین‌المللی حق دارند با سازمان‌های سندیکایی همه کشورهای مناسب دائمی داشته باشند و با سازمان‌های سندیکایی که علاقمندند، موافقتنامه‌های همکاری و منعقد سازند و هیأت‌های نمایندگی مبادله نمایند.

۶۸ ماده

سازمان‌های سندیکایی بین‌المللی حق دارند نشریات خود را در کشورهای علاقمند چاپ و منتشر سازند. در این کشورها گردهمایی‌ها، کنفرانسها و دوره‌های کارآموزی بین‌المللی تشکیل دهند و همچنین همبستگی و همیاری بین‌المللی را سازمان دهند.

۶۹ ماده

سازمان‌های سندیکایی بین‌المللی حق دارند از سازمان‌های سندیکایی ملی یا منطقه‌ای حق عضویت و کمک همبستگی دریافت کنند و متقابلاً در کمک همبستگی به آنان شرکت جویند.

تضمین‌ها و حمایت‌ها

۷۰ ماده

دولتها باید در قوانین خود برای سازمان‌های سندیکایی حق عضویت در سازمان‌های سندیکایی بین‌المللی را به رسمیت بشناسند و برخورداری از این حق را به ویژه از طرق زیر تضمین کنند:

- وضع مجازات برای کارفرمایان یا کارمندان دولت که در برابر فعالیت سندیکایی بین‌المللی سازمان‌های زحمتکشان ممانعتی ایجاد می‌کنند.

- اعطای گذرنامه و روادیدهای لازم به نمایندگان سندیکایی تبعه کشور خود.

- اعطای روادید ورود و اجازه اقامت به نمایندگان سندیکایی سایر کشورها و سازمان‌های سندیکایی منطقه‌ای یا بین‌المللی.

- مصونیت مکاتبات میان سازمان‌های سندیکایی ملی و بین‌المللی.

۷۱ ماده

دولتها در اجرای کامل و مستقلانه قوانین خود تسلیم فشار شرکت‌های ماوراء ملی که شرط استقرار خود در یک کشور را ایجاد محدودیت‌هایی در اجرای کامل حقوق سندیکایی زحمتکشان قرار دهند، نخواهند شد.

۷۲ ماده

دولتها باید تضمین کنند که شرایط مساعدتری که زحمتکشان و سازمان‌های سندیکایی آنان در کشور خود به دست آورده‌اند به علت مقررات نامساعدتری که ممکن است در موافقتنامه‌های بین‌المللی منعقد در سطح گروه‌بندیهای اقتصادی منطقه‌ای یا میان مؤسسات ماوراء ملی گنجانده شده باشد، دستخوش تنزل یا عدم اجرا نگردد.

۷۳ ماده

دولتها باید تسهیلاتی فراهم آورند تا سازمان‌های سندیکایی بتوانند در هر عملی که به منظور اثربخش ساختن مجازات‌های اقتصادی مصوبه سازمان ملل متحد علیه کشورها و مؤسساتی که آپارتاید، تبعیض نژادی و تجاوز آشکار به حقوق بشر را اعمال و تشویق می‌کنند، اتخاذ تصمیم کرده مشارکت نمایند.

۷۴ ماده

دولتها در چارچوب شرکت خود در فعالیت‌های سازمان بین‌المللی کار، باید به هنگام تعیین نمایندگان و مشاوران فنی شرکت‌کننده در گردهمایی‌های گوناگون و کنفرانس عمومی سازمان بین‌المللی کار، اصول عدم تبعیض نسبت به سازمان سندیکایی را دقیقاً به کار بندند.

۵۷ ماده

- مشارکت در بارزی کار،
- مشارکت در تعیین ضوابط ترفیع و افزایش دستمزدها،
- مشارکت در نظارت بر نوسازی و بهبود تولید بر تصمیم‌گیری در هر مسئله‌ای که مربوط به تغییر مالکیت مؤسسه و تغییر کیفیت فنی تولید باشد،
- مشارکت در سازماندهی خدمات اجتماعی و فعالیتهای ورزشی و فرهنگی.

۵۸ ماده

سازمان‌های سندیکایی حق دارند به سازمان سندیکایی منطقه‌ای یا بین‌المللی مطلوب خود بپیوندند.

۵۹ ماده

سازمان‌های سندیکایی حق دارند به طور کامل در فعالیت‌های سندیکایی بین‌المللی شرکت کنند. با سازمان‌های سندیکایی سایر کشورها، سازمان‌های سندیکایی منطقه‌ای یا بین‌المللی همکاری کرده به اقدامات مشترک یا اقداماتی جهت همبستگی دست زنند.

۶۰ ماده

سازمان‌های سندیکایی حق دارند کنفرانسها، گردهمایی‌ها، و دوره‌های کارآموزی بین‌المللی ترتیب دهند.

۶۱ ماده

سازمان‌های سندیکایی حق دارند بدون هیچگونه محدودیت با سازمان‌های سندیکایی منطقه‌ای، بین‌المللی و سازمان‌های سندیکایی کشورهای دیگر هیأت‌های نمایندگی مبادله کنند و با آنها ارتباط برقرار سازند.

۶۲ ماده

سازمان‌های سندیکایی حق دارند در تدارک مذاکرات و موافقتنامه‌های دو جانبه یا چند جانبه مربوط به مهاجرت زحمتکشان، در انعقاد و نظارت بر اجرای آنها شرکت نمایند.

۶۳ ماده

سازمان‌های سندیکایی حق دارند در امور هیأت‌های (ارگانسم‌های) هم‌پیوندی اقتصادی و در تعیین، اجرا و کنترل سیاست‌های آنها مشارکت نمایند.

۶۴ ماده

سازمان‌های سندیکایی حق دارند در شرکت‌های ماوراء ملی، کمیته‌های بین‌المللی مرکب از نمایندگان سندیکایی ایجاد کنند یا به کمیته‌های موجود بپیوندند.

۶۵ ماده

سازمان‌های سندیکایی حق دارند در سطح گروه‌بندی‌های اقتصادی منطقه‌ای و شرکت‌های ماوراء ملی به مذاکرات جمعی بین‌المللی مبادرت ورزند بدون آن که این امر به برخورداری از حقوق کامل سندیکایی در سطح مؤسسه یا کشور لطمه زند.

۶۶ ماده

سازمان‌های سندیکایی حق دارند از جنبه‌های اقتصادی و اجتماعی موافقتنامه‌های منعقد میان دولت‌ها و شرکت‌های ماوراء ملی، اطلاع حاصل کرده و راجع به آنها طرف مشورت قرار گیرند.

۶۷ ماده

سازمان‌های سندیکایی حق دارند در محافل گوناگونی که جهت بحث، مذاکره و تصمیم‌گیری درباره مسایل اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی بین‌المللی تشکیل می‌شود و با شرایط کار و زندگی زحمتکشان ارتباط می‌یابد شرکت کنند.

دولوپاک در کتاب خود به نام «پرودن و مسیحت» پرودن را به عنوان «پرستش کننده عدالت» نام برده است. مقتضای وجود همین عدالت است که آن را «چون کوکب فروزانی در مرکز ثقل جامعه قرار داده و بر جامعه حکومت می کند. مانند محوری است که دنیای سیاست به دور آن می چرخد و بالاخره اصل و پایه هر نوع معامله و قرارداد و پیمان است» این معانی را پرودن در انتقاد شدید هجوآمیز خود از مالکیت شخصی گنجانیده است. حق تملک شخصی، نامشروع است زیرا حق بهره برداری نسلهای آینده را از آنان سلب می کند. به علاوه مالکیت نمی تواند نفع عام داشته باشد زیرا مصائب و بدبختی های فراوان به بار می آورد مانند: بیکاری، تولید بیش از حد احتیاج، ورشکستگی و ویرانی. پرودن که مالکیت شخصی را رد کرده نسبت به مالکین نسبی و دسته جمعی نیز چندان علاقه ای نشان نداده است. او می گوید که در رژیم لیبرال ضعفا از طرف اقویا استثمار می شوند اما در رژیم کمونیستی نیز اصل استثمار باقی است با این تفاوت که در این رژیم ضعفا عامل استثمار هستند. بنابراین مالکیت به صورت دیگری باید درآید به این معنی که یک سیستم تصرف نسبی که از هرگونه احجاف و زیاده روی برکنار باشد زیر نظارت قضایی جامعه برقرار گردد. اگر مالکیت با این معیار و مقیاس که حق استثمار و فریب دادن دیگران را به مالک می دهد یک نوع دزدی است برعکس سیستم تصرف نسبی برای شگفتگی و رشد زندگی فرد ضروری و اجتناب ناپذیر است. پرودن می گوید «سیستم تصرف باید در قلب انسانی به صورت یک عامل اصلی و پایدار فعالیت و کار باقی بماند. چه بدون آن نیروی کار و کوشش انسان رو به زوال و انقراض می گذارد».

محکومیت دولت نتیجه توجیهی است که پرودن از عدالت کرده است، به عقیده او اگر ما این اصل را بپذیریم که مناسبات بین انسانهایی که متقابلاً آزادیهای یکدیگر را محترم می شمارند فقط براساس قراردادی است که با آزادی کامل برقرار گردیده و متکی به وظایف و تکالیفی است که از آن قرارداد ناشی می شود در این صورت دولت که بنیان آن بر اصول و مقیاسهای متکی به منافع خود و خارج از حدود قدرت و نظارت فرد می باشد مبنای مشروع و قانونی نخواهد داشت. بعلاوه مفهوم سلطه و قدرت همان فشار و زور و مفهوم ریاست فائده همان قدرت مطلق استبدادی است و به قول پرودن «حکومت انسان بر انسان یک نوع بردگی است». پرودن خود را یک آنارشیست کامل المیار معرفی می کند آنجا که می گوید «نه احزاب و نه قدرت بلکه آزادی مطلق انسان و رعیت و من در سه کلمه ایمان سیاسی و اجتماعی خود را اعتراف کردم». مفهوم این آنارشی که پرودن آن را با غرور و ایمان قلبی بعد از انتشار خاطرات خود درباره مالکیت، تشریح کرده فقدان هرگونه اصول و مقررات نیست، بلکه یک آنارشی مثبت است که در آن به جای آن که آزادی فرزند مقررات و نظامات باشد مادر مقررات و نظامات است و این توجیه در حقیقت براساس مطالعاتی است که پرودن در فلسفه هگل انجام داده است. اما بین دیالکتیک هگل و دیالکتیک پرودن یک تفاوت اساسی وجود دارد. از بیان هگل این نتیجه حاصل می شود که کلیه اختلافات و تضادها را در یک ترکیب از سه اصل گوناگون و متباین می توان با یکدیگر سازش داد و وحدت بوجود آورد و آن سه اصل عبارت است از: حذف و نسخ تضادها. نگهداری و حفظ تضادها، رشد و تکامل تضادها و این سه اصل از معنی اصطلاح آلمانی اوفه بونگ Aughebang (به معنی تجاوز و تخطی) که هگل آن را به کار برده است مفهوم می شود؛ اما پرودن با آن که اعتراف می کند و معتقد است که نمی توان این همه عوامل و مسائل گوناگون و مختلف جامعه را به یک واحد مبدل ساخت و رقابت و تعارض دائم، قانون لایتغیر زندگی است. از سه اصل هگل فقط اصل اول یعنی حذف و نسخ تضادها را پذیرفته

دولت ها به عنوان اعضاء جامعه بین المللی و به منظور تسهیل استقرار نظم نوین اقتصادی بین المللی ضمن تأمین پیشرفت اقتصادی و اجتماعی و احترام کامل به حقوق بشر و آزادیهای سندیکایی باید در اسرع وقت ابزارهای بین المللی حمایت از حقوق اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، مدنی، سیاسی و سندیکایی به ویژه پیمانهای بین المللی حقوق بشر، مقاله نامه شماره ۸۷ راجع به آزادی سندیکایی و حمایت از حقوق سندیکایی، مقاله نامه شماره ۹۸ راجع به حق تشکیل و مذاکره دسته جمعی، مقاله نامه شماره ۱۱۱ درباره تبعیض (در اشتغال و حرفه)، مقاله نامه شماره ۱۴۱ راجع به سازمان های زحمتکشان روستایی را تصویب کرده به مرحله اجرا درآورند.

ماده ۷۶

برای آن که سازمان بین المللی کار به شکل مشخص و در حدود صلاحیتش در پیشبرد، تضمین و حمایت از آزادیهای سندیکایی و حقوق بشر سهم خود را ادا نماید، باید در وفق مواد اعلامیه جهانی حقوق سندیکایی حاضر، مقاله نامه ها و توصیه نامه های بین المللی جدیدی را تصویب کند.

در دفاع از آنارشیسم پرودن و باکونین

هانری اورن

(الف) پیروژوف پرودن (۱۸۰۹ - ۱۸۶۴ م.)

هرچند که افکار پرودن اصولی تر و والاتر از افکار سایر صاحب نظران مکتب آنارشیسم نیست و حتی بعضی از گفته ها و آراء او با ابهام خطرناکی توأم است، چون در بیان پرودن حالت و آهنگ خاصی وجود دارد، او را که از این لحاظ مورد توجه و احترام عمومی بوده است باید جزو بنیانگذاران آنارشیسم دانست. پرودن یک روشنفکر عالم و دانشمند نیست اما با عطش سوزان سیرنشده که در وجود او نسبت به درک مسائل روز وجود داشت باید گفت که او از چکیده افکار و آراء عصر خود کاملاً بهره مند گردیده است. در حقیقت پرودن اندیشه ها و افکار خود را در فراز و نشیب زندگی بازیافت و این اندیشه ها میوه نهال زندگی اوست و درست هنگامی که آنارشیسم از صورت یک ایدئولوژی مطلق خارج و وارد عرصه مبارزه می شد تنها پرودن بود که گامهای اولیه را در این راه برداشت. به حقیقت باید گفت هنگامی که جنبه های اصولی و تشکیلاتی آنارشیسم بر اثر ضربات شدید منتقدین و مخالفان مسلکی این مکتب رو به ضعف و زوال می رفت تنها پرودن بود که جنبه های عملی و قابل اجرای آنارشیسم را احیا کرد. پرودن از میان توده مردم برخاست و تا آخر عمر جسم و جان او با رشته های محکم و ناگستنی به توده مردم پیوسته بود. عصیان پرودن براساس دشمنی با هرچه نزد انسان ارزش دارد نبود بلکه او به خاطر دفاع از خصوصیات اخلاقی پرارزش طبقاتی از مردم فرانسه که فساد جامعه مدرن آنها را در معرض تهدید به نابودی قرارداد بود پرچم عصیان را برافراشت. بدین ترتیب پرودن در همان حال که یک مرد مبارز انقلابی بود خود را به حفظ سنت های ملی ملزم و موظف می دانست و این دو روحیه متضاد در وجود او جمع شده بود. خلاصه مطالعه درباره پرودن این است که او را باید یک قهرمان ملی خاصه قهرمان ملت فرانسه دانست که بیش از هرکس دیگر در حفظ ارزش شخصیت فرد کوشیده است. علی رغم تضادهایی که در بعضی از آراء و عقاید و گفته های پرودن به چشم می خورد باید به این نکته توجه داشت که تنها مسئله اساسی که پیوسته فکر و اندیشه او را به خود متوجه ساخته و اساس تفکرات

است. پرودن با اعتراف به این که « تناقض و تباین تغییرپذیر نیست » زیر عنوان آزادی فرد عمداً با وحدت مورد بحث هگل مخالفت ورزیده است. پرودن می‌گوید که عدالت نمی‌تواند در حکومت خود آنچه را که زور و قدرت مطلق به دست می‌آورد تحصیل کند ولی عدالت بین عوامل اختلاف و تضاد، تعادلی برقرار می‌سازد و با حکومت عدالت آثار ناشی از تضادها از میان می‌رود. بعلاوه ترکیب و سازش تضادها یک اصل دولتی است و مگر دولت نیست که می‌خواهد قوه ابتکار خصوصی و فردی را از میان بردارد تا بر نیروی مخالف در جامعه مسلط و چیره شود؟ اما تعادل را فقط در جامعه‌ای می‌توان برقرار ساخت که خود را از هر نوع عنوان ریاست فائده رهایی بخشیده باشد. آمارشی مثبت پیروزی اقتصاد بر سیاست و استهلاک حکومت در سازمان اقتصادی است و پرودن پیش‌بینی می‌کند که « کارگاه جایگزین حکومت خواهد شد ».

اما عدالتی که پرودن در عالم رؤیا و خیال آن را حاکم بر جامعه مجسم کرده است اگر مسیر زندگی و حیات هریک از ما افراد را مشخص نکند قابل اجرا نیست. اما پرودن انقلابی در عین حال مدافع سرسخت خانواده و عادات و رسوم و سنت‌های خانوادگی است و طرح عدالت با پاکی و صفای عادات و آداب خانوادگی و سنت مقدس ازدواج و نظم و انضباط خانواده توافق ندارد و پرودن می‌گوید که « هرگونه سوء قصد و سوءتئیت نسبت به خانواده یک نوع افراط و زیاده‌روی در عدالت و به منظور آلوده ساختن آن و خیانت به مردم و آزادی و توهین به انقلاب است. » پرودن بورژوازی را متهم کرد که خانواده را از جوهر ذاتی خود جدا ساخته و آن را به باد استهزاء گرفته و به صورت یک سخریه زنده درآورده و « ایمان زناشویی » را از آن سلب کرده است. پرودن به علت ایمان قطعی به عدالت از طرح انقلاب شدید و سخت خودداری ورزیده و گفته است که « من عامل واژگون کردن و تخریب نیستم ». آمارشی مثبت پرودن متکی به یک تحول وسیع و همه جانبه‌ای است که ما باید با کلیه امکانات و وسایلی که در اختیار داریم پیروزی نهایی آن را تسریع کنیم.

ب) - میشل باکونین (۱۸۱۴-۱۸۷۶ م.)

اگر این عقیده درست باشد که پدیده‌های فکری بیش از آنچه در محافل روشنفکرانی که منشأ آن پدیده هستند در مخیله و دماغ مبتکر و صاحب آن پدیده‌ها رسوخ دارد و مبین یک سلسله الهامات مؤثر و عمیق فکری است نمونه کامل‌العیاری که این ادعا را مدلل و ثابت کند فقط آمارشیستی است که باکونین آن را شعار خود قرار داده است.

باکونین، دارای جبه‌ای درشت و ورزیده و سر بزرگ و با موهای وز کرده و بدون شک نمونه‌ای از نیرو و قدرت طبیعت بود. وی سرشار از نیروی فعالیت حیاتی و درکادر تمدن بدوی و خشن محیط خود می‌کوشید تا از راه فعالیت مداوم انقلابی خود را از یک خفقان آرام حفظ و روح تشنه خود را سیراب کند. دوست و هم مسلک او هر تزن انقلابی روس درباره باکونین گفته است: « در عمق طبیعت این مرد نیروی خارق‌العاده‌ای نهفته است که نمی‌تواند آن را به کار اندازد ».

باید توجه داشت که باکونین یک فرد روسی بود که بر حسب تصادف به دنیای متمدن غرب اروپا کشانیده شد و بذر افکار و آراء تازه‌ای که در این تمدن نهفته بود در ذهن باکونین کاشته شد. باکونین که سخت تحت تأثیر انتقادات جناح چپ پیروان هگل قرار گرفته بود و آن انتقادات را با روح خود سازگار می‌دید معتقد بود که دنیای غرب، که تمدن فریبنده بورژوازی هوش او را ربوده، نمی‌تواند آنچه را که پیروان هگل می‌گویند به مرحله عمل درآورد و فقط نژاد اسلاو (نژاد روس و بعضی از ممالک شرق اروپا - مترجم) که هنوز دچار انحطاط اخلاقی و روحی نشده است می‌تواند با یک

انقلاب شدید روح تازه‌ای به دنیا ببخشد. این جملات پرتنید و مشحون از احساسات شدید ملی در رساله « پیام به اسلاوها » نوشته باکونین به چشم می‌خورد: « زنجیرهای بردگی مردم روسیه و سایر ملل اسلاو فقط در مسکو از هم گسیخته خواهد شد و در همین شهر خواهد بود که رژیم بردگی سایر ملل اروپا در زیر ویرانه‌های تمدن کنونی برای ابد مدفون خواهد گردید. اقیانوسی از خون و آتش در مسکو جاری خواهد شد و ستاره انقلاب به آسمان بالا خواهد رفت تا راهنمای بشریت به سوی آزادی باشد ». بدین ترتیب باکونین، قهرمان پان اسلاویسم^۱ انقلابی در عالم خیال خود را به جای سامسون^۲ قرار داده که ضمن ویران کردن معبد و تماشاخانه بر سر تماشاچیان و مدفون کردن یک تمدن فرسوده و کهنه خود نیز در زیر ویرانه‌های معبد جان داد.

اگر چه آراء و عقاید باکونین دارای صفات متنازه مکتب هگل است ولی باکونین تمام جهات و فروغ سیستم هگل را نپذیرفته و سعی کرده است تا مکتب هگل را برای توجیه عقیده خود درباره نفی و طرد تشکیلات موجود و لزوم مبارزه در این راه به کار ببرد. در مکتب هگل دو جنبه وجود دارد که لازم و ملزوم یکدیگرند: یکی جنبه تضاد و تباین و دیگری ترکیب و سازش. و باکونین از مکتب هگل فقط جنبه اولی را که وجود آن مستلزم مبارزه و جدال است، برگزیده و با اهمال و سامحه در مورد جنبه سازندگی مکتب هگل یعنی جنبه ترکیب و سازش، عقیده خود را بر این اصل استوار ساخته است که باید همه سازمانها و تشکیلات موجود به طور مداوم رو به انحلال و ویرانی برود و انجام این مقصود جز با مبارزه و جنگ امکان‌پذیر نیست. سه اصل باکونین که گرده‌ای ناقص از سه اصل هگل می‌باشد در حقیقت فقط شامل دو اصل است: یکی اصل مثبت درباره دوران زندگی ابتدایی بشر یعنی دوره‌ای که انسان تقریباً همجنس و شبیه به گوریل برده و بنده غرائز و نفسانیات خویش بوده است. دیگر اصل نفی و انکار که درباره دوران زندگی بشر از زمانی که دارای قوه تفکر گردیده و این نیروی دماغی رو به تکامل گذاشته و سرانجام به طرد و لغو هر نوع بردگی خواهد انجامید. اما درباره اصل سوم هگل یعنی طرد جنبه منفی، باکونین آن را یک نوع عامل تحریک و تهییج شناخته و کمال انسانیت را در تحقق آزادی کامل و حصول این آزادی را هدف کلیه انقلابات و عصیانها می‌داند و می‌گوید: « تاریخ سرگذشت تکامل بشریت از حالت زندگی حیوانی به زندگانی عقلی و چگونگی سیر انسان به کمال انسانیت است ». بشر در راه حفظ حقوق بشری که جزو ذات اوست مبارزه کرده ولی بشریت در راه کسب قدرت ناشناخته و موهوم قربانی شده است ».

در میان آمارشیست‌ها باکونین از همه بی‌دین‌تر است زیرا او خود را دشمن شخصی خدا معرفی کرده و نخستین درسی که در اعلام « اتحاد » خود می‌دهد لزوم انکار خدا و دیانت است. اما نباید چنین پنداشت که بی‌دینی باکونین ناشی از ماده‌پرستی (ماتریالیسم) خشن و متکی به تمتع و لذات حیوانی است. باکونین دیانت را برای خروج بشر از زندگی اولیه حیوانی لازم می‌دانسته ولی معتقد است که انسان به همان نسبت که از زندگی حیوانی خود را آزاد ساخته باید از قید و بند عبودیت نسبت به خدا نیز نجات یابد. ریشه و منشأ بی‌دینی باکونین را، که معتقد است خداوند صفات بشری را از انسان سلب و آزادی او را به نفع خود محدود می‌سازد، باید در کتاب « جوهر مسیحیت » نوشته فوئر باخ آلمانی جستجو کرد. باکونین در کتاب « درام بشریت بی‌دین » که صحنه‌های آن مربوط به قرن نوزدهم است خود را شاگرد و پیرو اصول فوئر باخ نشان داده است. خلاصه و نتیجه بحث فوئر باخ در این باره این است که « سیر تاریخ بشریت از زمانی تغییر می‌کند که انسان دریابد که تنها خدای او خود اوست »^۳ و این بیان در اعلامیه باکونین به این صورت تشریح شده است

که: «اگر خدا هست پس انسان برده است و چون انسان می‌تواند و باید آزاد باشد پس خدا وجود ندارد».

اما هیأت حاکمه نیز ناشی از مذهب است زیرا اعضاء این هیأت خود را نمایندگان خدا در روی زمین می‌دانند و معتقدند که روح و قدرت الهی در آنان حلول کرده است. دولت به مثابه حلقه زنجیری است که دوران بربریت و زندگی حیوانی بشر را به دوران انسانیت اتصال داده و چون دولت از مذهب ناشی می‌شود و از آن قابل تفکیک نیست وقتی مذهب یک امر بیپرده و زائد باشد قهراً وجود دولت نیز زائد و بیپرده خواهد بود. به طور کلی دولت یک چیز مطلق قطعی و لازم نیست بلکه فقط «یک سازمان تاریخی و ناپایدار و زودگذر و جلوه‌ای از سیر تکاملی جامعه است». دولت دارای تمام صفات زشت و ناپسند بهره‌کشی و بهره‌برداری است و اتباع خود را به فرمانبرداری و زبونی می‌کشاند حال اگر فرض کنیم که دولت تمام قدرت خود را در راه خیر و صلاح و نیکویی به کار ببرد در این صورت نیز سجایا و نیروهای نهفته افراد را ملتهب می‌سازد و بدیهی است که هر نوع فرمانروایی و تحمیل، جهش مشروع افراد را برای کسب آزادی به دنبال دارد. بعلاوه وقتی که نیکی و نیکوکاری قدرت فرمانروایی یافت و به شر و بدی تغییر حالت می‌دهد با توجه به این که حیثیت انسانی ایجاب می‌کند که نیکی و احسان را آزادانه و از روی میل و رغبت بپذیرد نه از راه زور و تحمیل. از طرف دیگر دولت اتباع خود را به انحطاط اخلاقی و به فساد می‌کشاند زیرا چون اتباع هر دولت بایستی از سک سلسله مقررات و نظامات تغییرناپذیر تبعیت کنند به تدریج حرارت نیروی علاقه و انرژی لازم برای تجهیز خود را برای زمانهای آینده از دست می‌دهند و امتیازاتی که بعضی از آنان به دست می‌آورند آنان را به تبهکاری و قساوت قلب سوق می‌دهد. باکونین می‌گوید: «کسی که امتیازاتی، خواه سیاسی و خواه اقتصادی، به دست می‌آورد انسانی است از لحاظ روح و قلب فاسد و این قانون لایتغیر اجتماعی شامل کلیه ملل جهان و کلیه طبقات و دسته‌ها و گروه‌ها و افراد هر جامعه است». انحلال و اضمحلال دولت چنان که باکونین پیش‌بینی کرده است روزی به نفع آزادی و آزادگی به حقیقت خواهد پیوست اما نکته اساسی که آنارشیسیم باکونین را از آنارشیسیم استیروتر کاملاً جدا و مشخص کرده این است که باکونین برخلاف استیروتر

شایسته ابراز کامل نهاد و سرشت خود ندانسته بلکه به عقیده او احترام و حیثیت و آزادی فرد باید در جامعه و اجتماع و براساس اصول و مقرراتی که همه افراد به میل و رغبت و آزادانه آنها را پذیرفته باشند استوار گردد. به عقیده باکونین، آزادی من در حقیقت عامل آزادی همگانی و تحمیل بر هر عضو جامعه مستلزم بردگی و عبودیت دیگران است. ارباب و رعیت در رژیم زور و قلدری به یک نسبت از آزادی محروم‌اند. می‌گوید: «من هنگامی انسان آزاد هستم که حیثیت انسانی و آزادی تمام افرادی را که پیرامون من هستند بشناسم». بدین ترتیب آنارشیسیم باکونین با تعهدات و تکالیف اجتماعی که برای هر فرد تعیین نموده تا حدی به سوسیالیسم نزدیک است. شاخصیت عقائد و آراء باکونین نسبت به سایر صاحب‌نظران آنارشیسیم با وضوح کامل در مورد توزیع دارایی به چشم می‌خورد. محکومیت دولت به زوال مستلزم لغو مالکیت خصوصی است زیرا دولت براساس مالکیت استوار می‌گردد و بنابراین به همان دلیل که جامعه جانشین دولت می‌گردد و آزادی همگانی را تضمین می‌کند باید مالکیت دسته جمعی نیز جایگزین مالکیت فردی و خصوصی بشود باکونین در مورد مالکیت مربوط به مصرف نظر مخالفی ندارد اما توجه او بیشتر معطوف به مالکیت وسائل تولید خاصه زمین و ابزار کار و تولید است و عقیده دارد که کلیه سرمایه‌ها باید به مالکیت جامعه درآید. این نوع مالکیت و کار و تولید دسته جمعی تا حدی به کمونیسم شبیه و باکونین برای گذشتن از مرحله آنارشیسیم اجتماعی به سوسیالیسم آن را لازم

دانسته است. نکته‌ای که یکب مالکیت و تولید دسته جمعی باکونین را با حفظ آزادی فردی سازش داده و هماهنگ ساخته این است که به عقیده او هیچگونه فشار و تحمیلی نباید وجود داشته باشد. او معتقد است که هرم اجتماع براساس موافقت و رضایت عمومی بنا می‌شود نه بر پایه قدرت و ریاست فائده فرد یا یک هیأت. در این هرم، پایه و قاعده هرم وضع و حالت رأس و قله آن را معین و مشخص می‌کند نه آن که رأس و قله و وضع و حالت پایه را مشخص سازد. او می‌گوید: «من می‌خواهم که سازمان و اجتماع و مالکیت دسته جمعی و اجتماعی از پایین به بالا بنیانگذاری شود نه از بالا به پایین آن هم به سلیقه و میل صاحبان زور و قدرت». آراء باکونین در میان صاحب‌نظران آنارشیسیم پیش از همه دقت و نیروی تصور انسان را برمی‌انگیزد. آنارشیسیم باکونین در هاله‌ای از تخیلات و تصورات درهم و برهم قرار گرفته و هدف اساسی آن ویران کردن سازمانها و تشکیلات و تحریک و تقویت حس عیان و انقلاب علیه دولت است. عقاید باکونین حتی هرگونه عمل و عکس‌العمل شدید، و حتی جرم و جنایت را در راه رسیدن به هدف، برای افراد حفظ کرده است. آنها انقلاب را این‌گونه تعریف کرده‌اند: «غلبان و طغیان آنچه که در اصطلاح امروز به نام هوی و هوس و تمایلات بد خوانده می‌شود و نابود کردن آنچه که در همین اصطلاح، نظم عمومی نامیده شده است». سخنان آتشین باکونین فکر تروریسم آنارشستی را در مغز بعضی از شیفتگان آراء و عقاید وی بوجود آورده و این پدیده در حقیقت اثر نامرئی و عجیبی از نتایج فلسفه هگل است. در حالی که باکونین می‌خواسته است خود را نماینده برجسته کسانی قرار دهد که در برابر عقاید هگل، آراء و عقاید متقابل ابراز کرده‌اند. باید دید که آیا دسته‌های راهزنان و آشوبگران آنارشیست اواخر قرن نوزدهم می‌دانستند که با اعمال و کردار خود دیالکتیک هگل را احیاء می‌کنند در حالی که عامل حقیقی اعمال و کردار آنان آراء و نظرات باکونین بوده است؟

۱- Pamslavisme اصول عقیده کسانی است که طالب برتری و تفوق اسلاو و رسوخ و انتشار زبان و آداب و سنن اسلاو در سراسر جهان بودند. نظیر این عقیده میان ملل دیگر مثلاً آلمانها نیز وجود داشت.

۲- Samson سامسون قهرمان افسانه‌ای بنی‌اسرائیل که دارای نیروی جسمانی خارق‌العاده بود و به کمک یک زن زیبا موهای سرش را که رمز توانایی او بود بریدند و او را کور کردند ولی روزی که او را برای تماشای مردم و آزار و اذیت به میدان جلو معبد آوردند در حالی که موهای سرش بلند شده و قدرت جسمانی خود را بازیافته بود با کشیدن یکی از ستونهای معبد آن را ویران ساخت و خود نیز کشته شد.

روستگاری

کریم دواتگر - ۱۳۷۴ - تهران

تقدیم به خاطره تابناک پرودن و کونین و تمام مبارزین پاکبازی که در اولین گام مبارزه دنیاپرستی و نفس‌پرستی خویش را به رگبار بستند.

و باید که خالی شد از زندگی

و همه شد مرگ

و همه شد غرور

و همه شد فتح

و یاد رفقای همیشه زنده

که فریادشان از دل خاک سرد

و خط تیز نگاهشان از فراخنای تاریخ

می خواندم به سوی خاک
و مرا چه به داشتن و نداشتن
مال
مسکن
همسر
همراه
...

فرازی جدید در جنبش سندیکایی آمریکا و بیانیه حزب کمونیست آمریکا برای اعلام همبستگی با کارگران اعتصابی U.P.S

پیروزی بزرگ کارگران اعتصابی شرکت «خدمات بسته های پستی یونایتد» UPS و قبولاندن خواسته های برحق خود به کارفرمایان این کمپانی چند ملیتی در اگوست ۱۹۹۷ آمریکا اهمیت فراوانی را از محدوده مرزهای ایالات متحده آمریکا دارد. مسایلی که کارگران شرکت «خدمات بسته های پستی یونایتد» بر سر آن دست به این اقدام اعتراضی متحد و مؤثر زده بودند، از زمره مسایلی هستند که کارگران در سراسر جهان با آن دست به گریبان می باشند. کارگران اعتصابی که به اتحادیه رانندگان کامیون تعلق دارند علیه استفاده موزیانه کمپانی UPS از کنتراچی های جزء، جایگزینی اشتغال تمام وقت و با حقوق و مزایای مکنی با کارهای نیمه وقت و موقت به شرایط کاری و زندگی کارگران به اعتراض برخاسته بودند. اعتصابیون توانستند با ایستادگی خود در مقابل تهدیدات کارفرمایان و بسیج حمایت زحمتکشان آمریکا و همبستگی بین المللی این پروسه را معکوس کرده و همچنین افزایش حقوق قابل ملاحظه و نیز کنترل صندوق بازنشستگی خود را کسب کنند. تأثیر اعتصاب یکپارچه کارگران «یو.پی.اس» چنان بود که پریزیدنت کلینتون و آلکسیس هرمن، وزیر کار ایالات متحده مجبور شدند حل سریع این اعتصاب را خواستار شوند. سخنگوی اتحادیه رانندگان کامیون گای ویلیامز گفت: «من فکر می کنم که پریزیدنت و خانم هرمن با تأکید روی ادامه مذاکرات و نیز نگهداشتن UPS بر سر میز مذاکره خوب عمل کرده اند». در یک اظهار نظر رسمی در ۱۸ اگوست خانم هرمن و پروس لیندسی، مشاور کاخ سفید گفته شده بود که: «این اعتصاب نه فقط به کمپانی بلکه به کارمندان و نیز مردمی که به آن متکی هستند لطمه می زند. من فکر می کنم که آنها باید کوشش های خود را دو برابر کنند که راه حلی برای این اعتصاب پیدا کنند». این اظهارات انعکاس نگرانی های هیأت حاکمه سرمایه داری از ادامه اعتصاب و پایداری کارگران و تبعات چنین مسأله ای برای کمپانی های عمده ایالات متحده بود و خود به عامل فشاری به کارفرمایان برای قبول خواسته های اعتصابیون بدل گردید رانگاری، رئیس اتحادیه رانندگان کامیون در روز ۲۷ مرداد ماه اعلام کرد که موافقت حاصله تمامی اهداف اصلی کارگران را برآورده می کند. او گفت: «کارگران آمریکایی نشان داده اند که ما می توانیم در مقابل حرص کمپانی ها ایستادگی کنیم... این فقط یک پیروزی برای رانندگان کامیون نیست. این پیروزیایی برای همه زحمتکشان است». براساس موافقتنامه حاصله ۱۰۰۰۰ اشتغال تمام وقت جدید از ترکیب کارهای نیمه وقت و با دستمزد کم ایجاد می شود و همچنین ۱۵ درصد به حقوق کارگران تمام وقت اضافه می گردد. بهبود شرایط بازنشستگی و نیز محدود کردن کار

کنتراچی های جزء به جای استفاده از کارگران شاغل در UPS نیز از جمله این موافقت ها می باشد. اعتصاب دو هفته ای کارگران یو.پی.اس نشان داد که برخلاف اظهار نظر برخی ناظران که حربه اعتصابیون دیگر قدیمی شده و کاربردی ندارد. این شیوه سنتی اعتراض زحمتکشان علیه حرص و آز سرمایه داران هنوز هم اصلی ترین شیوه مبارزاتی کارگران متحد و مشکل می باشد. اعتصاب کارگری حربه اساسی زحمتکشان برای دفاع از خود، مبارزه علیه گرایش کمپانی های چند ملیتی به تشدید استثمار از راههای گوناگون می باشد. کارگران یو.پی.اس با پایداری خود توانستند اقدام کارفرمایان را به تحمیل شرایط بدتر، کاهش اشتغال، کارآیی بیشتر، استانداردهای پایین در محل کار به شکست بکشانند. کارفرمایان با استفاده از لشکر بیکاران و تهدید به اخراج کارگران و تعطیل کارخانه ها، کارگران را در مقابل این خطر قرار می دادند که ریسک از دست دادن کارشان را به آثانی که حاضرند با حقوق کمتر و در شرایط کاری بدتر کار کنند، بپذیرند. کارگران یو.پی.اس نشان دادند که تنها پاسخ ممکن طبقه کارگر مقاومت در مقابل تهدیدات کارفرمایان وحدت عمل و همبستگی آنها است. پیروزی آنان، پیروزی قابل توجهی برای جنبش سندیکایی جهانی و همچنین نشانگر مبارزه گری جدید و اصولی اتحادیه های کارگری ایالات متحده است. در زمان اعتصاب کارگران «یو.پی.اس» (U.P.S.) در اوت ۱۹۹۷، حزب کمونیست آمریکا در ۱۴ اوت ۱۹۹۷ بیانیه ای خطاب به احزاب کمونیست و کارگری جهان و به منظور اعلام همبستگی با کارگران اعتصابی صادر نمود. متن کامل این بیانیه به شرح زیر می باشد:

بیانیه حزب کمونیست آمریکا به احزاب کمونیست و کارگری جهان برای اعلام همبستگی با کارگران اعتصابی یو.پی.اس

رفقای گرامی

اعتصاب ۱۸۶۰۰۰ نفری کارگران شرکت یو.پی.اس که از چهارم اوت سال ۱۹۹۷ میلادی آغاز شده است از نقاط عطف اخیر رشد و اعتلای طبقه کارگر آمریکا است. علت اعتصاب بسیار ساده و روشن است: شرکت خواستار کسب بالاترین سود می باشد و از این رو مهم ترین مسایل این اعتصاب حول این نکته محوری است.

اولین مسأله حضور کارگران نیمه وقت است. شصت درصد کارگران این کمپانی را کارگران نیمه وقت تشکیل می دهد. حقوق این کارگران تقریباً نصف کارگران تمام وقت است. که این شرایط نازل خود تهدیدی برای کارگران تمام وقت به شمار می رود.

دومین مسأله، خواست شرکت یو.پی.اس برای کنترل صندوق بازنشستگی کارگران است. کمپانی در صدد پایان بخشیدن کنترل اتحادیه کارگران بر این صندوق یک میلیارد دلاری و جایگزین کردن کنترل خویش بر این ثروت کارگران است. شرکت یو.پی.اس قصد دست اندازی بر این سرمایه کارگران برای سرمایه گذاری های خود دارد.

سومین مسأله ایمنی کارگران در محیط کار می باشد. برای درک این مسأله کافی است که یادآور شویم که هر کارگر موظف است ساعتی هزار جعبه که بعضی تا ۷۵ کیلوگرم وزنشان است جابجا سازد. بخش قابل ملاحظه ای از درآمد یو.پی.اس متعلق به فعالیت های سودآور بین المللی این شرکت است که در سراسر جهان شعبه دارد. و لذا کارگران بسیاری از کشورها در این اعتصاب ذینفع اند و می توانند درگیر باشند. حمایت ها از جمله انواع مختلف اعلام همبستگی و اعتصابات همبستگی با کارگران اعتصابی یو.پی.اس می تواند این اعتصاب را زودتر با موفقیت به پیروزی برساند. اعلامیه، بیانیه مطبوعاتی، پیام های همبستگی به اتحادیه های کارگران ترابری و حمل و نقل،

تظاهرات در مقال دفاتر یو. پی. اس در کشورهای محل اقامتان، کمکهای شایانی به کارگران اعتصابی می‌رساند. با ارسال گزارش فعالیت‌های خود به هفته‌نامه «جهان هفتگی مردم» این نشریه به انتشار آن اقدام خواهد کرد. با وجود آن‌که کمپانی یو. پی. اس کارزار وسیعی برای استفاده از قوانین کشوری از طریق دخالت دادن ریاست جمهور، کلینتون، می‌کند، کارگران این شرکت از پشتیبانی قریب به اتفاق مردم برخوردار هستند. این حمایت توده‌ای بیانگر خشم زحمتکشان آمریکا از سیاست‌های کاهش موارد اشتغال و سقوط سطح زندگی سه چهارم از طبقه کارگر در سالهای اخیر است.

پی‌آمد تقلیل نیروی کار، تسریع آهنگ کار، کار موقت و نیمه وقت باعث بیداری و رشد آگاهی طبقاتی میلیون‌ها نفر گردیده که اعتصاب کنونی را تظاهراتی از خشم مشترک خویش علیه سودجویی شرکت یو. پی. اس و آمریکای سرمایه‌داری می‌بینند.

با دروهای رفیقانه

کمیته ملی حزب کمونیست آمریکا - ۱۴ اوت ۱۹۹۷

رقم واقعی شرکت‌کنندگان در نماز جمعه تهران

روزنامه کار و کارگر در شماره مورخ ۱۱ مرداد ۱۳۷۶ خود نوشت: «قضیه متهم کردن رأی دهندگان آقای خاتمی به عناصری متضاد با ارزشهای اسلامی و ایرانی صحیح نیست. این یک تهمت است. در صندوق نماز جمعه تهران ۷۰۰ نفر به آقای خاتمی و ۲۶۰ نفر به آقای ناطق نوری رأی داده بودند.»

- با توجه به این که انتخابات ریاست جمهوری در روز جمعه ۲ خرداد برگزار شد و با توجه به این که شرکت‌کنندگان در نماز جمعه، خود را موظف به رأی دادن می‌دانستند و بنا بر توصیه رهبران مورد قبول دینی‌شان آن را واجب شرعی می‌شمردند، لذا رقم ارائه شده در فوق، یعنی ۹۶۰ نفر، می‌تواند مستندترین و واقعی‌ترین رقم مربوط به شرکت‌کنندگان در نماز جمعه تهران باشد.

اتحادیه‌های کارگری، هسته اصلی جنبش کارگری

قسمت دوم

هوشنگ قره چمنی

جنبش کارگری در ایران تحت تأثیر انقلاب مشروطه و نیز پیروزی انقلاب اکبر در روسیه فعالیت خود را ابعاد وسیعی داد. نخستین اتحادیه کارگری توسط کارگران مبارز چاپخانه‌های تهران به سال ۱۲۸۹ تأسیس شد، روزنامه «اتفاق کارگران» به مثابه ارگان رسمی اتحادیه کارگران چاپخانه تهران انتشار یافت.

شروع مبارزات درخشان کمونیستها در رشد و گسترش جنبش کارگری ایران نقشی غیرقابل انکار دارد. رهنمودها و فعالیت کمونیستها در آگاهی کارگران در اجتناب ناپذیر بودن اتحاد کارگران در سازمانها و تشکلهای صنفی خود نیز واقعیتی غیرقابل انکار است. از جمله سازمان مارکسیستی «همت» در باکو به سال ۱۲۸۳ و رشد و گسترش سازمانهای این جریان در

دیگر شهرهای ایران، کارگران را از حق اعتصاب و حق تشکیل سازمانهای صنفی، طبقاتی خود، آگاه نموده و چشم‌انداز روشنی را در جنبش کارگری ایران گشود. در آن دوران و تحت رهبری و رهنمود کمونیستها، «اتحادیه کارگران ایران» برای بهبود شرایط زیست کارگران و اتحادکارگران سراسر کشور تلاشی خستگی ناپذیر را بنیان نهاد.

«اتحادیه کارگران ایران»، در شهرهای تهران، تبریز و مشهد، مبارزات تشکلهای کارگری را به منظور بهبود شرایط کار و افزایش دستمزدها، وضع و تدوین قانون کار با مشارکت نمایندگان واقعی کارگران، جلوگیری از استثمار کودکان خردسال، تأمین حقوق بیکاران، بیمه کارگران و غیره سازماندهی می‌کرد.

در نتیجه فعالیت روزافزون اتحادیه‌های کارگری ایران در پیوند با کمونیستها، اندیشه‌های خلاق سوسیالیسم هر روز بیشتر در میان این طبقه بسط می‌یافت. کارگران و روشنفکران ایرانی مقیم باکو در سال ۱۲۹۵ با هدف عملی ساختن اندیشه‌های سوسیالیستی، «کمیته عدالت» را بنیان نهادند. از جمله رهبران «کمیته عدالت» عبارتند از: میرزا جعفر پیشه‌وری، سلطانزاده، حیدرخان عموآوغلی، سلام‌الله جاوید و میرزا اسدالله غفارزاده.

این گروه اولین کنگره خود را در بندر انزلی برگزار کردند و با تأسیس حزب کمونیست ایران، زیر پرچم سه رنگ ایران، کارگران و دهقانان و زحمتکشان کشور را به تأسیس اتحادیه‌های کارگری و دهقانی دعوت نمودند. اتحادیه کارگران چاپخانه‌ها، اولین تشکل کارگری بود که به دعوت حزب کمونیست ایران پاسخ داد و با فعالیت و اعتصاب در اتحاد و آگاهی کارگران نقش به سزایی داشت. تا سال ۱۳۰۰ بیش از ده اتحادیه کارگری تشکیل شد و به دنبال خود توانستند «اتحادیه مرکزی کارگران ایران» را تشکیل دهند. در اینجا لازم است که به یکی از اعلامیه‌های سراسری «اتحادیه مرکزی کارگران ایران» اشاره‌ای داشته باشیم:

(بیانیه «اتحادیه مرکزی کارگران ایران» به مناسبت جشن اول ماه مه، روز جهانی کارگر، مورخه دهم اردیبهشت یکهزار و سیصد و ده)

- بیانیه اول ماه مه -

«به مناسبت عید اول ماه مه»

«رنجبران روی زمین متحد شوید»

[اول ماه مه (دهم اردیبهشت) روز مبارزه زحمتکشان دنیا محسوب می‌شود و با خون هزاران کارگر آمریکا و اروپا رسمیت پیدا نموده است. در این روز کارگران به تحدیدات پلیس اهمیت نداده و با بیرقهای سرخ و با شعارهای انقلابی فوج به فوج در خیابانها نمایش می‌دهند. کارگران ایران نیز به نوبه خود این روز را روز مبارزه شمرده و با زحمتکشان دنیا همقدم می‌شوند! امروزه که در سرتاسر مملکت ایران بحران اقتصادی حکمفرما بوده، قیمت پول ایران تنزل پیدا کرده، مزد کارگران روز به روز کمتر شده، و اهالی از گرسنگی با مرگ هم آغوش، می‌شوند علت اصلی آن عبارت از این است که امورات مملکت در دست یک عده مالک و غارتگران است و در رأس آنها پهلوی واقع شده و با دست شمار بی‌رحمانه صنف زحمتکش ایران یکصد و هشتاد میلیون دلار در بانک ملی نیویورک شعبه لندن برای تأمین آتیه خود ذخیره نموده است و امروزه سردهسته غارتگران (پادشاهی) بودن خود را افتخار دانسته با مخارج گزاف اعیاد مخصوص به خودش را جشن می‌گرفته است بر عکس تمام فزق سیاسی و اجتماعات کارگری را غارت و خفه نموده و فشار ملی را نسبت به ملل قالیبت بدتر از حکومت تزار اجرا می‌نماید جراید فعلی که مداح و کاسه‌لیس حکومت پهلوی هستند این همه آه و ناله گرسنگی و بیکاری ایرانیان را در نظر عالمیان و زحمتکشان ایران پرده‌پوشی نموده اسم منحوس پهلوی را با خطاهای درشت درج نموده و

یگانه ناجی ایران می‌نامند! رفقا فشار اقتصادی ملی مملکت حیات ما را هر آن تهدید می‌نماید حکومت ملاکی و مجلس «شورای ملی» ذره‌ای به حال ما اعتنا نکرده و با وضع مالیاتهای سنگین ماکارگران را مجبور می‌نماید که اطفال ۷ ساله و مادر ۷۰ ساله خود را به کار واداریم! بنابراین برای ما زحمتکشان نه از مجلس و نه از شاه راه نجات نبوده فقط یگانه راه نجات ماکارگران، دخول به تشکیلات اتحادیه‌های صنفی و مبارزه با جلا دادن ضد صنف کارگر می‌باشد! کارگران ایران با همراهی زحمتکشان عالم در تحت رهبریت اتحادیه کارگران و لوی سرخ فرقه کمونیست ایران می‌توانیم به اجرای شعارهای ذیل موفق شویم:

۱- وضع قانون زحمت با اشتراک نمایندگان حقیقی صنف زحمتکش، علنی شدن اتحادیه‌های کارگری، ۸ ساعت وقت کار از مزد کارگران، لغو وصول سرخط در کارخانه‌های فرش‌بافی و غیره، مراعات حفظ‌الصحه کارگران در کارخانجات، جلوگیری از کارکرد اطفال خردسال، بیمه کارگران، تأمین معاش بیکاران شهر و دهات.

۲- آزادی جراید و ادبیات و اجتماعات کارگری.

/زنده باد اول ماه مه عید کبیر بین‌المللی زحمتکشان! زنده باد اتحادیه‌های صنفی کارگران ایران، زنده باد اتحادیه کارگران روی زمین! زنده باد فرقه کمونیست ایران و بین‌المللی سرخ کارگران! محو باد اصول و قوانین استبدادی حکومت پهلوی و مجلس او! محو باد فشار ملی که تمام اقلیت را در زیر پای یک مشت آقایان مفت‌خوران فارس اسیر کرده!]

اردیبهشت ۱۳۱۰ - (اتحادیه کارگران ایران)

جنبش کارگری و اتحادیه‌های کارگری در دهه ۱۳۲۰ به اوج خود رسید. در دهه مزبور، طبقه کارگر صنعتی ایران اکثراً در صنایع نفت، صنایع مختلف نساجی و افزارمندی، راه‌آهن سراسری، کارگران شیلات شمال، همچنین کارخانجات سیمان ری، قندکرج، ورامین و شاه‌زند اراک و کارخانجات برق فعالیت داشتند. طبقه کارگر با بسیج و رهبری اتحادیه‌های کارگری، دولت را در سال ۱۳۲۵ مجبور به تأسیس وزارت کار نمود. هر چند دولت نیز با تأسیس وزارت کار تلاش در جلوگیری اتحادیه‌های کارگری و نفوذ نیروهای کمونیست در صفوف جنبش کارگری داشت.

مبارزات کارگران و اتحادیه‌های کارگری در دوران جنبش ملی شدن نفت، عصری درخشان در تاریخ جنبش رهایی‌بخش کشورمان می‌باشد. دستاورد سالها تلاش و نبردهای خونین است که از سالهای اولیه دهه ۲۰ به بعد باید به بررسی آن پرداخت. نسل امروز طبقه کارگر با افتخار از آن یاد کرده و در پیشبرد جنبش دموکراتیک خود از آن سود می‌برد. اردیبهشت ۱۳۲۵ در نتیجه مبارزات حق‌طلبانه تحت رهبری تشکلهای کارگری، اولین قانون کار از تصویب هیأت دولت گذشت که در آن حق تشکیل اتحادیه کارگری و حق اعتصاب، مرخصی سالیانه و ۸ ساعت کار روزانه، دریافت اضافه کار و حق بیمه، به رسمیت شناخته شده و جنبه قانونی پیدا نمود و این نتیجه سالها مبارزه اتحادیه طبقه کارگر ایران در سایه اتحادیه‌های کارگری خود بود. ۲۳ تیر ۱۳۲۵، برگه دیگر از قهرمانی تاریخ‌ساز طبقه کارگر ایران است. هشتاد هزار کارگر قهرمان خوزستان و شرکت نفت با اعتصاب خود، خواهان برکناری استاندار خوزستان، انحلال دستگاه کمپانی انگلیسی نفت و مطالبه خواسته‌های صنفی و اقتصادی خود بودند. مزدوران دولت و شرکت انگلیسی نفت جنوب در آن روز اعتصاب کارگران را به خون کشیدند. ۴۷ کارگر قهرمان شهید و ۱۷۳ کارگر زخمی شدند. اعتصاب و مبارزه کارگران اوج بیشتری گرفت و با افشای جنایات وحشیانه، چهره زشت و ضدکارگری مزدوران را به نمایش گذاشت. در پایان این مبارزه کارگران، دولت و شرکت سابق نفت مجبور به پذیرش خواسته‌های اقتصادی و حق‌طلبانه کارگران شده

و اعتصاب پایان یافت. سال ۱۳۲۹ سراسر از مبارزات پیروزی‌بخش کارگران علیه سیاستهای دولت و شرکت نفت جنوب، در راستای اعتلاء جنبش دموکراتیک مردم بود. به طوری که اعتصاب یک ماهه عمومی کارگران که از ۳۰ اسفند ۱۳۲۹ آغاز شد، ضربات بسیار سنگینی به حکومت علاء وارد آورد و نقش به سزایی در قدرت‌گیری و زمامداری مصدق و دولت ملی شد. پیوند جنبش دموکراتیک مردم و مبارزات طبقه کارگر، شعار ملی کردن نفت ایران را در سرلوحه جنبش رهایی‌بخش ایران قرار دارد. اعتصاب چهل هزار نفری کارگران نفت جنوب طی ۱۲ روز از ۲۴ فروردین ۱۳۳۰ در راستای تحقق شعار اصلی جنبش بود. همچنین بزرگترین تظاهرات کارگری تاریخ جنبش کارگری پس از ۱۳۲۵، در تاریخ ۱۱ اردیبهشت سال ۱۳۳۰ در روز جهانی کارگر برگزار شد و در پی آن دکتر مصدق برگزاری جشن اول ماه مه را آزاد اعلام کرد. پس از خلع ید از شرکت انگلیسی نفت جنوب، اتحادیه‌های کارگری و کارگران نفت، پشتیبانی قدرتمند در انجام وظایف هیأت مدیره وقت شرکت ملی نفت ایران به مسئولیت مهندس بازرگان بود.

با کودتای ننگین ۲۸ مرداد ۳۲ علیه دولت ملی دکتر مصدق و هجوم به نیروهای آزادیخواه و میهن‌پرست، سرکوب خشن جنبش کارگری و اتحادیه‌های کارگری را نیز به دنبال داشت. در نتیجه اختناق فعالیت کارگران و جنبش طبقه کارگر محدود شد، اما کارگران و زحمتکشان کشورمان آموختند که با اتحاد و همبستگی نیرویی عظیم و تعیین‌کننده در جامعه خواهند بود و می‌توانند به خواسته‌های سیاسی، صنفی و طبقاتی خود دست یابند. اعتصابات و جنبش سیاسی طبقه کارگر بازوی توانایی در پیروزی انقلاب ۵۷ بود، کارگران با تشکیل کمیته‌های اعتصاب در طول انقلاب، و تشکیل شوراهای کارگری عامل مؤثری در سرنگونی رژیم شاه و تشکیل دولت انقلاب بودند. کارگران تقاضای ارسال نماینده‌ای به عنوان عضو شورای انقلاب را مطرح کردند که با مخالفت اکثریت اعضای شورای انقلاب مواجه شده و از فردای قدرت‌گیری حاکمیت دینی، این حکومت در مقابل خواسته‌های حق‌طلبانه طبقه کارگر و به عنوان سدی در مقابل تأسیس تشکلهای کارگری قرار گرفت. اکنون با باوجود نابسانمانی‌های اجتماعی - اقتصادی و اعمال سیاستهای اقتصادی مخالف منافع و مصالح زحمتکشان، کارگران بیش از هر زمان دیگری، به وجود تشکلهای مستقل خود نیازمندند. اما حاکمیت با سرکوب آزادی تشکلهای سیاسی و مقابله با تأسیس سندیکاها و اتحادیه‌های کارگری و تشکلهای مستقل و غیروابسته کارگری با این خواسته برحق کارگران مقابله می‌کند. علاوه بر آن، نخستین نتیجه سیاست تعدیل ساختاری و خصوصی‌سازی که اینک شدیداً اعمال می‌شود، به تعلیق اشتغال کارگران در سطحی وسیع و حتی بیکاری آنها منجر می‌شود و نتیجه طبیعی بیکاری نیز دور ماندن کارگران از واحدهایی است که دموکراسی و حکومت مردم بر مردم باید از طریق آنها اجرا شود کارگران بیکار شده اکثراً در اقتصاد غیررسمی حل شده و به کارهای پست از جمله دلالتی و کوپن‌فروشی و ارزفروشی روی آورده و همچنین نتیجه سیاستهای ضدکارگری حاکمیت، بیکارشدن بیش از ۳ میلیون کارگر و فقر و فساد و هرزشدن آنها در جامعه ناهنجار کنونی است. با افزایش بیکاری و نبود سازمانهای کارگری و عدم قدرت اعمال نفوذ طبقه کارگر، تلاش کارگران به جای مبارزه برای گسترش دموکراسی و حکومت مردم بر مردم از جمله در واحدهای تولیدی، به تلاش برای حفظ مشاغل خود و ماندن در واحدهای تولیدی تبدیل می‌شود و در نتیجه زحمتکشان همیشه نگران وظیفه فوری خود، یعنی زنده ماندن و سیرکردن شکم خانواده می‌باشند.

در شرایط کنونی کشور وظیفه مبرم نیروهای چپ و آزادیخواه، طرح و دموکراسی بدون قید و شرط در جامعه است و در راستای این وظیفه

دیداری با آتش و عسل

شعری از شاعر آزاده « سیاوش کسرایی »
برای اسطوره رنج و مقاومت، « صفر قهرمانی »!

آذریایجان را می ماند:
سخت و

صبر و

سترگ:

کوه

با برفی بر تارک

با خورشیدی در انبان.

آذریایجان را می ماند:

آزاد آزادی ستان

اما

زندانی زمان.

آذریایجان را می ماند:

انبوهه خاطره و یادگار

از شهید و زنده

بندی و رها

و پیدا و پنهان.

آری به تمامی آذریایجان می ماند

این یک تن

این روستا مرد « شیشه وان »

صفر

این مومین باقر و ستارخان.

در قلب و چشم او

همیشه سهمی برای ماست

از آتش زردشت

و عسل مبلان

کنار نوخاستگان

(گلپای تشنه)

به گفتگو

چه خوش نشسته بود

این پیر تهنتمن مهربان

که هم صخره بود و

هم مایبان.

پیرزن مراغه ای

که با شاخ گلی

راه دراز را به زیارت آمده بود

شیرین می گفت:

باخین!

بیزیم قهرمان

بیزیم قهرمان

انحاده های کارگری می توانند نقشی به سزا در ایجاد و گسترش دموکراسی ایفا کنند. حکومت دینی ایران، قوانین و آئین نامه های کارگری را بدون مشارکت و بدون اطلاع نمایندگان واقعی کارگران تدوین می کند، و زمانی تصمیمات اتخاذ شده کارگری را به اطلاع زحمتکشان می رساند که آنها نتوانند فرصتی برای واکنش و تفکر در مورد این تصمیمات داشته باشند. شرکت در تدوین و اجرا در اعلام این تصمیمات حق طبیعی کارگر است. وجود قدرتمند اتحادیه های کارگری می تواند کارگران را در اتخاذ قوانین و تصمیماتی که به زندگی آنها مربوط می شود، دخالت داده، همچنین ابزاری باشد برای تصمیم گیری و اقدام دسته جمعی، داشتن اطلاعات و زمان لازم برای مشارکت کارگران در تعیین سرنوشت خویش. بدون شک تأسیس اتحادیه های مستقل کارگری از مؤلفه های اصلی جامعه مدنی و نهادینه شدن آزادیهای سیاسی و دموکراتیک و در نهایت تحقق دموکراسی است. و در اینجا منظور سندیکاها و اتحادیه های کارگری و تشکل های مستقل کارگران و زحمتکشان می باشد و نه نهادها و تشکل هایی از افراد گزینش شده، « حزب الهی »، « مطیع نظام »، « فرمانبر حکومت »، « مورد تأیید انجمن های اسلامی »، « مورد قبول اداره حراست و وزارت اطلاعات »، « که در آن برای عناصر مخالف نظام و حکومت جایی نباشد ». این نوع تشکل ها و سازمانها، هرچند گاهی اوقات نفع های انتقادی سر دهند، اما در نهایت، هم رسماً و هم عملاً، اولاً وابسته به مجموعه حکومت هستند و نمی توانند مستقل از آن عمل کنند و ثانیاً در واقع مطیع و تابع و خدمتگزار آن نوع حاکمیتی نیز هستند که از سرمایه داران و به ویژه تجار دلال تغذیه می کنند و موافق اصلی منافع بدترین و انگل ترین قشر سرمایه داری می باشند. لذا این نوع تشکل ها به لحاظ اساسی و در درازمدت (و حتی در بسیاری عرصه ها در کوتاه مدت) در جهت منافع طبقه کارگر عمل نمی نمایند و از این رو دست کم اکثریت عظیم کارگران ایرانی، این نوع تشکل ها را زائده حکومت ضد کارگری می دانند.

تجربه ثابت کرده است که کارفرمایان و سرمایه داران و دولت حامی استثمارگران، دشمن اندیشه مشارکت کارگران و اتحادیه های کارگری هستند. از نظر سرمایه داری، چون اندیشه مشارکت کارگران و تأسیس اتحادیه به اندیشه های سوسیالیستی تعلق دارد، از آن متنفرند. اما این واقعیات بیانگر این اصل است که زحمتکشان ستم دیده ایران باید ضرورت تأسیس اتحادیه های کارگری واقعی و مستقل از دولت را بیش از هر زمان دیگری جدی گرفته و با تمام توان برای اتحاد کارگران در سازمان های خود تلاش کنند. اتحادیه های مستقل کارگری می توانند با حضور در ارگانهای تصمیم گیری و نیز تعیین سیاستهای اقتصادی، اجتماعی و سیاسی که با زندگی کارگران ارتباط دارد، عینیت یافتن حکومت مردم بر مردم یکی از جلوه های واقعی مشارکت مردم در تعیین سرنوشت خویش را تحقق بخشند. کارگران با تکیه بر اندیشه های انسان ساز سوسیالیسم و تشکل های سیاسی، صنفی، طبقاتی خود و مستقل از دولت، و با شرکت در فعالیتهای اجتماعی به ارزش واقعی و والای انسانی خود خواهند رسید.

نوع بیماری: دار آویختگی - پزشک معالج: دادسرا

در سال ۱۳۶۷، صدها نفر از زندانیان سیاسی و عقیدتی سر موضع در سراسر ایران، اعدام شدند. در برخی موارد، مسؤولین امر، به درخواست خانواده و بازماندگان اعدام شدگان و جهت رفع سایل ارثی و غیره، برای آنها گواهی فوت صادر می‌کردند و در آنها اشاره می‌شد که زندانیان به دلیل ابتلا به یک نوع بیماری درگذشتند. اما یکی از این «اعلامیه فوت» ها در نوع خود بی سابقه بود. در اعلامیه فوتی که به خانواده رفیق شهید «مجتبی مطلع سراب» از وابستگان به یکی از سازمانهای چپ میهن داده شده بود، صراحتاً نوع بیماری فوت شده را «دار آویختگی» و پزشک معالج آن را «دادسرا» اعلام کرده بودند. ما در زیر این «اعلامیه فوت» را منعکس می‌نمائیم و هیچ نیازی به تفسیر و توضیح بیشتر نمی‌بینیم:

شماره دوم جهت احوال شناسنامه

شهر داری سازمان گورستان وادی رحمت

ردیف ۶۸/۲/۹۰
تاریخ ۶۸/۱/۲۴
تاریخ فوت ۶۸/۱/۲۴

نام خانوادگی مطلع سراب نام پدر حرار
شماره شناسنامه ۳۶۳ صادره از
تاریخ تولد ۱۳۳۳ سن ۳۵
محل تولد تهران
نام پدر حاج محمد
تاریخ فوت ۶۸/۱/۲۴
محل فوت تهران

این اعلامیه جهت ثبت فوت در دفتر ثبت احوال
ثبت شده است و هیچگونه تغییری ندارد.
واپس به عیال سازمان گورستان وادی رحمت

غزل زمانه

سعید سلطانپور

آن دلاور که قفس با گل خون می‌آراست
آتش سینه سوزان نوآراستگان
و که آن دلبر دلباخته، آن فتنه سرخ
شاخه عشق که در باغ زمستان می‌سوخت
عاقبت آتش هنگامه به عیدان افکند
آهسته خرمن خون شعله که خاکستر شد

شد زمین رنگ دگر، رنگ زمان دیگر شد
برق خشمی زد و برگرد شبنم خنجر شد:
زیر رگبار جنون جوش زد و پریز شد
آتش سینه گل، داغ دل مادر شد -
کوهی از آتش و خون موج زد و سنگر شد
شعله زد در شفق خون، شرف خاور شد

نغمه درنغمه خون غلغله زد، تندر شد
چشم هر اختر پوینده که در خون می‌گشت
شب خودکامه که در بزم گزندش، گل خون
بوسه بر زخم پدر زد لب خونین پسر
روی شبگیر گران، ماشه خورشید چکید
آنکه چون غنچه ورق در ورق خون می‌بست